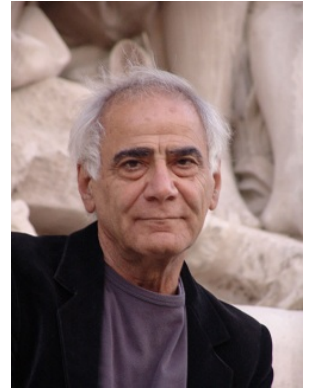


News-Update

مجله سیاسی خبری هنری



Amsterdam 01-01-2013 at 15 hr afternoon
Photo by Masoud Frouzesh Rad



Just i want to say the music is the languages of life...

بدین وسیله احساسم را به وسیله موزیک برای شما بیان کرده و سال جدید پربراری را برایتان آرزو می‌کنم
مسعود فروزش راد

<https://www.youtube.com/watch?v=3c6VFoKIJnk>



درود بر دوستان گرامی

همانگونه که قبلا متذکر شدیم برنامه تنظیم شده از طرف کمیته برگزاری بسیار فشرده و دقیق است. این برنامه غیر قابل تغییر بوده و به این جهت لازم است که دوستان حتما در رعایت وقت سعی و کوشش وافر به عمل آورند.

به همین خاطر در ضمیمه این پیام، شما صورت برنامه های آن شب را که از ساعت یک بعد از ظهر روز شنبه 5 ژانویه آغاز می شود دریافت می دارید. به امید دیدار و موفقیت

از طرف کمیته برگزاری مراسم یادمان فریدون منتقمی

02/01/2013

جشن پنجاهمین سال پایه گذاری کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی - اتحادیه ملی CISNU



برنامه ها:
بیان تلخیصی از تاریخچه کنفدراسیون
نمایش ویدیو
خاطرات دبیران سابق
اجرای موسیقی زنده
نمایشگاه تصاویر، اسناد و مدارک

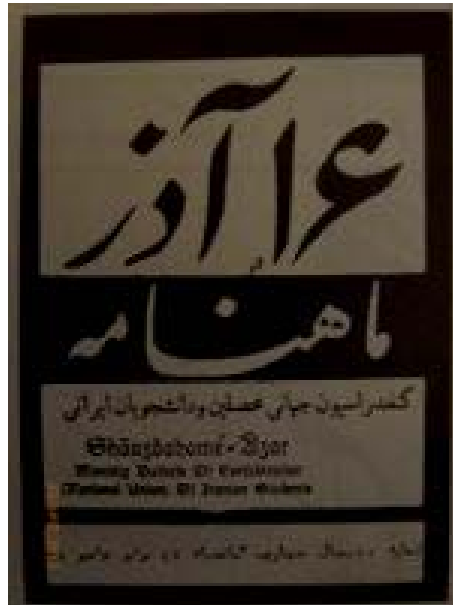
تاریخ شنبه 5 ژانویه 2013 از ساعت 13 تا 22
در محل:
**Haus der Jugend
Deutschherrnufer 12
60594 Frankfurt / M**

پست الکترونیکی:

cisnu50@gmail.com

تارنمای کنفدراسیون جهانی:

www.cisnu.org



کنفدراسیون جهانی اتحادیه ملی
CISNU



سرود شانزدهم آذر

بار دگر شانزدهم آذر، آمدو سر به سر
در قلوب مردم، شعله افکند
جنبش دانشجویی ایران، به خون شهیدان
در ره خلقمان، خورده سوگند
که تا آخرین نفر، آخرین نفس
کوشیم و بشکنیم، دیوار این قفس
در ره آزادی ایران
که تا آخرین نفر، آخرین نفس
کوشیم و بشکنیم، دیوار این قفس
در ره آزادی ایران
شریعت رضوی، قندچی، بزرگ نیا
گشتند شهید در ره، ستیزه با ارتجاع
خون آنها،... نهال همبستگی ما را....
محکم کردو،... استوار با جنبش توده ها
یک دل و یک جان متحد در ره آنها، نهیم گام
(تا انقلاب ایران، پیش رود تا سرانجام) 2
شریعت رضوی، قندچی، بزرگ نیا
گشتند شهید در ره، ستیزه با ارتجاع
خون آنها،... نهال همبستگی ما را....
محکم کردو،... استوار با جنبش توده ها
یک دل و یک جان متحد، در ره آنها نهیم گام
تا انقلاب ایران، پیش رود تا سرانجام (دو بار با صدای بم)

برنامه

فصل دوم زندانیان سیاسی

- 15- پیام رسیده از ایران
- 16- خاطراتی از آقای PFAFF وکیل دعاوی و از حامیان مبارزات کنفدراسیون جهانی
- 17- موسیقی و آواز توسط هنرمندان سیما-اسکندر و عبدالرضا
- 18- تصاویری از متن دفاعیات تاریخی پاکترآد همراه با موزیک
- 19- خاطرات آقای یوسف اردلان یکی از زندانیان سیاسی دوران استبداد پهلوی
- 20- تنفس 40 دقیقه
- 21- تک نوازی پیانو (پیمان)
- 22- فیلم ویدیویی گلسرخی
- 23- سخنرانی آقای ابراهیم آوخ یکی از زندانیان سیاسی دوران استبداد پهلوی
- 24- نمایش تصاویر تیربارانهای بعد از کودتای ننگین 28 مرداد همراه با موسیقی و صدای شاملو
-

فصل سوم خاطرات

- 25- گوشه ای از خاطرات دبیران و اعضاء کنفدراسیون جهانی از مبارزات درخشان این سازمان
- 26- موسیقی و آواز توسط هنرمندان سیما-اسکندر و عبدالرضا

برنامه

فصل نخست سخنرانی

- 1- سخنرانی دبیران پیشین کنفدراسیون جهانی پیرامون دستاوردهای کنفدراسیون جهانی
محصّلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی) - بخش اول
- 2- کُر 16 ام آذر
- 3- قرانت قطعنامه ها و پیامهای مربوطه
- 4- نمایش اسلاید مبارزات مردم قبل از کودتای ضد ملی 28 مرداد همراه با موزیک
نمایش اسلاید مبارزات دکتر مصدق و دکتر حسین فاطمی همراه با موزیک
- 5- سخنرانی دبیران پیشین کنفدراسیون جهانی پیرامون دستاوردهای کنفدراسیون جهانی
محصّلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی)

بخش دوم

- 6- قرانت قطعنامه ها و پیامهای مربوطه
- 7- نمایش فیلم و اسلاید همراه با موزیک مربوط به همبستگی جهانی: فلسطین، ظفار، ویتنام ، فیلم دوم ژونن
- 8- موسیقی و آواز توسط هنرمندان سیما-اسکندر و عبدالرضا
- 9- تنفس 30 دقیقه
- 10- سخنرانی دبیران پیشین کنفدراسیون جهانی پیرامون دستاوردهای کنفدراسیون

بخش سوم

- 11- قرانت قطعنامه ها و پیامهای مربوطه
- 12- نمایش اسلاید همراه با موزیک مربوط به فعالیت کنفدراسیون: جانباختگان راه آزادی
تلاشهای فرهنگی و تبلیغاتی کنفدراسیون
- فعالیتها و مبارزات کنفدراسیون جهانی
- 13- قرانت تلخیصی از منشور کنفدراسیون
- 14- تک نوازی پیانو (پیمان)



این تصویر از جانب من است مسعود

شنبه ۵ ژانویه ۲۰۱۳
جشن پنجاهمین سالگشت پایه گذاری کنفدراسیون جهانی
محصنین و دانشجویان ایرانی-اتحادیه ملی
The Confederation of Iranian Students-
National Union (CISNU)

برنامه ها شامل موارد زیر اند:

- بیان تلخیصی از تاریخچه و دستاوردهای درخشان جنبش دانشجویی در خارج از کشور، با کوشش دبیران پیشین کنفدراسیون جهانی همراه با تصویر و موسیقی.

- نمایش چند ویدئو در عرصه های گوناگون فعالیتهای کنفدراسیون، دفاع از حقوق و آزادیهای دموکراتیک، مبارزه برای تحقق حقوق بشر در ایران، پشتیبانی از مبارزات مردم ایران، اقتداء استبداد و جنایات سلطنت پهلوی و نقش امپریالیسم و صهیونیسم در ایران.

- خاطرات آقای قاف Pfaff یکی از وکلای پیشین کنفدراسیون، در همکاری با کنفدراسیون جهانی در پشتیبانی از زندانیان سیاسی در ایران و تلاش برای تحقق حقوق بشر.

- نمایش ویدئو در باره محاکمات زندانیان سیاسی در ایران.

- سخنرانی دو تن از زندانیان پیشین سیاسی ایران در زمان استبداد پهلوی:

آقای رشید آوچ

آقای یوسف اردلان

- نمایش فعالیتهای کنفدراسیون به صورت تصویری، بیامون همبستگی اجتهای با خلقهای ویتنام، فلسطین، ظفار و جنبشهای مترقی دانشجویی در جهان.

- شمه ای از خاطرات اعضاء کنفدراسیون جهانی.

- اجرای موسیقی زنده ایرانی و محلی، تک توازی.

همراه با:

- نمایشگاه تصاویر زندانیان و جانیباختگان کنفدراسیون و شهدای راه آزادی و استقلال ایران.

- نمایشگاه اسناد و مدارک کنفدراسیون جهانی.

- فروش دفتر سرودهای کنفدراسیون و صفحه سرودهای به صورت سی دی.

- فروش کتاب ماهی سیاه کوچولو اثر صمد بهرنگی به زبان آلمانی.

شنبه ۵ ژانویه ۲۰۱۳، از ساعت ۱۳ تا ۲۲

" Haus der Jugend "

Deutchherrnufer 12

60594 Frankfurt

مکان:

دوستان گرامی نخست اینکه از جانب کمیته سال نوی میلادی را به همه شما تبریک می گویم. امیدواریم که سال جدید با آغاز برنامه 5 ژانویه در فرانکفورت سالی پر بار در مبارزه دموکراتیک و ضد امپریالیستی مردم ایران باشد. برای پیشگیری از هر گونه سوء تفاهم خواستیم به اطلاع شما برسائیم پیامهای زیادی از افراد و سازمانهای سیاسی بدست ما رسیده است که ما متأسفانه در روز مراسم قادر نخواهیم بود همه آنها را بخوانیم، زیرا برنامه ما فشرده بوده و باید در استفاده از وقت صرفه جویی کنیم. طبیعتاً ما همه پیامهایی را که تا روز مراسم بدست ما می رسند اعلام کرده و آنها را در نشریه 16 ام آذر ویژه که بعد از مراسم همراه با سخنرانی دبیران و گزارش فعالیتها و تصاویر و... منتشر می شود برای درج در تاریخ منتشر می کنیم و در سایت کنفدراسیون که راه افتاده است نصب خواهیم کرد.

دوستان عزیز

سایت کنفدراسیون جهانی موقتا براه افتاده است و داریست اساسی آن تنظیم و تکمیل شده است. رفقا و یاران کنفدراسیون باید نسخه ای از اسناد کنفدراسیون مشترک را اسکن کرده و برای نصب در سایت کنفدراسیون ارسال کنند.
تهیه این آرشیو هم از نظر پژوهشگران آینده و هم از نظر حفظ تاریخ یک نسل مبارزه مردم ایران مهم است.
ارسال نسخه اسکن شده به آدرس کنفدراسیون برای نصب در سایت هم موجب تقسیم کار میان همه خواهد شد و از تراکم کار در نزد افراد معینی جلو می گیرد و هم به تسریع کارها کمک می کند. توجه کنیم که این آرشیو، آرشیو گروه معینی نیست، آرشیو همه ماست و محل حفظ و بایگانی مبارزات یک نسل مردم ایران و دانشجویان ایران در خارج از کشور است. این سایت فقط می تواند با کار جمعی و در طی زمان کامل شود و به نسل بعدی منتقل گردد.
کمیته سال نوی میلادی را به همه رفقا، دوستان و آشنایان تبریک می گوید و سال پر موفقیتی را برای همه مبارزان آرزو می کند.
با درود فراوان از طرف کمیته برگزاری فریدون منتقمی
2012/12/30

Member Organisations
Organisation of Tehran University Students
Federation of Iranian Students in W. Germany and Berlin
Iranian Students Association in United States
Federation of Iranian Students in Austria
Iranian Students Society in Great Britain
Federation of Iranian Students in Italy
Iranian Students Union in France
Iranian Students Society in Lausanne (Switzerland)
Federation of Iranian Students in Turkey
Iranian Students Union in Belgium



CONFEDERATION OF IRANIAN STUDENTS (NATIONAL UNION)
Conföderation der Iranischen Studenten/Confédération des Etudiants Iraniens

کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی

CISNU50@gmail.com

اطلاعیه

21 مهرماه 13/1391 اکتبر 2012

**یادمان پایه گذاری کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی
(اتحادیه ملی) را گرامی داریم!**

دوستان، اعضاء و کوشندگان کنفدراسیون جهانی،

پنجاه سال پیش کوششهای چند ساله دانشجویان ایرانی در اروپا و ایالات متحده، سرانجام به ثمر رسید و دانشجویان ایران با تأسیس کنفدراسیون جهانی در شهر پاریس، با شرکت اتحادیه دانشجویان دانشگاه تهران، به اتحادیه ملی خود چون وسیله مبارزه اجتماعی و فرهنگی دست یافتند. چنانکه می دانید، امسال ما پنجاهمین سال پایه گذاری کنفدراسیون جهانی (اتحادیه ملی) را از سر می گذرانیم. از همین رو، کمیته متشکل از مسؤولان و کوشندگان کنفدراسیون جهانی ما با حمایت چندین تن از دبیران پیشین آن سازمان دست به ابتکار تدارک جشن یادبود تأسیس آن سازمان بی نظیر

زده اند و تا کنون اقداماتی برای برگذاری جشنی فرهنگی-تاریخی به آن مناسبت انجام گرفته است.

اما موفقیت این جشن در گرو شرکت هرچه بیشتر یک یک کوشندگان کنفدراسیون جهانی ماست، کسانی که طی آن دو دهه‌ی پر درد و اَلَم میهن‌مان همگی، دست اندر دست، در راه استقرار آزادی، دموکراسی، و حقوق بشر می‌کوشیدیم. همه می‌دانید که کنفدراسیون جهانی ما، از همان آغاز تأسیس، وظیفه‌ی خود دانست که به دفاع از آزادی‌های دموکراتیک در کشور کودتا زده و بلادیده‌ی ایران برخیزد. با توجه به اسانامه‌ی دموکراتیک خود، کنفدراسیون جهانی ما به دفاع از همه‌ی زندانیان سیاسی، از هر گرایش و عقیده‌ای که بودند، بر می‌خاست.

به جرأت می‌توان گفت که کنفدراسیون جهانی ما در زمینه‌ی مناسبات درونی خود، برغم برخورد‌های طبیعی که در هر اجتماعی هست، از نظر دموکراسی یکتا بود. هیچ کشور یا سازمان اجتماعی را، حتی در غرب، نمی‌توان یافت که مانند کنفدراسیون جهانی ما در سلسله مراتب تشکیلاتی خود برای اقلیت حق شرکت در دستگاه‌های رهبری، از واحد محلی گرفته تا هیئت دبیران، برقرار کرده باشد. شگفت اینجاست که جوانانی که از تجربه تلخ 28 مرداد گذر کرده و زخم روحی برداشته بودند آموخته بودند که برای پایان دادن به دیکتاتوری، نفوذ گسترده‌ی امپریالیسم، و احقاق حق مردم بلادیده‌ی میهن هیچ راهی جز راه دموکراتیک و استقرار آزادی، و حقوق بشر وجود ندارد؛ بویژه، هرگاه زلزله‌ای زندگی ناچیز مردم فقیر کشور را ویران تر می‌کرد، کوشندگان کنفدراسیون جهانی ما همواره آماده بودند سخت‌کوشانه با جمع آوری کمک‌های مالی و جز آن به یاری هم‌میهنان خود بشتابند، و حتی در مواردی با ارسال دارو و پزشکان هموطنان خود را تنها نگذارند.

آنان از آن تجربه‌ی دردناک آموخته بودند که برای تأمین دموکراسی در هر سطحی حق اقلیت در اداره‌ی امور رعایت شود و همکاری چنان باشد که همه‌ی اعضا و کوشندگان از جان و دل برای متحقق ساختن مصوبات کنگره و دستورالعمل‌های هیئت دبیران به فعالیت پردازند.

ما اعضای کنفدراسیون جهانی می‌توانیم به خود ببالیم که نخستین سازمان اجتماعی در دنیا هستیم که با اتخاذ چنین روشی امر دموکراسی سازمانی را، برغم گرایش‌های طبیعی گوناگون در هر سازمان اجتماعی، رعایت می‌کردیم و بویژه علیرغم گرایش مرسوم در میان ایرانیان به فردگرایی مطلق، همگی مصوبات کنگره‌ها و دستورالعمل‌های دبیران را به مورد اجرا درمی‌آوردیم. ما باید این ابتکار بی‌پیشینه در تاریخ دموکراسی را قدر نهیم و بخاطر آن مُحقانه به خود ببالیم.

کنفدراسیون جهانی ما یکی از نادرترین، ورنه نادرترین، اتحادیه‌های ملی دانشجویی بود که در زمینه‌ی عملی با شوق و پشتکار، نه فقط از همه‌ی مبارزان داخل کشور، که همچنین از مبارزات خلق‌های دربند و ستم‌دیده، که برای رهایی خود از چنگ استعمار می‌رزمیدند، صمیمانه هم‌دردی و پشتیبانی می‌کرد. برای نمونه، شایسته‌ی یادآوری است که کنفدراسیون جهانی ما، برغم امکانات محدود خویش، از کمک‌های عملی به ملت‌های ویتنام و فلسطین دریغ نمی‌کرد. نمایندگان کنفدراسیون جهانی ما در تمام کنگره‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی همواره حداکثر کوشش خود را به کار می‌بستند تا در برابر گرایش‌های نادرست و ارتجاعی قطعنامه‌های مؤثر در دفاع از مبارزات فلسطینیان و ویتنامیان به تصویب برسانند.

نمایندگان همین کنفدراسیون جهانی ما مداوماً می‌کوشیدند تا با روشنگری گسترده پیرامون دیکتاتوری نظامی پهلویان در کنگره‌های بین‌المللی قطعنامه‌های مؤثری، بویژه علیه کمک‌های نظامی از جانب دول بزرگ به آن حکومت به تصویب برسانند و آن‌ها را در جوامع بین‌المللی تبلیغ کنند.

بویژه کنفدراسیون جهانی ما سخت‌کوشانه توانست چهره‌ی پلید و دست‌های خونین ساواک را بر مردم جهان بشناساند.

برخلاف تبلیغات سودجویانی که بر موج انقلاب سوار شدند، هیچ گروه یا هیچ فردی به اندازه‌ی کنفدراسیون جهانی ما در شناساندن ماهیت ضد ملی و وابسته‌ی پهلوی به مردم ایران و جهان کوشا و مؤثر نبود.

شما می‌دانید و اسیران رژیم پهلوی، که کنفدراسیون جهانی ما از آنان دفاع می‌کرد، شهادت می‌دهند که مبارزات کنفدراسیون جهانی ما برای دفاع از آنان و رهایی ایشان از حکم اعدام، شکنجه، و بند زندان سخت کوشا بود. کنفدراسیون جهانی ما با اعزام وکلای مدافع، وکلای پارلمان‌های اروپایی و برخی روزنامه‌نگاران مترقی، نه تنها به دفاع از اسیران چنگ رژیم مشغول بود و با اعتصاب غذاهای طولانی، نمایش‌های خیابانی گسترده و مکرر اجازه نمی‌داد دستگاه ساواک رژیم پهلویان بتواند هرآنچه می‌خواست انجام دهد؛ بلکه همچنین توانست از اجرای احکام اعدام جلوگیری؛ شکنجه‌ها را تقلیل دهد یا قطع کند، و برخی زندانیان را آزاد سازد، و بدین وسیله خانواده‌های اسیران دستگاه سبُع شاه پهلوی را بر تخت شادی بنشانند.

کنفدراسیون جهانی ما با بردن آگاهی‌های اجتماعی به میان چند نسل از دانشجویان ایرانی تغییری کیفی در تقویت خواست دمکراسی در میان ملت ایران پدید آورد، و این دست‌آورد بس بزرگی است که باید آن را قدر شناخت.

با شرکت خود در این مراسم (پنجم ژانویه 2013) در فرانکفورت خاطره‌ی شکوهمند مبارزات کنفدراسیون را زنده کنیم.

امضاء کنندگان:

1. حمید آزادی دبیر پیشین فدراسیون آلمان
2. گیل آوایی
3. ابراهیم آوُخ
4. باقر ابراهیم زاد
5. ابوتراب ابوترابی دبیر پیشین فدراسیون آمریکا
6. یوسف اردلان
7. کمال ارس
8. دکتر عبدالعظیم اعتماسی
9. فریدون اعلم دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
10. بهروز اسدی
11. نادر اسکوتی دبیر پیشین فدراسیون آمریکا
12. سهیلا اشکان
13. اکبر اغراقی
14. کورش افطسی دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
15. منصور افروخته
16. دکتر محمد اقتداری دبیر پیشین فدراسیون آمریکا
17. احمد امانی
18. الهه امانی
19. شاهین انزلی
20. اسفندیار اهورائی
21. جمشید اهورائیان
22. علی بابا خان
23. مهرداد باباعلی
24. سعید باقری
25. رویا بخشی
26. شهره بدیعی
27. خلیل برومندی
28. تیمور بزرگی

29.	یدی بلدی
30.	سوسن بنیانی
31.	حسین بھادری
32.	محمد بھبودی
33.	میترا بھراد
34.	ژالہ بھروزی
35.	سعید بھنام
36.	امین بیات
37.	دکتر بھروز بیات
38.	ھوشنگ بیات
39.	دکتر منصور بیات زادہ دبیر پیشین کنفدراسیون جھانی
40.	فرامرز بیانی دبیر پیشین کنفدراسیون جھانی
41.	بیت الہ بی نیاز
42.	بھرام بیگدلی
43.	پروفیسور سیروس بینا — فدراسیون آمریکا
44.	دکتر یونس پارسا بناب
45.	تورج پاشائی
46.	محمد پڑھام
47.	مسعود پلاسید
48.	دکتر ھوشنگ پورخان بابا
49.	پروفیسور دکتر غلامعلی تاریروردیان
50.	احمد تقوائی
51.	نصرت تیمورزادہ
52.	فریبا ثابت
53.	بھداد ثابت آزاد - پاریس
54.	دکتر منوچھر ثابتیان دبیر پیشین کنفدراسیون اروپائی
55.	کیومرٹ ٹریا
56.	احمد ثوابی
57.	حسن جداری دبیر پیشین کنفدراسیون جھانی
58.	ناھید جعفر پور
59.	فریبرز جعفرپور
60.	ھادی جفرودی
61.	مھری جعفری
62.	رضا جعفریان
63.	دکتر مسعود جلالی
64.	ناصر چگینی
65.	ابوالحسن (مسعود) حاتمی دبیر فدراسیون ایتالیا
66.	نوشیروان حاتمی دبیر پیشین فدراسیون آمریکا
67.	علی حاجی
68.	عبدالحسن حسینیان دبیر پیشین کنفدراسیون جھانی
69.	کامروز حقگو
70.	بھزاد حقیقی
71.	مھدی خرازی
72.	تیمور خسروی
73.	رضا خسروی
74.	رحمان دادخواھی
75.	طاھر دادخواھی
76.	بیژن دادگری
77.	داود دانائی
78.	بھروز داودی
79.	فرامرز داودی
80.	محمد داور
81.	دکتر پرویز داورپناھ
82.	دکتر مھرداد درویش پور

83. رضا دکنما
84. رضا دل قوی
85. دکتر کامبیز دولتشاهی (ایتالیا)
86. ایرج دهدار
87. اکبر ذکاوتی
88. قاسم ذولفقاری
89. مهدی ذولفقاری
90. دکتر علی راسخ افشار
91. محمود راسخ افشار دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
92. احمد رافت دبیر پیشین فدراسیون ایتالیا
93. حسن راهی
94. ارسلان رحمانی تهرانی
95. بیژن رستگار
96. جلال رستمی
97. حسین رضائی دبیر پیشین فدراسیون آلمان
98. محسن رضوانی دبیر پیشین کنفدراسیون اروپائی
99. پری رفیع
100. محمود رفیع دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
101. احمد رناسی
102. شریفه زربخش
103. جمال سالم
104. علی ستاری
105. بهروز ستوده
106. بیژن سعیدپور
107. حسن سعیدی
108. خسرو سلطانی
109. دکتر فرامرز سلیم خانی
110. نسترن سمیعی
111. یزدان سیدالشهدایی
112. دکتر بیژن سینا
113. علی شاکری-زند
114. پروفیسور (بازنشسته) خسرو شاکری دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
115. گلنار شاه حسینی
116. اسماعیل شبان
117. ملیحه شریف زاده
118. مصطفی شریفی
119. الهه شکرانی
120. حسن شمس
121. سوسن شهبازی کلن آلمان
122. ابراهیم شیری
123. دکتر علاء الدین شهشهانی
124. حماد شیبانی
125. ناصر شیرازی دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
126. داریوش شیروانی
127. دکتر علی صادقی
128. منوچهر صالحی
129. دکتر عبد صبی
130. جعفر صدیق دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
131. مهدی صدودی
132. علی اکبر صفاییان
133. علی صفرزاده
134. نبی صمیمی
135. سعید ضرابیان
136. مهدی ضمیری

137. مجتبی طالقانی
138. مصطفی طاهری
139. دکتر احمد طهماسبی
140. دکتر اسدالله طیورچی دبیر پیشین فدراسیون آلمان.
141. بهروز عارفی
142. احمد عبادالهی
143. دکتر کریم عبدیان
144. دکتر سیاوش عبقری-آمریکا
145. دکتر شهلا عبقری-آمریکا
146. کریم عرب زاده
147. محمد عظیمی
148. زری عظیمی
149. رضا علوی
150. نظیر علیزاده
151. سرور علیمحمدی
152. پروفیسور داود غلام آزاد دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
153. محمد فارسی
154. مهدی فتاپور
155. مسعود فتحی
156. محمود فرازنده
157. بهروز فراهانی
158. علی فراحت
159. علی فردوسیان
160. مسعود فروزش راد
161. نادر فروزی
162. شاپور فلاح
163. رستم فلاح
164. کامبیز قائم مقام دبیر پیشین فدراسیون آمریکا
165. دکتر محسن قائم مقام
166. رضا قرشی
167. محمود قوامی
168. دکتر دکتر مصطفی قهرمانی
169. سعید کاظمی
170. مقصود کاسب
171. عطا کرم زاده
172. عبدالله کریم آبادی
173. بهزاد کریمی
174. منوچهر کشاورزی
175. جواد کشمیری
176. آذر کلانتر
177. فریدون کلانتر
178. کیومرث کلانتر
179. صادق کمالی
180. حمید کوثری
181. مینو گلبهار
182. اردشیر گوارس
183. دکتر علی گوشه
184. بهمن مبشری
185. نادر مجیدزاده
186. دکتر کامبیز مجیدیان
187. نادر مجیدیان
188. اکبر محبتی زاده
189. دکتر داود محمدی
190. دکتر مرتضی محیط

191.	بهروز مرادی
192.	باقر مرتضوی
193.	فریبا مرزبان - انگلستان
194.	احمد مزارعی
195.	تراب مستوفی - وین فدراسیون اتریش
196.	پروفیسور محسن مسرت
197.	مجید مسرور
198.	زمان مسعودی
199.	احمد مشعوف
200.	امیر معیری
201.	دکتر بهمن مقدم
202.	حسین مقدم
203.	محمد ملایری
204.	پروین ملک
205.	هرمز ملک
206.	فریدون منتقمی دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
207.	امید منعم
208.	اسفندیار منفرد زاده
209.	حسن موم پسگیر
210.	سیامک مؤید زاده دبیر پیشین فدراسیون آمریکا
211.	حسین مہینی
212.	رضا مهاجر
213.	حمید مهدی پور
214.	بابک مهرکام
215.	بهرنگ مهرکام
216.	عادل مهرکام
217.	محسن میرحسینی
218.	انور میر ستاری بلژیک
219.	مهران میرفخرائی
220.	سعید میرهادی دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
221.	دکتر رضا نادری
222.	شہین نراقی دبیر پیشین فدراسیون آمریکا
223.	شیریندخت نراقی دبیر پیشین فدراسیون ایتالیا
224.	اصغر نصرتی
225.	ہاسمیک نظریان
226.	پرویز نعمان دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
227.	ابوالحسن نقیبی دبیر پیشین فدراسیون اتریش
228.	شہین نوائی
229.	حمید نوذری
230.	علیرضا نوربخش
231.	آرام نوزاد
232.	نوید مومن زاده
233.	پرویز نویدی
234.	دکتر بہمن نیرومند دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
235.	منوچہر ولانی
236.	رضا ہادی زاده
237.	آنت ہوانسیان
238.	ترانہ ہوشنگ پور
239.	محمد رضا ہوشنگی

تماس برای افزودن اسامی به تومار بالا به نشانی

CISNU50@gmail.com

مراسم یادمان پنجاهمین سالگشت پایه‌گذاری کنفدراسیون جهانی (اتحادیه ملی)
شنبه 5 ژانویه 2013 برابر شانزدهم دیماه 1391 از ساعت 13

Haus der Jugend * Deutschherrnufer 12 * 60594 Frankfurt

Tel.: +49(0) 89 350 048 10 * +49(0) 151 /53 59 4000 * Mail: CISNU50@gmail.com

www.cisnu.org

امش همه ما را یاد می‌آید یون لاس متی که بنا را گذاشت تا ما را در این راه یاری دهد
رد می‌آید 5 ژانویه 2013 برابر شانزدهم دیماه 1391 از ساعت 13
ناری مدرم می‌تسلی‌ای رپیم دض و کی‌تارکومد مزرابم رد راب رپ یلاس تر و فکن‌ار ف
دشاب

یاهم‌ای می‌ناسرب امش عالطا ما می‌تس اوخ مهافت عوس ه‌نوگ ره زا یری‌گشی‌پ یارب
رد من‌افس‌اتم ام مک‌تسا مدی‌سر ام‌تس‌دب یس‌ایس یاه‌ن‌ام‌زاس و دارفا زا یدایز
مدرشف ام همان‌رب اریز، می‌ن‌اوخ‌ب ار ان‌آ مه‌دوب می‌ه‌اوخ‌ن رداق مس‌ارم زور
ی‌اه‌م‌ای‌پ مه‌ام ات‌ع‌ی‌ب‌ط، می‌ن‌ک ی‌ئ‌وج ف‌ر‌ص تقو‌وا مداف‌ت‌س‌ا رد دی‌اب و مدوب
ما 16 هیرش‌ن رد ار ان‌آ و مدرک مال‌ع‌ا دن‌سر ی‌م ام‌تس‌دب مس‌ارم زور ات‌مک ار
و امت‌ی‌ل‌اع‌ف ش‌رازگ و نار‌ی‌ب‌د ی‌ن‌ار‌ن‌خ‌س اب ه‌ارمه مس‌ارم زا دع‌ب مک‌ه‌ژی‌و رد‌آ
ت‌ی‌اس رد و می‌ن‌ک ی‌م رش‌ت‌ن‌م خ‌ی‌رات رد چ‌رد ی‌ارب دوش ی‌م رش‌ت‌ن‌م ... و ری‌واص‌ت
درک می‌ه‌اوخ ب‌ص‌ن‌ت‌س‌ا مداف‌ت‌فا ه‌ار مک‌نوی‌س‌ار‌د‌ف‌ن‌ک

2013 ه‌ی‌ون‌اژ 5 زور رد رادی‌دی‌ما ما

ی‌م‌ق‌ت‌ن‌م نو‌دی‌رف ی‌ران‌گ‌رب ه‌تی‌م‌ک ف‌ر‌ط‌زا

31/12/2012

دوستان عزیز
از آنجائیکه در مورد برنامه پالتاک پرسشهایی صورت گرفته که برخی جنبه اداری و برخی جنبه فنی دارد کمیته مطالب زیر را برای اطلاع رفقا منتشر می‌کند و در مورد مسایل فنی با مسئول پالتاک تماس گرفته و بعد از آن رفقا را در جریان می‌گذارد.
برنامه پالتاک چنانچه با مشکلی روبرو نشود باید از ساعت یک بعد از ظهر روز 5 ژانویه 2013 آغاز شود و در حدود ده شب همان روز ختم گردد. طبیعتاً رفقا باید از روزهای قبل به آدرسی که در اختیارشان گذارده شده است مراجعه کنند و رابطه پالتاک با مسئول مربوطه برقرار کنند.
زیرا ظرفیت این اتاق پالتاک محدود است. اگر مشکلی پیش آید باید از همین اکنون آنرا بر طرف کرد..
با درود فراوان از طرف کمیته برگزاری فریدون منتقمی
آدرس تماس با اتاق پالتاک

CISNU50



آزادی اندیشه
و آزادی گفتار
در یک حکومت آزاد



باروخ اسپینوزا
ترجمه سیروس آرین پور



درگذشت دکتر سیروس آرین پور، یکی از چهره های برجسته جامعه روشنفکری ایران را از صمیم قلب به بانو مهرانگیز ملک همسر ایشان و فرزندانش فرهاد و یاسمن عزیز و همچنین به ملت ایران تسلیت می گوئیم. خدمات دکتر آرین پور به فرهنگ اخلاق گرایی و انساندوستی در ایران بر کسی پوشیده نیست. سیروس آرین پور از آغاز کار بنیاد عبدالرحمن برومند و طرح "امید: یادبودی در دفاع از حقوق بشر" همواره مشوق و پشتیبان این طرح بود و تشویق و حمایت ایشان دلگرمی بخش همکاران بنیاد.

ما در ده سال گذشته بارها از همکاری های ارزنده دکتر آرین پور بهره مند شدیم. از جمله همکاری های او ترجمه فصلی از کتاب فیلسوف هلندی، اسپینوزا، در باب آزادی دین و عقیده بود که نشان دهنده دقت علمی و زبان فاخر او است.

تجربه این همکاری برای ما این امتیاز را داشت که گذشته از آشنایی با ذهنی جستجوگر و دلی پر شور و قلمی توانا و دقیق، با مردی آشنا شویم که رفتار و منشش برایمان الگویی آموزنده بود.

دکتر آرین پور به رغم شهرت و جایگاهی که در میان روشنفکران ایران داشت، در رابطه حرفه ای از هرگونه خودبینی به دور بود. او دلسوز، وقت شناس، و دقیق بود و از دروغ بیزار. و جمع این خصایص از او شخصیتی استثنایی در جامعه روشنفکری ایران می ساخت.

تعجبی نیست که درگذشت نا بهنگام او امروز بسیاری را در سوگ و ماتم فرو برده است. بدیهی است که سیروس آرین پور از خلال آثارش همواره با ما و با نسل های آینده ایران خواهد بود و اشک امروز ما برای خودمان است، که دوستی پر محبت، همکاری عالیقدر، و پشتیبانی خردمند را از دست داده ایم و بی بیشتر از آن برای ایرانی که با دور کردن چنین فرزندان، خود را از خدمات ارزنده آنان محروم می کند.

لادن و رویا برومند

دن موروب نم حرجل ادبع داینب فرط زا
۱۳، نتگن ش او دیماه ۱۳۹۱



دولت جهانی سرمایه‌داری رفاه؟! – کوره‌راه «سعید رهنما» برای قرن بیست‌ویکم

منتشر شده توسط [مجله هفته](#) در دی ۱۱، ۱۳۹۱ • [نظر](#)



فروغ اسدپور

سعید رهنما از موضع سوسیال‌دموکراتی «رادیکال» که هنوز هم خواهان اصلاح سرمایه‌داری است – البته این بار نه در سطح ملی که در سطح جهانی – از مخالفان رادیکال سرمایه‌داری می‌پرسد که [آیا واقعاً فکر می‌کنند دوران سرمایه‌داری به‌سر آمده است](#) و البته پاسخ خود او به این پرسش منفی است. فکر نمی‌کنم در بین مخالفان رادیکال سرمایه‌داری عده‌ی زیادی را امروزه بتوان یافت که اصولاً تاریخ را به‌طور قطعی قابل پیش‌بینی بدانند و حکم مرگ سرمایه‌داری را برای امروز یا فردا امضا کنند. دغدغه‌ی امروز مخالفان رادیکال سرمایه‌داری بیش از پیش‌بینی سقوط ناگزیر سرمایه‌داری یا دادن نوید مرگ آن همانا یافتن بدیلی برای زنده یا مرده‌ی آن است. دعوای امروز بیشتر پیرامون همین بدیل جریان دارد. البته جای شگفتی دارد که رهنما تا این اندازه نسبت به آثار منتشر شده در این زمینه بی‌اعتنا است.

اما مخالفان رادیکال سرمایه‌داری در همین زمینه، یعنی طرح بدیل، از رهنما خواهند پرسید که آیا او واقعاً فکر می‌کند سوسیال دموکراسی هنوز زنده است؟ البته انبوهی از احزاب سیاسی با این نام وجود دارند. اما آیا اصلاح‌طلبی سوسیال - امپریالیستی این جریان واقعاً هنوز رمقی دارد یا این که این جریان امروز نوعی اصلاح‌طلبی ضداصلاحات را نمایندگی می‌کند؟ اگر قرار است گفت‌وگویی بین مخالفان رادیکال سرمایه‌داری و مدعیان اصلاح آن انجام شود، باید سوسیال‌دموکرات‌ها هم اصولاً از مبنا و علت وجودی جریان فکری خود و مشروعیت راه‌حل‌های قدیمی آن – انواع جدیدش که جای خود دارد – دفاع و انتقاد کنند. امروز سوسیال‌دموکراسی باید پیش از هر چیز حقانیت خود را ثابت کند و نشان دهد که هنوز برای تغییر جهان واقعاً موضوعیت دارد.

چرا انقلاب علیه سرمایه‌داری می‌تواند توهم و فریبکاری روشنفکران و احزاب سنتی چپ تلقی شود اما اصلاح سرمایه‌داری از درون امری واقعی؟ این مدعا که اگر اصلاح سرمایه‌داری در سطح ملی ممکن نشد و «دولت‌های رفاهی» در اثر حملات راست‌ها و نولیبرال‌ها از بین رفتند، خیالی نیست، این بار این اصلاح را در سطح جهانی به انجام می‌رسانیم، بر کدام مبنای واقعی استوار است؟ کدام نیرو، کدام برنامه‌ی دوراندیشانه‌ی رئالیستی و جذاب، کدام اراده‌ی سیاسی در این احزاب به این سمت و سو اشاره می‌کند؟ آیا این احزاب که از هنگام جنگ جهانی اول یک پا در اردوگاه کار و یک پا در اردوگاه سرمایه‌داری داشتند و از هنگام بحران الگوی «دولت رفاه» نیز رسماً از برنامه‌های دومی حمایت کرده‌اند می‌توانند بدیلی ارائه کنند؟ آیا می‌توانند در قرن بیست و یکم که قرن تضادها و قطب‌بندی‌های طبقاتی و سیاسی و فاجعه‌های زیست‌محیطی مهلک است، نقشی شایسته ایفا کنند؟ رهنما از پرسش پراهمیت چگونگی و چرایی شکست سوسیال‌دموکراسی در قرن بیستم به‌سادگی می‌گذرد و خواهان تجدید حاکمیت آن در قرن بیست و یکم در سطح جهانی می‌شود. همان‌طور که مخالفان رادیکال سرمایه‌داری باید در حین جمع‌بندی دقیق از تجارب خوب و بد گذشته به ارائه‌ی بدیل بپردازند، طرفداران سوسیال‌دموکراسی هم باید ابتدا علت شکست «دولت‌های رفاه» و سوسیال‌دموکراسی در قرن بیستم را با صراحت و صداقت طرح کنند تا پس از آن بتوان از سوسیال‌دموکراسی در قرن بیست و یکم سخنی گفت.

متأسفانه رهنما از بحث پیرامون چرایی شکست دولت سرمایه‌داری رفاه و گذار تدریجی و پرفراز و نشیب آن به دولت سرمایه‌داری نولیبرالیستی برمی‌جهد و آن را مسکوت می‌گذارد. رویکرد متأثر از اقتصاد سیاسی مارکسیستی که جای خود دارد، اگر رهنما حتی رویکردی انتقادی در این نوشته می‌داشت حتماً باید یادآور می‌شد که علت‌های تغییرات انجام شده که او در طول نوشته اش به رخ می‌کشد - هر چه باشد - تناقض‌های بنیادین سوسیال‌دموکراسی نقش مهمی در آن بازی کرده است. در ضمن اگر او به سازوکارهای انباشت سرمایه، یا به عبارت دیگر به منطق سرمایه‌داری اهمیت کافی می‌داد و روی آنها درنگ می‌کرد، باید درمی‌یافت که یک جهان سرمایه‌داری سازمان‌یافته بر اساس اصول احزاب سوسیال‌دموکرات و متحدان‌شان هم هنوز جهانی سرمایه‌داری است و عنصر سیاسی آن‌گونه که سوسیال‌دموکرات‌ها آن را می‌فهمند نخواهد توانست بر منطق سرمایه‌داری غلبه کند. زیرا که در نظام سرمایه‌داری سپهر سیاسی تابع سپهر اقتصادی است و با الزامات آن خود را سازمان می‌دهد. و اصولاً یک دولت سرمایه‌داری بوروکراتیک - دموکراتیک نخبه‌گرای سوسیال‌دموکرات وسیله‌ی مناسبی برای مبارزه با سرمایه‌داری نیست. معضل سوسیال‌دموکراسی در وهله‌ی نخست همانا زیرسؤال نبرد این منطق و فقدان درک انتقادی آن از دولت به عنوان جانشینی برای سازماندهی جمعی دموکراتیک است. من در این‌جا فقط به تناقض‌های درونی سوسیال‌دموکراسی در زیر سؤال نبرد منطق سرمایه‌داری طی هم‌سال‌هایی که در قدرت سیاسی به‌عنوان یک حزب چپ و مرتبط با جنبش کارگری حضور فعال داشت، می‌پردازم. همه‌ی جنبه‌های دیگر موضوع را کنار می‌گذارم که بررسی این‌همه از حوصله و چارچوب این مطلب بیرون است. تمرکز من بر تناقض‌های سوسیال‌دموکراسی به این خاطر است که قصد دارم نشان بدهم که همین ناپی‌گیری نظری و عملی در رقم خوردن سرنوشت «دولت رفاه» و احزاب سوسیال‌دموکراسی و برآیند مجدد سرمایه‌داری هار تأثیری قاطع داشت.

در این‌جا براساس رویکرد خاصی به اقتصاد سیاسی مارکسیستی، فقط به درک نظری رهنما از سرمایه‌داری در جدلش می‌پردازم تا آشفتگی درک سوسیال‌دموکراسی از سرمایه‌داری را نشان بدهم. در ضمن می‌خواهم نشان بدهم که چه‌طور رفرمیسم رهنما در مواجهه با واقعیت سخت پیش‌رویش او را به رویکردی اکونومیستی می‌کشاند و از «انتقاد از خود» باز می‌دارد. قصد من این است که در یکی دو پاراگرافی که رهنما در باره‌ی سرمایه‌داری و برآیند نسخه‌ی نولیبرالیستی آن گفته است، رگه‌هایی از حقیقت را بیابم. سپس با بررسی تناقضات «دولت رفاه» نشان بدهم که اگر رهنما درک درستی از سرمایه‌داری می‌داشت و با این درک به جمع‌بندی کارنامه‌ی دولت سرمایه‌داری رفاه می‌پرداخت و پی‌گیرانه این بحث را دنبال می‌کرد، احتمالاً به نتایج دیگری می‌رسید، اما پی‌گیری نظری هرگز نقطه‌ی قوت سوسیال‌دموکرات‌ها نبوده است.

«دولت رفاه» و اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری

بنا به رویکرد نظری اوانو - سکین - آلبریتون [۱] ما برای درک اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری به نظریه‌ای نیاز داریم که هم به‌روشنی بتواند منطق درونی سرمایه‌داری را در سطح مجرد سرمایه‌داری ناب درک کند، و هم در سطوح انضمامی‌تر تحلیل، یعنی سطح بررسی مراحل مختلف سرمایه‌داری و سطح بررسی تاریخ آن بتواند در هم‌تنیدگی و کشاکش این منطق را با ساختارها و نیروهای دیگری بررسی کند که به‌علت استقلال نسبی خود می‌توانند در این منطق اختلال‌هایی ایجاد کنند. در پرتو کاربست چنین نظریه‌ای می‌توانیم پیوندی بین منطق سرسخت درونی سرمایه‌داری و منطق‌های دیگری برقرار سازیم که همان زور منطق سرمایه‌داری را ندارند و تا حدی هم از آن مستقل‌اند. تا زمانی که این نیرو در جهان عمل می‌کند «منطق‌های سست‌تر» یا «منطق‌های چندگانه» در سطوح نظریه‌ی مراحل و تحلیل‌های تاریخی تنها دارای استقلال نسبی هستند و توسط نیروی منطق درونی سرمایه‌داری محدود می‌شوند. [۲]

به‌نظر من این رویکرد و روش سه سطحی آن درک بهتری از پدیده‌ی «دولت رفاه» به‌دست می‌دهد. زیرا که بنا به این رویکرد سرمایه‌داری کینزی - فوردیستی رفاه (اگرچه با این پسوند ایدئولوژیک موافق نیستم اما برای این‌که اصطلاح رایجی است، آن را

به‌کار می‌برم (فقط یکی از چندین صورت‌بندی و چندین مرحله‌ی حیات سرمایه‌داری یعنی یکی از شکل‌های دوام منطق سرمایه را در سطح تاریخ بازنمایی می‌کند. با توجه به این رویکرد دولت سرمایه‌داری رفاه مرحله‌ای خاص از حیات سرمایه‌داری است و به این معنا تداوم زندگی منطق سرمایه را در خود مستتر دارد اگر چه نمی‌توان آن را کارکرد یا پدیداری از آن دانست. در ضمن نمی‌توان آن را بی‌توجه به نظریه‌ی منطق سرمایه همچون یک پدیده‌ی تاریخی صرف یا امری تصادفی یا نتیجه‌ی اراده‌ی سیاسی گروه‌ها و طبقات خاصی بررسی کرد. پس برای بررسی آن باید هم منطق سرمایه را دانست و هم تاریخ پیدایش، رشد، پاگیری، تحکیم و تعمیق، و سرانجام اضمحلال جامعه‌ی سرمایه‌داری رفاه را مورد پژوهش قرار داد تا سپس آن را در جایگاه یک مرحله‌ی خاص تاریخی از حیات سرمایه‌داری و نه فقط همچون یک پدیده‌ی تصادفی یا ایدئولوژیک به نام «دولت رفاه» بحث کرد.

روشن است که بر خلاف رویکردهای دترمینیستی و اکونومیستی سابقاً مرسوم در بخشی از رویکرد مارکسیستی این رویکرد تاریخ را در اقتصاد نمی‌بلعد و ساختارها و نیروهای اجتماعی گوناگون و نیز تحولات تاریخی به‌شدت پیچیده را که محصول کشاکش‌های شدید گروه‌های انسانی هستند به کارکردی از سرمایه کاهش نمی‌دهد. اما در عین حال می‌داند که محدودیت‌های ساختاری ناشی از الزامات انباشت سرمایه را در این مورد تاریخی و سرنوشت آن نمی‌توان نادیده گرفت.

اما رهنما در مورد سرمایه‌داری می‌نویسد:

«سرمایه‌داری در طول عمر خود شکل‌ها و شیوه‌های مختلفی را عرضه داشته و طیف متنوعی از نظریه‌های اقتصادی از مانیتاریسم نئوکلاسیک تا کینزی و نئوکینزی و تلفیق‌هایی از این نظریه‌ها را ارائه داده است. در عمل نیز هم «کارخانه‌های شیطانی» دوران اولیه‌ی انقلاب صنعتی در انگلستان (و امروزه در چین و بسیاری کشورهای جهان سوم)، توأم با استثمار بی‌رحمانه‌ی نیروی کار ارزان و غیرسازمان‌یافته، را عرضه داشته، و هم «دموکراسی صنعتی» توأم با مشارکت نسبی کارگران در تصمیم‌گیری در پاره‌ای کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته در اسکانديناوی و اروپای شمالی. نیز هم تیلوریسم را عرضه داشته، و هم فوردریسم و پسافوردریسم. به‌علاوه، هم دولت‌های سرمایه‌داری افسارگسیخته و هم دولت رفاهی و بیمه‌های اجتماعی را عرضه کرده است. از نظر ساختار سیاسی نیز، نظام سرمایه‌داری هم ساختارهای دیکتاتوری، هم فاشیستی، و البته عمدتاً دموکراتیک را تجربه کرده است. همین ساختار دموکراتیک است که علیرغم تمامی کمبودهایش، برخلاف سایر نظام‌ها، امکان تغییر منظم دولت و سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی آن را برای نیروهای مختلف اجتماعی در کشورهای که ساخت دموکراتیک دارند، فراهم آورده است. اما با قدرت گرفتن هر چه بیشتر انحصارها و سلطه‌گیری راست‌ترین جریان‌های سرمایه‌داری در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، نولیبرالیسم که با ماهیت ذاتی نظام سرمایه‌داری همخوانی بیشتری دارد، به ایدئولوژی حاکم و مسلط مبدل شده است.»

در رویکرد رهنما منطق سرمایه از چنان نقشی برخوردار است که همه‌ی عامل‌های دیگر را زیر سایه‌ی خود می‌گیرد و به بیانی آنها را در خود می‌بلعد. سرمایه‌داری (که به‌نادرست از سوی رهنما به جای منطق سرمایه به‌کار برده می‌شود) (به جایگاه ابرسوژه برکشیده شده است. همه چیز کارکردی از «سرمایه‌داری» است. تاریخ، طبقات اجتماعی، دولت، و کشمکش‌های سیاسی در این ابرسوژه یعنی سرمایه‌داری بلعیده شده است. همان سرمایه‌داری که مفهوم روشنی از آن به دست داده نمی‌شود. همان سرمایه‌داری که در سپهر نظری «طیف متنوعی از نظریه‌های اقتصادی... را ارائه داده است. «و در سپهر عملی هم «کارخانه‌های شیطانی» و هم «دموکراسی صنعتی» دستاورد آن بوده است. در سپهر سیاسی در زمینه‌ی شکل دولت هم دولت‌های سرمایه‌داری افسارگسیخته و هم دولت رفاهی و بیمه‌های اجتماعی را عرضه کرده است. در زمینه‌ی ساختارهای سیاسی هم انواع «دیکتاتوری، هم فاشیستی، و البته عمدتاً دموکراتیک» را به ما داده است.

می‌بینیم که همه چیز در تحلیل رهنما به کارکردی از سرمایه کاهش می‌یابد. این سرمایه‌داری چیست و کیست که هم نظریه می‌سازد، هم نظریه‌هایش را در سطح سازماندهی وضعیت عینی (اقتصاد و ذهنی) ایدئولوژی (عملی می‌کند، و هم روابط سیاسی فاشیستی و نیز) عمدتاً (دموکراتیک) ایجاد می‌کند. چرا ابرسوژه‌ای با این قدرت چنین متناقض عمل می‌کند: جایی فاشیسم می‌آورد و جایی دیگر دموکراسی؟ جایی هنوز کارخانه‌های شیطانی به ما می‌دهد و جایی دیگر «دموکراسی صنعتی»؟ و همین سرمایه‌داری تبیین و تعریف نشده که «در طول عمر خود شکل‌ها و شیوه‌های مختلفی را عرضه داشته «به‌ناگهان صاحب ذات می‌شود؟ معلوم می‌شود که «با قدرت گرفتن هر چه بیشتر انحصارها و سلطه‌گیری راست‌ترین جریان‌های سرمایه‌داری در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، نولیبرالیسم که با ماهیت ذاتی نظام سرمایه‌داری همخوانی بیشتری دارد، به ایدئولوژی حاکم و مسلط مبدل می‌شود. «در این‌جا هم بدون هیچ دشواری نظری رابطه‌ای مستقیم و تقریباً خودبه‌خودی بین سپهر اقتصادی، سپهر سیاسی و سپهر ایدئولوژیک برقرار می‌شود. تاریخ به یک رابطه‌ی علت و معلولی ساده فروکاسته می‌شود. از قدرت‌گیری انحصارها و راست‌ترین جریان‌های سرمایه‌داری و ایدئولوژی نولیبرالیسم همچون رابطه‌ای تکرارستایی و همانطور که گفته شد علی و معلولی یاد می‌شود. به‌این ترتیب تاریخ در فرمالیسم نظری بلعیده می‌شود.

اگر رهنما قصد برخوردی علمی - انتقادی می‌داشت می‌بایست در وهله‌ی نخست بر «ذات» سرمایه (و نه انواع سرمایه‌داری‌ها به مثابه شکل‌های گوناگون صورت‌بندی منطق سرمایه (انگشت می‌گذاشت و آن را برای خواننده توضیح می‌داد. برجسته کردن ذات سرمایه و سازوکارهای آن و نیز هشدار جدی برای پرهیز از بلعیده شدن تاریخ در این منطق و یا دست‌کم گرفتن آن از دستاوردهای «بازگشت دوباره به مارکس» است که هستی‌شناسی سرمایه را به شکلی عریان در مرکز توجه ما قرار می‌دهد تا از هر گونه توهم دوباره نسبت به توانایی «هدایت و کنترل» منطق سرمایه (این بار در سطح جهانی (جلوگیری شود). [۳] تفاوت سرمایه با سرمایه‌داری همان تفاوت ساختارها و قانون‌مندی‌های دیرپا و بادوام انباشت با شکل‌های به لحاظ تاریخی متنوع آن است. با درک این ساختارهای دیرپا و بادوام سرمایه که در طول سیصد سال گذشته هستی بشریت را به نحوی عمده شکل داده‌اند می‌توان متوجه شد که در هر دوره‌ی تاریخی با ابداع شکل‌های گوناگون سرمایه‌داری و دولت‌های ملازم با آن‌ها تا چه حد از این منطق دور یا به آن نزدیک شده‌ایم. تنها در این حالت است که می‌توان «دولت رفاه» را به شکلی مادی بررسی کرد، آن را در زمینه‌ی خاص تاریخی‌اش قرار داد و ریشه‌های اجتماعی و سیاسی برآیند آن را بحث کرد و نشان داد که این شکل از سرمایه‌داری (دولت سرمایه‌داری فوردیستی - کینزی رفاه) از همان آغاز نطفه‌ی انهدام خود را در بطن خویش نهفته داشت و به‌ناگزیر باید به فراسوی خود عبور می‌کرد، اگرچه به لحاظ تاریخی مسیر و جهت این «فراسو» از پیش تعیین‌شده نبود. اما این دقیقاً همان چیزی است که رهنما به آن بی‌توجهی می‌کند. او طوری از برآیند سرمایه‌داری نولیبرال سخن می‌گوید که گویی امری بدون معضل بوده است و هیچ مبارزه و کشاکشی پیرامون انهدام جزء «رفاه» به سود «کل» سرمایه‌داری انجام نشده است. [۴] او از چگونگی شکست بزرگ سوسیال‌دموکراسی در این قرن چیزی به ما نمی‌گوید.

اما حقیقت جزیی که در نوشته‌ی او به چشم می‌خورد این است که نولیبرالیسم به «ذات» سرمایه نزدیک‌تر است زیرا تا حدودی یادآور دوران لسه‌فر یا سرمایه‌داری لیبرال قرن نوزدهمی در بریتانیا است که دخالت دولت در سازوکارهای بازتولید جامعه را از راه منطق سرمایه به حداقل رسانده بود. اما به‌جز این به گسترش دامنه‌ی بحث پیرامون منطق و یا ذات سرمایه نمی‌پردازد تا روشن شود که «دولت رفاه» به‌رغم کاهش قدرت قانون عرضه و تقاضا منطق سرمایه را به هیچ رو کنار نگذاشته بود و به آن تعرض نمی‌کرد و به همین منوال یک جامعه‌ی جهانی سرمایه‌داری رفاه! هم چنین نخواهد کرد. «دولت رفاه» در وضعیتی تاریخی - جهانی و در اثر شرایط خاص آن مقطع پا گرفت. این دولت با این که منطق ناب سرمایه را در حیطه‌هایی از زندگی اجتماعی کنار زد اما به قدر کافی به این منطق آغشته بود و از آن تبعیت می‌کرد تا برای بازتولیدش بکوشد و هر نوع بدیل رادیکال و مترقی را در برابر آن سرکوب کند. ایجاد چنین دولتی البته فقط موفقیت طبقه‌ی کارگر نبود بلکه هم‌زمان موفقیت بزرگی هم برای طبقه‌ی سرمایه‌دار محسوب می‌شد.

دولت سرمایه‌داری رفاه پیروزی اقتصاد سیاسی سرمایه یا اقتصاد سیاسی طبقه‌ی کارگر؟

پیروزی نسبی هر دوی آنها بود و البته بیشتر اولی. وضعیت تاریخی - جهانی خاصی با توازن قوای طبقاتی معینی به ظهور سرمایه‌داری کینزی - فوردیستی رفاه و دولتی انجامید که باید در عین رعایت قانون‌مندی‌های سرمایه‌میزان قابل توجهی از حقوق جمعی و رفاه اجتماعی نیز ارائه می‌داد. دولت دخالت‌گر مرکزی «رفاه» که پایه‌های آن پیش از جنگ اول جهانی و به‌ویژه با دولت بیسمارک در آلمان (برای مقابله با مطالبات سیاسی این طبقه و حزب سوسیال‌دموکرات انقلابی آن دوره (و بهبودهای رفاهی در انگلستان همچون غذای رایگان در مدارس) برای پروار کردن نسبی فرزندان طبقه‌ی کارگر برای جنگ‌های آینده) [۵] گذاشته شد و پس از جنگ جهانی دوم تحکیم و تعمیق یافت ظاهراً و واقعاً به سود هر دو طبقه بود. طبقه‌ی کارگر از امنیت اجتماعی و اقتصادی و این‌که همه چیز تابع قانون عرضه و تقاضا نبود، منتفع شد. طبقه‌ی سرمایه‌دار هم از برطرف شدن خطر انقلاب و شورش‌های دایمی طبقه‌ی کارگر و جذب و کنترل این طبقه و نمایندگان و احزاب آن در نظم موجود نفع برد و به بیانی یک انقلاب انفعالی از بالا را به‌جای مبارزات انقلابی دائمی از پایین پذیرفت. اما این وضعیت برخلاف خوش‌بینی‌های سوسیال‌دموکرات‌ها نمی‌توانست دایمی باشد. نه تنها طبقه‌ی سرمایه‌دار که افشار مرفه‌تر مزدگیران هم از «فشار مالیاتی» و برآورده نشدن مطالبات و توقعات «سطح‌عالی‌ترشان» ناراضی بودند و سرانجام تضادهای درونی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و تناقض‌های درونی رفرمیسم سوسیال‌دموکراسی و انفعال اجتماعی ناشی از تربیت درازمدت پس از جنگ دوم جهانی که مبتنی بر آشتی و سازش منافع متخاصم بود (در زیر بیشتر توضیح می‌دهم)، وضعیت را به نفع سرمایه تغییر داد.

رهنما درست می‌گوید که با چیرگی یافتن تدریجی ایدئولوژی نولیبرالیسم حمله‌ی سراسری به سازمان‌دهی پیشین جامعه در دستور کار روشنفکران ارگانیک طبقه‌ی سرمایه‌دار قرار گرفت تا به‌تدریج «عقل متعارف» دیگری را در شهروندان جوامع غربی پرورش دهند. اما با این که نقش ایده‌ها و ارزش‌ها یا به بیانی ایدئولوژی در سیاست‌گذاری اجتماعی اهمیت دارد به هر حال در

همسویی با رویکرد ماتریالیستی به تاریخ باید ابتدا علت ظهور این ایدئولوژی (نولیبرالیسم) یا به بیانی رابطه‌ی بین شیوه‌ی تولید جامعه و ساختار ایده‌ها یا ساختار ایدئولوژیک آن بحث شود. از آنجا که رویکرد ماتریالیستی وزن تعیین‌کننده‌ای به شیوه‌ی تولید در تعیین ایدئولوژی می‌دهد پس رهنما باید نشان می‌داد که ایدئولوژی نولیبرالیسم چطور توانست از دل جامعه‌ی حاوی ایدئولوژی «دولت رفاه» و «و» علیه آن زاده شود و به تدریج عقل متعارف جدیدی را در ذهن شهروندان جا بیندازد و ارزش‌های پیشین را به زیر کشد. به همین دلیل ناکارآمدی‌ها و تناقض‌های درونی «دولت رفاه» ابتدا باید بحث شود تا تغییرات ساختاری «ضروری» برای بازتولید رابطه‌ی سرمایه در سطحی بالاتر و برآیند ایدئولوژی نولیبرالیستی بهتر درک شود.

تناقضات درون‌مانده‌ی دولت سرمایه‌داری رفاه

به همین سه کلمه دقت کنید: دولت سرمایه‌داری رفاه. همین سه کلمه گویای تضادی حل‌ناشدنی در یک نظام اجتماعی به لحاظ تاریخی معین است. زیرا بین سرمایه‌داری، رفاه، و دولتی که باید این دو را با هم آشتی دهد تضادهای غیر قابل‌حلی وجود دارد که در نهایت باید به انهدام یکی، یا سرمایه‌داری یا رفاه، بینجامد.

بسیار شنیده‌ایم که گفته‌اند «دولت رفاه» برای مردم معمولی رفاه به همراه آورد: یعنی گروه‌های گوناگون طبقه‌ی کارگر نظیر مزدبگیران، سالمندان، کودکان، بیماران، از کار افتادگان، و نظایر آن. اما دولت هم‌زمان برای رفاه حال سرمایه نیز سخت می‌کوشید. از جمله سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های اقتصادی، ایجاد تسهیلات مختلف قانونی - حقوقی، حمایت سیاسی از رونق‌گیری کارخانه‌ها و شرکت‌های خصوصی، بازتولید منظم و کارآمد نیروی کار برای واحدهای تولیدی سرمایه‌داری و نظایر آن. دولت به این ترتیب در بازتولید منطق سرمایه، یعنی سازوکار به‌کار انداختن پول در دورپیمایی سرمایه و بیرون کشیدن پول بیشتر در پایان هر دور می‌کوشید و آن را پشتیبانی می‌کرد. و البته واحدهای سرمایه‌داری برای کسب سود به نیروی کار ناماهر، نیمه‌ماهر، ماهر، متخصص، تحصیل‌کرده و خلاصه نیروی کاریدی و ذهنی به درجات مختلف، و برخوردار از سلامت قابل قبول جسمانی و روحی نیاز داشتند که بازتولیدشان علاوه بر نهاد خانواده به عهده‌ی دولت هم بود. دولت با جاودانه کردن تقسیم کار سرمایه‌دارانه و بازتولید دائمی طبقات سازوکار انباشت سرمایه را در قلمرو سرزمینی خود پشتیبانی می‌کرد. همان‌طور که نیازهای بازتولیدی جامعه‌ی سرمایه‌داری رفاه برای «بسیج ذخایر هوشی» در طبقات فرودست جامعه در مسیری تکرارستایی، برای به‌کار گرفته شدن در کارخانه‌ی سرمایه‌دار و اداره‌های دولتی افزایش می‌یافت تعداد بیشتری از کودکان این طبقات نیز «اجازه» می‌یافتند و تشویق می‌شدند تا از امکان «تحرک طبقاتی» استفاده کنند. به این معنا دولت به اصطلاح رفاه چشم‌اندازی و برنامه‌ای برای مبارزه با تقسیم کار موجود در این جامعه و طبقات برآمده از آن نداشت و منطق «خودبه‌خودی» نظام مبتنی بر تقسیم کار سرمایه‌دارانه را دنبال می‌کرد. هر گاه مقتضیات بازتولید رابطه‌ی سرمایه‌داری بیشتر این طبقات فرودست را می‌طلبید دولت نیز مطابق آن دست‌به‌کار می‌شد. امروز که به یمن جهانی‌سازی سرمایه‌داری نیروی کار تحصیل‌کرده‌ی مفت و رایگان از کشورهای جهان سوم از جمله ایران وارد کشورهای مرکز می‌شود حتی همین استراتژی «بسیج ذخایر هوشی» داخل قلمرو ملی «نیز از دستور کار کنار گذاشته شده است».

البته در سرمایه‌داری پیشرفته برای بازتولید این نیروی کار به شیرخوارگاه، مهدکودک، مدرسه، محلّ بازی، دانشگاه، مؤسسات تحقیق و توسعه، مسکن‌های خصوصی و نیمه‌دولتی، نهادهای فرهنگی، مؤسسات تفریحی، خانه‌ی سالمندان، بیمارستان و نظایر آن و نیروی کار لازم برای کار در این همه مؤسسات نیاز هست. دولت سرمایه‌داری رفاه در بازتولید نیروی کار، با فراهم آوردن خدمات غیرکالایی به خانواده کمک می‌کرد و مکملی برای زحمت بی‌اجر و مزد معمولاً زنانه بود. یعنی علاوه بر زحمت و کار رایگان خانواده که عمدتاً زنان عهده‌دار آن هستند، و علاوه بر اجناس و خدمات کالایی که مزدبگیران و خانواده‌هایشان از بازار می‌خرند، دولت هم از راه سرشکن کردن بخشی از هزینه‌ی بازتولید نیروی کار روی همه‌ی جامعه به این فرایند کمک می‌کرد که در بالا بخشی از آن‌ها ذکر شد. اما به‌جز این با تخصیص منابع مالی به بیکاران و گروه‌های بیرون از بازار کار که از مالیات‌ها تأمین می‌شد به کالازدایی از بخش‌هایی از جمعیت کمک می‌کرد و همین به «پرولترزدایی» بخشی از نیروی کار ذخیره می‌انجامید که شاید دیگر به مثابه ارتش ذخیره‌ی کار برای رقابت با نیروی کار شاغل قابل استفاده نبود. در سرمایه‌داری ناب دلخواه نظریه پردازهای سرمایه‌داری، برابری در مقابل قانون ارزش (حق فروش کالایی که شخص صاحب آن است از جمله نیروی کار، برای همه یکسان است) بسیاری اوقات در صورتی که نیروی کار بالقوه‌ی شخص نتواند در شکل مزدبگیری از سوی سرمایه به فعل در آید، حق زندگی شخص را مورد تهدید قرار می‌دهد و آن را نقض می‌کند. اما در جامعه‌ی به لحاظ تاریخی معین برای حفظ و میانجی‌گری این دو حق (حق برابری در مقابل قانون ارزش و برابری حق زندگی) معمولاً دولت سرمایه‌داری اقداماتی انجام می‌دهد تا بی‌تفاوتی سبانه‌ی منطق سرمایه به حق زندگی افراد را تا حدودی جبران کند. دولت سرمایه‌داری رفاه هم این میانجی‌گری را انجام می‌داد، اگر چه در سطحی بالاتر.

یعنی «دولت رفاه» از سویی ماندگاری و بقای کارگر به‌مثابه سرمایه‌ی متغیر در رابطه‌ی سرمایه را تضمین می‌کرد، استثمار او را جاودانه می‌ساخت و از سوی دیگر به شکلی نسبتاً مؤثر موجودیت او را به‌عنوان انسانی که صاحب حقوقی اجتماعی و جمعی است نهادینه می‌ساخت. اما همین وظیفه‌ی دوسویه خود حاوی تناقضی درونی بود که نظریه‌پردازهای سرمایه‌داری مدت‌هاست به آن اشاره می‌کنند و رگه‌هایی از حقیقت نیز در اعتراض آن‌ها نهفته است. تناقض عبارت است از همان گرایش به پرولترزدایی بخش‌هایی از جمعیت که می‌توانست یا به‌طور «مولد» یعنی برای تولید ارزش اضافی از سوی سرمایه به‌کار گرفته شود یا دست‌کم به‌عنوان اهرم فشار بر نیروی کار شاغل و در ضمن همچون درس عبرتی برای دیگران استفاده شود. اگرچه نباید چنین تصور کرد که نفس بیرون ماندن از بازار کار تشویق می‌شد یا پاداش می‌گرفت، ابدأ چنین نبود. اگر عذر شخص برای بیرون ماندن از بازار کار از سوی «متخصص‌های» شهرداری‌ها ناموجه تشخیص داده می‌شد، یعنی اگر کارگری شغلی را صرفاً به سبب سختی و خستگی یا مزد کم آن رد می‌کرد به نحوی مجازت می‌شد و پول دریافتی‌اش به زیر سطح معمول کاهش می‌یافت. اما به هر حال حق زندگی برای افراد محترم شمرده می‌شد و همین می‌توانست موجب کشاکش‌های بسیاری بین دولت و بخش‌های خاصی از جمعیت بیرون از بازار کار بشود. سرنوشت این اقشار نیز سرنوشت‌های درخشان و زیبایی نبود. زندگی در حاشیه‌ی جامعه و کنترل شدن دایمی از سوی دستگاه بوروکراتیک «دولت رفاه»، و اهانت و خستگی ساختاری و اجتماعی به آنها معمولاً مشکلات جسمانی، روحی و عصبی نه چندان کمی با خود به‌همراه می‌آورد. فقدان دسترسی به مواهبی که مزدبگیران سطوح بالاتر و کودکانشان از آن‌ها برخوردار بودند هم «فقر مادی و فرهنگی» و هم عقب‌ماندگی از قافله‌ی اجتماع را در همه‌ی جهات با خود می‌آورد. این افراد حق خرید مسکن نداشتند و هنوز هم ندارند (زیرا باید فقیر به‌معنای مطلق کلمه بود تا بتوان از حقوق حداقلی برخوردار گشت که برای بیکارانی در نظر گرفته شده که برای مدت درازی از بازار کار بیرون هستند (و حق خروج از کشور را بدون اطلاع کارکنان شهرداری نداشتند و ندارند زیرا همیشه باید آماده باشند تا اگر «شغلی» «برایشان یافته شد به انجام آن فراخوانده شوند. حق زندگی بیرون از بازار کار چیزی بود که شخص باید خود را «مستحق» آن نشان می‌داد) و امروز چنین چیزی هزار برابر سخت‌تر شده است. (زیرا که با اخلاق «بیکارگی»، «تنبلی» و «وابستگی» «در همان دوره‌ی طلایی» دولت رفاه «هم مبارزه‌ی جانانه‌ای می‌شد. با این همه تناقض در هر حال سر جای خود بود. در هر حال حل تضاد حق زندگی با حق استثمار سرمایه‌دار به‌سادگی ممکن نبود. در ضمن باید به‌خاطر داشت که اقشار وسیعی از طبقه‌ی کارگر شاغل هم از بسیاری از موهبات رایگان این جامعه بهره‌ای نمی‌بردند، هرچند در ایجاد آن‌ها سهم به‌سزایی ایفا می‌کردند. چیزی بسیار بیشتر از پنجاه درصد جامعه از دانشگاه‌ها و مدارس عالی و کتابخانه‌های مجهز و پر هزینه‌ی «دولت رفاه» استفاده نمی‌کردند، زیرا اصولاً برای رفتن به دانشگاه و کار فکری تربیت نمی‌شدند. همین مسئله در باره‌ی تئاتر، اپرا، مدارس عالی فرهنگ و موسیقی و نظایر آن نیز صادق است. نابرابری در طول عمر کارگران یدی، و اقشار بیرون از بازار کار و اقشار مرفه‌تر مزدبگیران هم منشاء بحث‌های بسیاری بوده است که در این‌جا از آنها می‌گذرم.

به‌جز این، دولت به‌طور کلی در جامعه‌ی سرمایه‌داری عهده‌دار بازتولید نیروی کاری است که باید دارای اخلاق، روحیه و ساختار شخصیتی خاصی باشد. باید بتواند نهاد کار مزدی، نهاد مالکیت خصوصی و نهاد دولت را مشروع و به نفع همگان بداند تا اصولاً بتواند «آزادانه و داوطلبانه» «در این رویه‌ی» «دموکراتیک» «بازتولید اجتماعی رابطه‌ی سرمایه و کار شرکت و قراردادهای شغلی را امضا کند. در ضمن هر ۴ سال یکبار رأی خود را به صندوق انداخته و خیالش راحت باشد که وظایف خطیر شهروندی خود را انجام داده و خودگردانی و خودتعیین‌گری را به منصفی ظهور رسانده است. دولت سرمایه‌داری رفاه هم این وظیفه‌ی مهم تربیت و اجتماعی‌کردن نیروی کار را به عهده داشت. از سویی شهروند میانگینی که ساخته و پرداخته‌ی دست آن بود باید به قدر کافی «دموکرات» می‌بود تا در سپهر خصوصی و همگانی از حقوق زن و کودک، اقلیت‌های قومی، آزادی مذهب، و حقوق سیاسی و اجتماعی مزدبگیران نظیر حق اعتصاب، حق مشارکت در اتحادیه‌های مزدبگیران، حق ابراز نارضایتی از شرایط کار تا حدودی مطلع بوده و آن‌ها را ارج بگذارد. با احزاب سیاسی آشنا باشد و در انتخابات پارلمانی مشارکت جوید. از سوی دیگر همین شهروند میانگین باید آن‌قدر «نادموکرات» می‌بود که حق سرکوب اقشار ضعیف‌تر جامعه را از سوی دولت می‌پذیرفت. باید آن‌قدر «نادموکرات» می‌بود که حق دولت در سرکوب بدیل‌های مترقی را می‌پذیرفت. جاودانگی طبقات اجتماعی و تقسیم کار سرمایه دارانه را امری طبیعی تلقی می‌کرد، حقوق انحصاری اقلیتی بر وسایل تولید و معاش جامعه را حق مسلم آن‌ها تصور می‌کرد، حق آن‌ها برای خارج کردن منابع اقتصادی و مالی خود از محدوده‌ی ملی و منطقه‌ای را درک می‌کرد. حق سرمایه‌دار و نماینده‌اش برای سازمان‌دهی تولید، سازمان‌دهی محل کار، تقسیم ساعات کار و استراحت، تغییر روش‌های کار و تغییرات سریع فناوری را در نهایت می‌پذیرفت.

به این معنا دولت شهروند-کارگر تربیت می‌کرد و البته فضایی برای ابراز نارضایتی کارگران و مزدبگیران وجود داشت، زیرا کارگران به علت پوشش امنیتی که جامعه برای‌شان پهن کرده بود مشکل‌پسند می‌شدند و گاهی از انجام کارهای سخت، کثیف، ارزان و خطرناک صنعتی امتناع می‌کردند. گاهی رزمندگی‌های قابل تحسینی از خود به نمایش می‌گذاشتند. به لحاظ ساختاری و اجتماعی امکان مقاومت بود. اما در نهایت نخبگان حاکم سیاسی (سوسیال‌دموکراسی و احزاب بورژوازی رقیب که به‌نوبت

سکان‌دار فرماندهی «جامعه‌ی رفاه» می‌شدند (مطابق با مقتضیات شیوه‌ی تولیدی کارگرانی می‌خواستند که دارای آگاهی و ازگون ساز نباشند و با این شکل از آگاهی به‌شدت مبارزه می‌شد.

این دولت باید همچون دهه‌های ۱۹۵۰، ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ هنگامی که مقتضیات سرمایه‌ی ایجاب می‌کرد پس از آن که نیروی کار ذخیره‌ی موجود در روستاها رو به اتمام گذاشت و زنان خانه‌دار و جز آن را نیز وارد بازار کار کرد، نیروی کار اضافی جهان سومی وارد کشور می‌کرد و آن‌ها را به پست‌ترین، خطرناک‌ترین و کم‌ارج‌ترین کارها می‌گماشت (روح امپریالیستی سوسیال دموکراسی (و به ایجاد آشفته‌گی فرهنگی در کشور و ساختار جمعیت توجهی نشان نمی‌داد. و هنگامی که مقتضیات انباشت سرمایه تغییر می‌کرد و استراتژی‌های بین‌المللی شدن در پیش گرفته می‌شد همین دولت باید اضافه جمعیت بومی و خارجی‌تبار به‌وجود آمده در اثر تحرک بین‌المللی سرمایه را در حاشیه‌ی جامعه جای می‌داد و تحت نام به‌هم‌پیوستگی با استفاده از اختلافات فرهنگی بین آن‌ها به کنترل و سرکوب هر دویشان می‌پرداخت.

تضاد بین خصلت سرمایه‌داری و خصلت رفاهی این دولت

تاکنون به نحو مختصری از تناقضات سیاست «رفاهی» دولت سرمایه‌داری رفاه در ارتباط با طبقه‌ی کارگر و اقشار پیرامون این طبقه گفتم. از نحوه‌ی تربیت، اجتماعی‌کردن، «تحرک اجتماعی»، بسیج ذخایر هوشی، سرکوب، کنترل و تنظیم طبقه‌ی کارگر و اقشار نزدیک به آن بحث کردم. اما رابطه‌ی دولت سرمایه‌داری رفاه در پیوند با سرمایه‌دارها و منطق سرمایه هم حاوی تناقضاتی بود که جالب توجه است. من فقط به یکی دو مورد در این باره اشاره می‌کنم. یکی از دعوای سرمایه‌دارها و روشنفکران ارگانیک‌شان با «دولت رفاه» بر سر خدمات اجتماعی بود که از راه مالیات‌ها تأمین می‌شد و می‌شود. یکی از دعوای اصلی این بود که سرمایه‌دارها هم می‌توانند همین خدمات را اما به شکل کالا تولید کنند. از نظرگاه اقتصاد سیاسی سرمایه هر کاری که برای ارزش‌افزایی سرمایه انجام شود و ارزش اضافی تولید کند کار مولد محسوب می‌شود. پس بحثی که به‌تدریج با صدای بسیار بلند طرح شد این بود که چرا دولت باید از شرکت‌های سرمایه‌داری مالیات بگیرد و آن را به‌نحوی نامولد خرج کند در حالی که سرمایه داران خصوصی می‌توانند همین خدمات غیرکالایی را به شکل کالا تولید کنند و هم‌زمان ارزش اضافی و شغل‌های «مولد» هم ایجاد شود. از آن‌جا که در نهایت همه‌ی این خدمات رایگان از ارزش اضافی سرچشمه می‌گیرد و کسری از آن است پس هرگونه افزایشی در هزینه‌های دولت ضرورتاً کمیت ارزش اضافی در دسترس برای بازسرمایه‌گذاری را کاهش می‌دهد و همین یعنی کاهش نرخ انباشت سرمایه و رشد اقتصادی. پس از یک‌سو افزایش سطح هزینه‌های دولت در زمینه‌ی خدمات اجتماعی و دیگر زمینه‌ها برای حفظ، رشد و بازتولید سرمایه ضروری شمرده می‌شد، اما از سوی دیگر رشد دولت مانعی برای انباشت سرمایه بود. معضل بعدی هم «پرولتزدایی» بخش‌هایی از جمعیت، ضعیف شدن «اخلاق کار» در بخش‌هایی از کارگران، مشکل‌پسندی آنها، تن‌دادن‌شان به کارهای پست و کثیف و کم‌درآمد، بالا رفتن توقعات آنها در زمینه‌ی شرایط کار، دستمزد و نظایر آن بود و رزمندگی بخش‌هایی از طبقه‌ی کارگر که از راه وارد کردن فناوری‌های جدید کاراندوز با آن مبارزه می‌شد. معضل بعدی هم این بود که بسیاری از جنبه‌های سیاست‌های رفاهی همگانی این دولت که شامل همه‌ی اقشار جامعه می‌شد به میزان حداقلی ترتیب داده شده بود. این حداقل‌ها دیگر قادر نبود توقعات اقشار مرفه‌تر مزدبگیران و گروه‌های توانگر را برآورده کند. به‌عنوان نمونه، آنها در هنگام بیکاری دیگر نمی‌توانستند با همین حداقلی که دولت در شکل بیمه‌ی بیکاری در اختیارشان می‌گذاشت هزینه‌ی خانه‌های گران و اتوموبیل‌های پرخرج و سفرهایشان را تأمین کنند و در نتیجه به بیمه‌های خصوصی نیاز داشتند و نه به عضویت در اتحادیه‌های کارگری. بخشی از این گروه‌های مرفه‌تر به کیفیت مدارس دولتی و بیمارستان‌های دولتی نیز راضی نبودند و خواست‌های مادی و معنوی بیشتری داشتند که دولت قادر به برآوردن آنها نبود ولی بازار و عده‌ی تحقق آنها را می‌داد. فقدان برنامه‌ی جدی برای مبارزه با نابرابری در همه‌ی زمینه‌ها و ایجاد سطحی حداقلی از حقوق اجتماعی خود به ایجاد نابرابری‌های دیگری در اقشار گوناگون مزدبگیران منجر شده بود. همین نابرابری‌های جدید و نارضایتی‌های جدید نیز در صورت فقدان برنامه‌های جبرانی از سوی دولت زمین حاصل‌خیزی برای رشد نظریه‌های راست‌گرایانه‌ی معطوف به تقویت بازار می‌شد. با سازمان‌یابی روشنفکران ارگانیک سرمایه‌داری و اتحادشان با خرده‌بورژوازی که از همبستگی بین طبقاتی زیر نام مالیات‌های تصاعدی بیزار بودند، گروه‌های مرفه درون طبقه‌ی مزدبگیر نیز در معرض سرایت این ایده‌ها قرار گرفتند. باقی داستان را همه‌ی ما کمابیش می‌دانیم. همین که بحران در دهه‌ی هفتاد قرن گذشته به‌نحو جدی خود را نشان داد پایه‌های مادی رفهرمیسیم سوسیال‌دموکراسی هم تضعیف شد و به‌تدریج از بین رفت. گرایش به راست در سوسیال‌دموکراسی، پافشاری آن بر رفهرمیسیم بی‌خون و بی‌توش و توانی که دیگر شعارهای همبستگی و برابری و آزادی‌های گسترده‌ی سیاسی نقش پررنگی در آن بازی نمی‌کرد و پشت کردن به سیاست طبقاتی و ترک ضعیف‌ترین اقشار طبقه‌ی کارگر و هل دادن عملی آن‌ها به دامن راست و گروه‌های نژادپرست کم‌ترین نتیجه‌ی این وضعیت بود.

دولت سرمایه‌داری رفاه که زمانی در دهه‌ی ۱۹۴۰ با بحث‌های کینز و طرفداران او به‌عنوان درمان بحران سرمایه‌داری مطرح شد، در یک دوره‌ی خاص تاریخی توانست به مقتضیات بازسازی و بازتولید رابطه‌ی سرمایه‌داری خدمت کند. اما پس از مدتی همین شکل از سرمایه‌داری در تضاد با منطق سرمایه‌داری و خود به زنجیری بر پای رابطه‌ی سرمایه‌داری و بازتولید گسترده‌ی مناسبات تولیدی تبدیل شد. حالا دولت سرمایه‌داری رفاه نه درمان که خود بیماری تلقی می‌شد و برای علاج آن نسخه‌ای جدید و شکلی جدید از سرمایه‌داری لازم بود. امروز با نگاهی معطوف به گذشته می‌توان این شکل از دولت را تلاش نافرجامی برای کنترل و هدایت منطق سرمایه‌داری و آشتی دادن آن با مقتضیات بازتولید اجتماع انسانی دانست که در نهایت به بازتولید رابطه‌ی سرمایه‌داری و منطق آن خدمت کرد و پس از آن هم به بایگانی تاریخ سپرده شد. مشروعیت این قضاوت را می‌توان در سرمایه‌داری مارکس جست. او تناقض موجود در پیروزی موضعی اقتصاد سیاسی کار بر اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری را به‌خوبی در حین بررسی قانون ده ساعت کار نشان داد. با این که این قانون نتیجه‌ی زحمت و مرارت و نبرد سخت طبقه‌ی کارگر و سرمایه‌دار طی قرن‌های متوالی بود اما در نهایت «به‌ناگزیر» به بازتولید منطق سرمایه‌داری در سطحی بالاتر، سطح اخذ «ارزش اضافی نسبی» به‌جای ارزش اضافی مطلق، انجامید. آکس کالینیکوس چنین رویکردی را به‌درستی «فونکسیونالیسم پسینی» نامیده است. یعنی پس از آن که گرد و غبار تاریخ فرونشست و جغد مینروای هگلی بر فراز خرابه‌های به‌جا مانده از دوره‌ی پیش به پرواز درآمد، می‌توان از مرحله‌ی تاریخی بالاتری مرحله‌ی پیشین را با نگاهی طنزآلود و خردی آمیخته به خودطعن‌زنی از نظر گذراند و دولت سرمایه‌داری رفاه را مرحله‌ی ای در بازتولید مقتضیات منطق سرمایه‌داری دانست. نتیجه‌گیری من این است که سوسیال‌دموکراسی در آزمون قرن بیستم خود برای کنترل و هدایت منطق سرمایه‌داری شکست سختی خورد و اگر در استراتژی و نظرگاه‌های خود تجدیدنظری رادیکال به‌عمل نیاورد مطمئناً از هر گونه ایفای نقش جدی در قرن بیست و یکم محروم خواهد شد.

Uno-Sekine-Albritton [1]

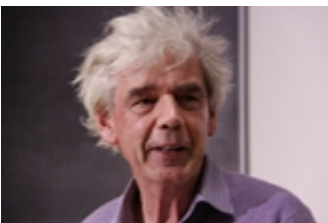
سه متفکر برجسته‌ای که در زمینه‌ی اقتصاد سیاسی مارکسیستی و روش‌شناختی آن کارهای متعدد و ارزشمندی انجام داده‌اند. برای بحث بیشتر پیرامون این رویکرد به مطالب دیگری که در این سایت نوشته‌ام رجوع می‌دهم.

Albritton, Robert. Dialectics And Deconstruction In Political Economy, 1999. [2]

[3] هنگامی که کمال اطهاری در مقاله‌ی «از نفی به اثبات آی» در همین سایت می‌نویسد: مارکس با نقد اقتصاد سیاسی به‌خصوص در سرمایه‌داری نزدیک به صد و پنجاه سال پیش «حجابی را که واقعیت اجتماعی را پوشانده بود ... از هم درید و اکنون نیز همراه با بحران جهانی سرمایه‌داری شبح» تفسیر «قدرتمند وی بر سر این نظام می‌چرخد. اما هنوز این نظام «تغییر» نکرده است. آیا به‌راستی بقای سرمایه‌داری ازین رو است که مردم می‌پندارند «مناسبات بورژوازی به مثابه قوانین طبیعی منسوخ نشدنی یک جامعه انتزاعی است؟» به‌منظر می‌رسد که منظورش این باشد که دیگر نیازی به «تفسیر» جهان نیست و تنها کار باقی‌مانده تغییر آن است. این رویکرد تفسیر جهان و عمل اجتماعی بر آن را به شکلی مکانیکی از یکدیگر جدا می‌کند و جایگاه شناخت را دست‌کم می‌گیرد. در ضمن ساده‌انگارانه است زیرا ظاهراً نمی‌داند که شناخت ناکافی از واقعیت سرمایه‌داری و دولت به‌عنوان دو سازوکار اصلی بازتولید جامعه‌ی سرمایه‌داری، دو جنبش بزرگ تبدیل‌سازی در قرن بیستم (سوسیالیسم در خاور و سوسیال‌دموکراسیسم در باختر) را به هلاکت رساند. هر دو این بدیل‌ها بر سر یک موضوع با هم توافق داشتند. هر دو رشد نیروهای تولیدی، رشد صنعتی و رشد فناوری را عامل اصلی و در واقع تنها عامل بقای جامعه می‌دانستند. اگر این دترمینسم در چارچوب منطق سرمایه‌داری قابل درک باشد در قالب بدیل چیزی جز بت‌واره کردن رشد فناوری و تن‌دادن به منطق سرمایه‌داری نیست. در ضمن جبرگرایی تدریج‌انگاران‌های که در نوشته‌ی اطهاری به‌چشم می‌خورد به‌منظر من ادامه‌ی همان رویکرد فاجعه‌بار غالب بر سوسیال‌دموکراسی است که امروز ناکارآمدی آن بر همه روشن شده است. رویکرد «پراکسیس» محور اطهاری که بین عنصر شناخت و تفسیر و عنصر عمل اجتماعی و تغییر نه یک شکاف روش‌شناختی بلکه شکافی واقعی می‌اندازد، رازورزی نظام سرمایه‌داری و جان‌سختی منطق آن را به‌درستی درک نکرده است. از همین رو هم بنا به موضع نظری خود فراخوان جبهه‌ی متحد کار و سرمایه را می‌دهد و همچون جناح راست سوسیال‌دموکراسی «بورژوازی صنعتی ملی» را متحد طبقه‌ی کارگر می‌داند. در توصیف وجه رازآمیز جامعه‌ی سرمایه‌داری همین بس که اطهاری در مقاله‌ی «طبقه‌ی متوسط» (<http://shakhesonline.ir/news-6984.aspx>) «ایران را حافظ فرهنگ، خالق ثروت و شایسته‌ی مدیریت کشور توصیف کرده است. کاربرد اصطلاح «طبقه‌ی متوسط» در این مقیاس و بدون هیچ دشواری نظری و عملی چیزی نیست مگر گردن گذاشتن به افسانه‌های سرمایه‌داری.

[4] من در مطلب «روشنفکران و پروژه‌های ضدژئومونیک» از زبان پت دوین یکی از این مبارزات نظری و عملی را برای پیشگیری از انحراف قطعی «دولت رفاه» به‌راستی و ارائه‌ی بدیلی رادیکال برای آن شرح داده‌ام.

Hill, Octavia Preston, William Carnall, Homes of the London poor, 1970 [5]



فروپاشاندن سرمایه داری

سخنرانی جان هولووی در بنیاد رزا لوکزامبورگ آلمان
برگردان: آرش برومند

• نبرد ضد سرمایه داری اکنون در شکل یک جنبش، در شکل تنوع ویژگی ها ظاهر می شود. ایده اکنون عبارت از درهم شکستن سیستم سرمایه داری و ساختن یک سیستم دیگر نیست، بلکه عبارت از فروپاشی سرمایه داری و سیستم است؛ اینکه سیستمی بودن جامعه فروپاشانده شود ...

جان هولووی سیاست شناس ایرلندی- مکزیکی متولد 1947 در شهر دابلین است. او از سال 1993 کرسی استادی دانشگاه Puebla مکزیک را دارد. وی در کارهایش کوشیده که نظریه های غیرارتدکسی نومارکسیستی را تحول بخشد. فراخوان او مبنی بر «دگرگون کردن جهان بدون گرفتن قدرت» به یک بحث جهانی در مورد شیوه هایی که به کمک آنها می توان بر سرمایه داری چیره شد، انجامید. او در کتاب جدید خود «فروپاشاندن سرمایه داری» این بحث را کامل تر کرده که چگونه می توان در حال حاضر به تحول های بنیادی دست یافت. برای هولووی شکاف ها و ترک خوردگی های موجود در نظام سرمایه داری مهم اند. چگونه می توان این ترک خوردگی ها را به گسیختگی های افزایش پذیر تبدیل کرد؟ از دید او مساله انقلاب این نیست که چگونه می توان سرمایه داری بعنوان یک تمامیت و سیستم را بوسیله یک تمامیت و سیستم دیگر جایگزین کرد، بلکه مساله این است که چگونه تمامیت و سیستم هر دو را با هم می توان از میان برداشت. چگونه می توان فضاها و لحظه هایی برای مقاومت و مبارزه ایجاد کرد تا مانع بازتولید روزمره سرمایه داری شد. نقد کار، دولت و شکل سازماندهی سیاسی در نظریه های او جای ویژه ای دارند. هولووی مدعی آن نیست که برای همه این پرسش ها پاسخی آماده دارد. بلکه پاسخ او پرسشی است که راه های دگراندیشی را باز می کند و به گفته وی اغلب بهترین پاسخ، خود یک پرسش است.

متنی که در زیر می آید، سخنرانی جان هولووی در بنیاد رزا لوکزامبورگ در برلین در سال 2011 درباره کتاب جدیدش «فروپاشاندن سرمایه داری» است، که با توجه به جنبش های اجتماعی گسترده در سال 2012 فعلیت ویژه ای دارد.

ما اکنون در ماه دسامبر 2011 هستیم. سالی که در آن امید ابرهای تیره را راند؛ سال «بهار عربی»، «تابستان اروپایی» و «پاییز آمریکایی»؛ این همه جنبش در سراسر دنیا؛ سال جنبش هایی که قاعده ها را در هم می شکنند و راه های نوین مبارزه را می گشایند؛ سال «اشغال» و ایجادگری، نه گفتن به نهادها، نه گفتن به «دمکراسی نمایندگی»؛ سال نه گفتن به ردیف کردن خواسته ها؛ دمکراسی واقعی.

همه این جنبش ها بسرعت تحول می یابند. دوام همه آنها ناشناخته است. همه در معرض خطر سرکوب قرار دارند و اکثر آنها از سرکوب رنج می برند. همه آنها مشکل های خود، تضادهای خود را دارند و همه آنها برای آینده بشریت تعیین کننده اند. همه آنها این استدلال اساسی را مطرح می کنند که سیستم کنونی یک فاجعه است برای بشریت و می بایست آن را درهم شکنیم. اینطور بنظر می رسد

که این نقطه حرکت واقعی برای اندیشیدن است. یگانه پرسش علمی که برای ما و برای دانش هنوز باقی مانده، این است که چگونه می‌توانیم سرمایه‌داری را درهم بشکنیم؟ اگر بخوبی آگاهیم که سرمایه‌داری یعنی حرکت به سمت خودکشی، اگر ما دانش را بخواهیم به شکلی با آینده بشریت پیوند بزنیم، بنظر می‌رسد یگانه پرسش علمی موجود این است که چگونه می‌توانیم این تحرک‌کننده را درهم شکنیم.

سال 2011 سال زیبایی بود. این همه ترک خوردگی در گنبد سلطه! این همه شکاف! کتاب جدید «فروپاشاندن سرمایه‌داری» پیش از پیدایش جنبش «خشمگینان» نوشته شد. اما اکنون مساله درست بر سر همین فروپاشاندن سرمایه‌داری است. این ترک خوردگی‌ها چگونه پدید می‌آیند؟ دشواری‌های آنها چیست؟ چگونه باید درباره آنها اندیشید؟ چگونه می‌توان یک «دستور زبان» نوین یا بهتر است بگوییم «ضد دستور زبان» برای اندیشه و اقدام ضد سرمایه‌داری ایجاد کرد؟

پس از انتشار کتابم «دگرگون کردن جهان بدون گرفتن قدرت» در سال 2002 یک بحث جهانی درگرفت. اغلب واکنش‌ها منفی بودند. گفتند: «چه بیهوده است! چه مسخره است! واضح است که باید قدرت دولتی را گرفت تا بتوان جامعه را دگرگون کرد». اما جالب‌ترین و هوشمندانه‌ترین واکنش‌ها که مورد پسند من بودند، این بود که گفته شد: «خارق العاده است!» (خنده حاضران) ما خودمان می‌دانستیم! اما چکار می‌توانیم بکنیم؟ ما می‌دانیم که باید به یک نحوی دنیا را دگرگون کنیم، بدون اینکه قدرت را تصرف کنیم؛ بدون آنکه وارد این سیاست آلوده شویم. این را ما می‌دانیم. اما چکار می‌توانیم بکنیم؟

کتاب جدیدم به این پرسش پاسخ می‌دهد. اما پاسخ، خود در واقع یک پرسش است. این پاسخ پرسش وار عبارت است از چگونگی فروپاشاندن سرمایه‌داری یا به انگلیسی - که نمی‌شود آن را بسادگی ترجمه کرد - crack capitalism است. استدلال این است که بجای آنکه ما تغییر احتمالی جهان را در انباشت اصلاحات تصور کنیم و بجای اینکه به یک انقلاب در آینده بیاندیشیم، می‌بایست تحول بنیادین جهان را در ایجاد و تکثیر و مرتبط کردن شکاف‌ها و ترک خوردگی‌ها در بافت سلطه سرمایه‌داری ببینیم. یک شکاف یا ترک خوردگی برای من یک نفی و ایجاد است؛ یک فضا یا لحظه‌ای است که ما در آن می‌گوییم: «نه! نه! ما در اینجا قاعده‌های این سیستم که جهان را ویران می‌کند، نمی‌پذیریم». ما در اینجا به مساله به شیوه و گونه دیگری می‌پردازیم. ما در اینجا یک محدوده ورود ممنوع درست می‌کنیم؛ منطقه‌ای که ما در آن به سرمایه‌داری می‌گوییم: «بیرون بایست! اینجا انسان‌ها سلطه دارند.»

برای من چیاپاس (1) روشن‌ترین نمونه در این باره است. شاید بخاطر اینکه من در مکزیک زندگی می‌کنم، اغلب از زاپاتیست‌ها نمونه می‌آورم. وقتی آدم وارد منطقه زاپاتیست‌ها می‌شود، از کنار تابلویی رد می‌شود که روی آن نوشته شده «حکومت بد، بیرون بمان! اینجا انسان‌ها حکومت می‌کنند!» درون این منطقه زاپاتیستی، آنها نوع دیگری از زندگی را ایجاد کرده‌اند، با مدرسه‌های ویژه خودشان، با خدمات بهداشتی ویژه خودشان و سیستم مدیریت خودشان؛ شبکه‌ای از اجتماع‌های خودگردان.

یا برای نمونه می‌توان به جنبش‌های پرشمار «اشغال» در جهان نگریست که در آنها همیشه ارزش زیادی بر این نهاده می‌شود که کارها نه بصورت سلسله‌مراتبی، بلکه به شیوه و روش دیگری انجام شوند؛ تصمیم‌ها همواره در نشست‌ها گرفته شوند. یک نکته سال پیش به وجه مهمی از مبارزه‌ها در سراسر جهان تبدیل شد:

پافشاری بر نامتعارف بودن؛ بر این که ما شکل‌های سازمانی و الگوهای رفتاری سرمایه‌داری را بازسازی نکنیم. (ما نمی‌خواهیم آنها را بازتولید کنیم، نه بخاطر اینکه آنها زشت هستند، نه بخاطر اینکه آنها بی‌ریخت هستند، بلکه بخاطر اینکه ما می‌دانیم اگر شکل‌های سرمایه‌داری را بازتولید کنیم، آنگاه خود سرمایه‌داری را بازتولید خواهیم کرد). **پافشاری بر گسست میان عدم تداوم سرمایه (منظور مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری) و مبارزه ما است.**

اما لازم نیست که به زاپاتیست‌ها و یا جنبش‌های «اشغال» فکر کنیم. این نفی کردن و ایجادگری ژرفا در زندگی روزانه سرمایه‌داری ریشه دوانده است. مثلا یک گروه از دانشجویان را تصور کنید که گرد هم می‌آیند و تصمیم می‌گیرند که در پایان تحصیل خود، دور هم جمع شده و یک شیوه زندگی را بچینند که با سیستم حاکم ناهمخوان است؛ که در سیستم جا نمی‌گیرد و بر ضد سیستم حاکم است. آن زن جوانی را تصور کنید که تصمیم می‌گیرد امروز به سر کار نرود، بلکه به پارک برود و کتابی بخواند، چون این کار برایش مهم‌تر است؛ چون این کار مسلماً زیباتر است. یا مردی که تصمیم می‌گیرد امروز در خانه بماند و با کودکانش بازی کند.

ما همه مان این کار را می‌کنیم و بگونه‌ای تلاش می‌ورزیم در جهت «نادرست» گام برداریم؛ ناهمخوان بمانیم. از خودمان در برابر منطق پول، منطق سود دفاع کنیم و به امور به شیوه و روش دیگری بپردازیم. ما همه می‌بایست شکل‌هایی از «منطقه‌های ورود ممنوع» مربوط به خودمان، فضاهای خودمان، لحظه‌های خودمان را ایجاد کنیم که به سرمایه‌داری بگوییم «اینجا نه! بیرون بمان!»

اینها فضاهایی هستند که ما به آنها نام‌های گوناگونی می‌دهیم مانند رفاقت، دوستی، عشق یا حتی نجابت. همینکه شروع می‌کنیم در مورد ترک خوردگی‌ها اندیشه بورزیم، آغاز به دیدن یک ضدجغرافیا می‌کنیم؛ دیدن نقشه‌ای که بطور کامل برنگ سلطه رنگ آمیزی نشده، بلکه پر از چین و شکن و گسست و فضا و لحظه‌های شورش است. البته نمی‌خواهم ادعا کنم که اگر یک نفر یک روز سر کار نرود و به پارک برود، سرمایه‌داری را به فروپاشی وامی‌دارد. متأسفانه اینطور نیست. خوب می‌شد، اگر اینطور بود! (خنده حاضران) اما اگر همه ما این کار را بکنیم، آنگاه چرا! آنچه می‌خواهم بگویم این است که مهم دید تداوم‌ها و خط‌های ارتباطی بالقوه میان آن زن در پارک و قیام زاپاتیستی است. این نکته از این جهت که اگر بخواهیم از محصور و گرفتار کردن خود در موقعیتی گنو وار اجتناب بورزیم، اهمیت دارد. ما باید این را درک کنیم که ضد سرمایه‌داری جزئی از زندگی روزمره است. از این لحاظ این شعار جنبش «اشغال» بنظر مهم می‌آید که «ما 99 درصد هستیم!»

نخست مهم این است که این فضاها، این لحظه‌های دگر بودن را ارج بنهیم. ولی این هم مهم است که از مشکل‌های شان آگاه باشیم. آشکارترین دشواری عبارت از سرکوب دولتی است و تحمیل همکاری، بسیاری از شورش‌ها، هر چقدر هم مسالمت‌آمیز باشند، بسادگی بوسیله قهر پلیسی سرکوب می‌شوند. این امر در حال حاضر در مورد جنبش «اشغال» در همه جا اتفاق می‌افتد. مسلماً همه ما طی ماه‌های گذشته تصاویرهای قهر خشن پلیسی بر ضد تظاهرات در یونان را دیده‌ایم. و آنجایی هم که فشار مستقیم نیست، تلاش برای همراه سازی وجود دارد. مثلاً می‌گویند: «چرا نمی‌آیی پیش ما و مشکل‌ات را برای ما توضیح نمی‌دهی؟ ببینیم چکار می‌شود کرد، که شما را در سیستم جذب کنیم». و این همیشه به معنای آن است که شکل سازمانی ایجاد شده در این ترک خوردگی‌ها تحلیل می‌

رود. چون یکی از مهم ترین خاصیت های این ترک خوردگی ها این است که اساسا ضد دولتی هستند؛ آنها جهتگیری ضد دولتی دارند؛ شاید نه در ایدئولوژی، اما در شکل های سازماندهی. در همه این ترک خوردگی ها ایده نامتقارنی با شکل های دولتی حاکم است و این خیلی مهم است. بنابراین پاسخ به شورش ها، نخست دولت است و دوم (شاید مهمتر از اولی) پول. پول بزرگترین تهدید برای این ترک خوردگی ها است. نه دولت بلکه پول شکل مسلط پیوستگی اجتماعی در سرمایه داری است؛ زنجیرهای اجتماعی که ما را به سیستم می بندد و ما اگر از دستوره های آن پیروی نکنیم، ما را از دستیابی به محصول های خلاق انسانی محروم می کند. پول وسیله ای است که با آن سلطه سرمایه داری در همه چیز رسوخ می کند. و همچنین تیغ برانی است که با آن سرمایه داری به جامعه هجوم می برد. بیش از قهر، پول است که این ترک خوردگی ها و گسست ها را به تحلیل می برد؛ از این راه که یا انسان ها را به اشتغال سرمایه داری وامی دارد - تا مانع از مرگ شان بر اثر گرسنگی شود- یا اینکه به گروه هایی در شکل هایی مانند مدد معاش یا یارانه عرضه می شود (با این پیش فرض که آنان «درست» حرف بزنند و بدانند چگونه باید پرسشنامه ها را پر کرد و شکل های «درست» سازمانی را پذیرفت). در برابر هجوم پول هیچ نسخه ای وجود ندارد. اما یک جوری باید این ترک خوردگی ها - یعنی تلاش های گوناگون برای درهم شکستن مناسبات اجتماعی سرمایه داری-، در هم شکستن سروری پول را هدف قرار دهند؛ یعنی سرانجام پول را از بین ببرند.

من امید دارم که شما را باندازه کافی ملول کرده باشم (خنده حاضران)، زیرا گاهی این مساله ناممکن بنظر می رسد؛ ناممکن اما به غایت ضروری! ضرورت فوری دارد، زیرا ما می دانیم سرمایه داری یعنی چه. ناممکن است زیرا ما در حال حاضر تصور روشنی در مورد انقلاب نداریم. و چون ناممکن بنظر می رسد، ترجیح می دهیم که در مورد ضرورت فوری انقلاب سخن نگوئیم. اما ما می دانیم که هر سال ضروری تر می شود. و ما اینجا پاسخ روشنی نداریم. اما بنظر می رسد که ما اکنون شاهد یک چرخش هستیم. این چرخشی در «دستور زبان» (یا «ضد دستور زبان») مبارزه ضد سرمایه داری است، که درهایی را برای درک شکل های نوین اندیشیدن و شکل نوین انقلاب می گشاید؛ و این به شیوه ای صورت می گیرد که ما شاید نتوانیم آن را پیشگویی کنیم، اما می توانیم تلاش کنیم آن را پیگیری کنیم.

در مرکز این نکته برای من بحران کار مجرد قرار دارد. تحت کار مجرد من کار بیگانه شده را می فهمم، یعنی اساسا (ولی نه تماما) کارمزدی، یعنی فعالیتی که مشخصه اش این است که ما بوسیله پول به یکدیگر پیوست داریم. کار مجرد، به معنی کار غیر مادی یا کار روشنفکرانه نیست، بلکه کاری است که از مضمونش تجرید می شود و یا مضمونش برایش بی تفاوت است. این، آن کاری است که سرمایه داری را می آفریند. و همین کار است که دچار بحران است. این نکته شامل دو وجه می شود؛ نخست اینکه، سرمایه اکنون ناتوان است که بخش های بزرگ جمعیت دنیا را به شبکه کار سرمایه داری ملحق کند (این را می توان در افزایش بیکاری و اشتغال ناپایدار دید)

دوم اینکه، انسان های زیادی آگاهانه آن چیزی را که کار سرمایه داری است طرد و رد می کنند.

این هسته اصلی شکاف ها و ترک خوردگی ها است- سربلندی (مبتنی بر انتخاب یا ضرورت) از منطق کار سرمایه داری و تایید نوع دیگری از فعالیت که ما آن را کار مشخص یا عمل می توانیم بنامیم؛ یعنی در حقیقت انجام کاری، نه بخاطر اینکه پول به ما دیکته می کند، بلکه بخاطر اینکه آن را ضروری می دانیم یا آرزوی انجامش را داریم.

این نه فقط برای فعالیت در مفهوم محدود آن مهم است، بلکه کار مجرد شالوده یک جهان نگری تمام و کمال است. شیوه و شکلی که کار سرمایه داری سازماندهی شده، نه تنها شالوده موجودیت شکل دولت، بلکه شی شدن طبیعت، تناسلی کردن (و همراه با آن دوجنسی شدن) امور، همگن سازی زمان (تبدیل زمان عمل به «وقت»، به زمانی که خارج از ما وجود دارد) و غیره را می نمایاند.

به همین دلیل کار مجرد مبنای یک نوع نگرش به مبارزه ضد سرمایه داری را تشکیل می داد؛ مبارزه ای که در مرکز آن جنبش کارگری قرار داشت؛ جنبشی که دور محور خواسته های کارمزدی می چرخید؛ مبارزه ای که دولت و گرفتن قدرت دولتی (که در آن مردان نقش مسلط داشتند) و مفهوم سرمایه داری زمان را بی چون و چرا پذیرفته بود؛ بگونه ای که انقلاب به ضرورت در آینده دیده می شد.

کل «دستور زبان» کار مجرد اکنون بطور قاطع زیر پرسش رفته است و در مرکز آن این شناخت قرار گرفته که کار به معنای مجرد یا بیگانه شده یا کار سرمایه داری، دشمن است. بگونه ای که بی معنی است از مبارزه میان کار و سرمایه سخن بگوئیم. بنابراین مبارزه ما بر ضد کار و سرمایه، بر ضد کار بیگانه شده و سرمایه است. به هیچوجه ادعا نمی کنم که مبارزه باید تنها در خارج از کارخانه ها صورت بگیرد، بلکه مبارزه در بیرون و درون کارخانه ها و دیگر مکان های کارورزی در وهله نخست بمثابه کار برضد کار باید فهمیده شود. بر دو خصلت ویژه این «ضد دستور زبان» نوین باید در اینجا تاکید شود:

• نخست شکستگی در مفهوم صلب زمان است. بجای آنکه انقلاب بمثابه امری که باید در آینده اتفاق بیافتد درک شود، بطور فزاینده ای بعنوان امری که هر لحظه و هر جا باید اتفاق افتد درک می شود. شکستگی در درک خطی از گذشته، حال و آینده کمک به درک این مساله می کند که موجودیت سرمایه داری امروز بدلیل ایجاد شدن آن در یک گذشته سیری شده نیست، بلکه ما آن را در هر لحظه و مکان ایجاد و بازآفرینی می کنیم. این نکته مساله انقلاب را بطور کامل تغییر می دهد. پرسش انقلاب این نیست که چگونه ما این سیستم غول آسا را از بین ببریم (پرسشی که ما را خیلی کوچک نشان می دهد)، بلکه این است که چگونه می توانیم از آفرینش سرمایه داری دست بکشیم. این پرسش تغییر یافته مسلما به ما پاسخی نمی دهد، اما راه های نوینی می گشاید که در مورد آن به تفکر بنشینیم.

• خصلت دوم این «دستور زبان» نوین ضد سرمایه داری، که در جریان نبردها تکامل یافته، مساله تمامیت یا سیستم است. سرمایه داری یک سیستم یا یک تمامیت است. بیشتر این تصور عمومی حاکم بود که انقلاب به معنای جایگزین کردن سرمایه داری بوسیله یک تمامیت یا سیستم دیگر است. اکنون می توانیم ببینیم که چگونه ایده انقلاب موفقیتی نداشته است. و ما می توانیم ببینیم که این نوع مفهوم و ایده تمامیت، در پیوند تنگاتنگ با سازمان کار بشری بمثابه کار مجرد قرار دارد.

نبرد ضد سرمایه داری اکنون در شکل یک جنبش، در شکل تنوع و بزرگی ها ظاهر می شود. ایده اکنون عبارت از درهم شکستن سیستم سرمایه داری و ساختن یک سیستم دیگر نیست، بلکه عبارت از فروپاشی سرمایه داری و سیستم است؛ اینکه سیستمی بودن جامعه فروپاشانده شود. حال این پرسش مطرح می شود که اگر نقطه حرکت ما بزرگی ها باشد، چگونه می توانیم در هم جاری شدن این

ویژگی‌ها را تصور کنیم؟ در حالیکه در گذشته این بهم پیوستن، شکل وحدت نهادی پیدا می‌کرد، اکنون اینطور بنظر می‌رسد که اگر آن را به شکل طنین‌های بی‌ساختار تصور کنیم، بسیار موثرتر است. مبارزه‌ها از راه ایجاد طنین‌های متقابل بهم می‌پیوندند. برای نمونه می‌توان به موج مبارزه‌ها در سالی که گذشت، فکر کرد. ما نمی‌توانیم بدقت کامل بگوییم، چگونه این طنین‌ها بوجود می‌آیند؛ شاید از طریق شکل‌های سازمانی غیر نهادی، مبادله اطلاعات (Communication)، بازتابش (Reflection) امروز در قالب هنر و غیره. همه اینها احتمالاً نقش مهمی بازی می‌کنند، اما ما چیزی بیش از این نمی‌توانیم بگوییم.

بنابراین پاسخ روشن به این پرسش که ما چگونه باید جهان را تغییر دهیم، در واقع خود یک پرسش است. اما بهترین پاسخ‌ها در حقیقت پرسش‌ها هستند. **زاپاتیست‌ها می‌گویند: پرسش‌کنان، پیش‌می‌رویم!**

1. منظور جنبش زاپاتیست‌ها در مکزیک است. م

12/26/12 (6 days ago)

«این دنیای شماست که فرو می‌ریزد!»

<http://www.peykar.org/zapatists/765>

باز هم زاپاتیست‌ها مکزیک را در بهت فرو بردند. ده‌ها هزار زاپاتیست، چند شهر چیاپاس را این بار در سکوت و بدون سلاح، به‌طور نمادین به‌اشغال خود درآوردند. همان شهرهایی که در اول ژانویه ۱۹۹۴ تصرف کرده بودند.



عکس‌های بیشتر

آنها شایعات بیشماری را به‌تمسخر گرفتند که طی بیش از پنج سال سکوت ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی در باره‌شان به‌راه انداخته شده بود. حضور مجدد ارتش زاپاتیستی در صحنه سیاست، درست در روزی رخ می‌دهد که رسانه‌های عمومی از مدت‌ها پیش، روز پایان تقویم قوم‌مایا را به‌عنوان روز پایان جهان اعلام کرده، نمایش مسخره‌آمیز ترس از مرگ را به‌بازار دیگری برای کالاهایشان بدل کرده بودند. این عرض‌اندام نشان‌دهنده سازماندهی پر استحکامی است که در عین حال بدیل مستدلی علیه تئوری پایان جهان، و ابدیت سرمایه‌داری است. توجه کنید، زاپاتیست‌ها اعلامیه می‌دهند، در یک سطر. این شوک است، تلنگر است، ناقوس است:

خطاب به خواننده:

شنیدید؟

این صدای جهان آنهاست که فرو میریزد.

صدای رستاخیز جهان ماست.
دیروز سراسر شب بود.
و فردا روز، حتی شب روز خواهد بود.

دمکراسی!
آزادی!
عدالت!

از کوهستان های جنوب شرقی مکزیک
کمپته مخفی انقلابی بومیان - فرماندهی کل ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی

معاون فرمانده شورشی مارکوس
مکزیک، دسامبر ۲۰۱۲

موسیقی همراه این اطلاعیه را بشنوید:

<http://www.youtube.com/watch?v=BgPuV8N3BJs>

مانند سیگار. شعر و آهنگ اثر ماریا ترزا والش، اجرا از مرسدس سوسا-ویکتور

ترجمه ترانه:

مانند سیگار

بارها مرا کشتند
بارها گفتند او مرد،
ولی بی شک هنوز اینجا هستم و اینک دوباره زنده می شوم.

سپاسگزارم از سیه روزی
و آن دستی که خنجر داشت،
چرا که مرا چنان بد کشت،
که من هنوز آواز می خوانم.

آواز خوان برای خورشید
و برای سیگار
پس از یک سال مدفون زیر خاک
همچون جان به در برده ای
که به میدان جنگ باز می گردد.

بارها پاکسازی ام کردند،
بارها ناپدید شدم،
به خاکسپاری خویش رفتم،
تنها و گریان.
گرهی زدم به دستالم،

ولی فراموشم شد
که فقط همان یک بار نبود
و همچنان آواز خواندم.

همچنان آواز خوان برای خورشید
و برای سیگار
پس از یک سال مدفون زیر خاک
همچون جان به در برده ای
که به میدان جنگ باز می گردد.

بارها ترا کشتند
بارها دوباره زنده شدی
باز هم شبان رنج در پیش خواهی داشت
نومید.
و وقت غرق شدن
و وقت تاریکی
باز نجات خواهی یافت
تا همچنان بخوانی.

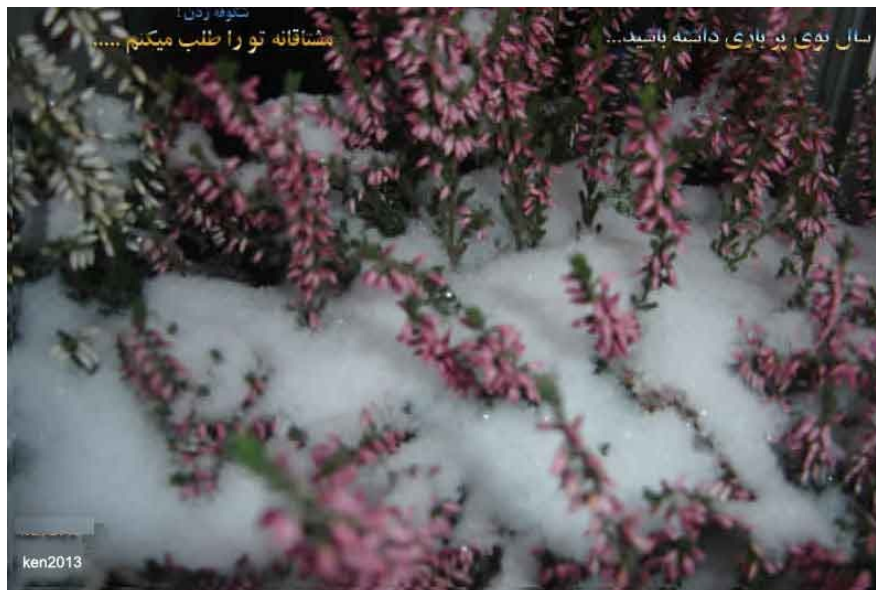
آواز خوان برای خورشید
و برای سیگار
پس از یک سال مدفون زیر خاک
همچون جان به در برده ای
که به میدان جنگ باز می گردد.

ترجمه بهرام قدیمی

۲۰۱۳ ون لاس
یگتسبمه لاس
رتشیب هچ ره
هیامرس هیلع رب
امش رب
داب کرابم

یبالقنا یاهتسینومک

<http://www.k-en.com>
info@k-en.com



تلویزیون لمراسی شورائی Tv-shoraiee democracy

http://www.youtube.com/watch?feature=player_embedded&v=fnh9VEFJi3g

پیام حمایت شاهرخ زمانی از اعتصاب غذای رضا شهابی و خواست های او

کارگران، مردم آگاه و آزادیخواه، تشکل های کارگری!
من شاهرخ زمانی عضو هیئت موسس بازگشایی سندیکای کارگران نقاش تهران و عضو کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای کارگری مطلع گشتم که رضا شهابی، کارگر زندانی و عضو سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی که به اتهامات واهی و در نتیجه فعالیت قانونی خود نهایتاً به 4 سال حبس تعزیری محکوم شده است، برای دستیابی به حقوق اولیه و بدیهی خود دست به اعتصاب غذا و دارو زده است.
همه ما می دانیم که وضعیت جسمانی رضا شهابی تا چه حد وخیم است و چند ماهی بیشتر از عمل جراحی او نگذشته و فراموش نکرده ایم که بعد از انجام آن عمل جراحی سخت نیز به او اجازه مرخصی ندادند و حالا هم او را از امکانات درمانی و مداوا که به گفته پزشکان برای او بسیار ضروری است، محروم کرده اند.
ما فعالین کارگری که در شرایط خفقان و استبداد لجام گسیخته و بدون کوچک ترین حقوق قانونی در بدترین اوضاع اقتصادی به سر می بریم، در بیرون از زندان مورد هجوم همه جانبه حکومت سرمایه داری هستیم که سفره های خالی ما را نشانه گرفته، و وقتی هم که لب باز می کنیم و می خواهیم از حقوق قانونی مان برای اعتصاب و اعتراض و تشکل یابی استفاده کنیم، به بهانه های ساختگی و اتهامات جعلی ما را به زندان می اندازند و در زندان هم از حداقلی ترین و ابتدایی ترین حقوق انسانی برخوردار نیستیم.
من خود به دلیل فعالیت های قانونی سندیکایی و بدون هیچ دلیل و مدرکی در بیدادگاه ضد کارگری جمهوری اسلامی به یازده سال حبس محکوم شده ام و خوب می دانم که چه بر سر هم طبقه ای های من در بیرون و درون زندان ها می آید.
اکنون یکی از هم طبقه ای های من، در زندان، مجبور به اعتصاب غذا شده است و جسم نحیف و بیمار خودش را ابزار مبارزه اش کرده تا به خواست هایش دست یابد. ما کارگران خوب می دانیم که به جز همبستگی طبقاتی مان، و حمایت مردم آزادی خواه و نهادها و تشکل های صنفی و سیاسی طبقه کارگر در گوشه گوشه دنیا، پشتیبان و تکیه گاهی نداریم، و برای رسیدن به پیروزی باید دست به دست هم دهیم.
از این رو، من نیز به سهم خودم، پشتیبانی و حمایت بی دریغ خودم را از اعتصاب غذا و مقاومت رضا شهابی کارگر مبارز و خواست های او برای دستیابی به امکانات بی قید و شرط درمانی اعلام می کنم، برای او آرزوی سلامتی و پایداری دارم، و امیدوارم که او به نیروی مبارزات مان و پشتیبانی انسان ها و تشکل های آزادی خواه در سراسر جهان، به پیروزی دست یابد.

شاهرخ زمانی- زندان گهر دشت کرج

چهارم دی ماه 1391

Athene's Theory of Everything

https://www.youtube.com/watch?feature=player_embedded&v=dbh510b2-0o

The great climate change swindle

Serge

Here's the science you're
not allowed to hear.

Video:

<http://www.brasschecktv.com/page/21321.html>

- Brasscheck

P.S. Please share Brasscheck TV e-mails and
videos with friends and colleagues.

That's how we grow. Thanks.

Origins of Israel Palestinian Conflict

The Israeli Arab conflict is the result of interactions of superpowers in the early 20th century. British and French strategic interests in the Middle East were related to the Mediterranean trading route, which went from the Suez channel to Indian markets. But the presence of the Ottoman navy based in the Levant was a direct threat to British interests. So the British and the French decided to divide the Middle East into smaller entities and countries to make it impossible for the Ottoman Empire to control them all. A century later, the legacy of European colonization of the Arab world is reflected by its many ongoing conflicts.

https://www.youtube.com/watch?feature=player_embedded&v=wb6liSUxpgw#!

Supporters of Iranian Mourning Mothers (Mothers of Laleh Park) in Los Angeles / Valley

پارک لاله، نخستین میعادگاه مادران عزادار در تیرماه 1388 بود. با پیوستن کلیه مادران داغدار از آغاز رژیم اسلامی به آنان، به "مادران پارک لاله" شهرت یافتند. ما حامیان آنان در لس آنجلس/ولی، با حفظ باورها و عقاید سیاسی خود در انعکاس صدای دادخواهی مادران برای آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی، لغو اعدام و شناخت و مجازات آمران و عاملان جنایات، متحد و کوشا هستیم تا نام شریف و اندیشه سازنده مبارزان کشورمان را در حافظه مردم و تاریخ، زنده و پُر رنگ، نگه داریم

http://www.parklaleh.blogspot.nl/2012/12/blog-post_31.html

بانیه مشترک دهها نهاد مدافع حقوق بشر در اعتراض به نقض حقوق بشر در ایران و احکام اعدام

Mothers of Laleh Valley

http://www.parklaleh.blogspot.com/2012/12/blog-post_31.html

! و همگی همصدا به مجازات اعدام بگوئیم نه

در اجلاس ۲۰ دسامبر ۲۰۱۲ (۳۰ آذر ۱۳۹۱)، مجمع عمومی سازمان ملل با اکثریت قاطع، نقض فاحش حقوق بشر در ایران و سرکوب مدافعان حقوق بشر را محکوم کرد. این اولین بار نیست که مجمع عمومی سازمان ملل پس از بررسی نقض حقوق بشر و سرکوب آزادی ها در ایران، کارنامه سیاه و ننگین جمهوری اسلامی در این زمینه را محکوم می کند

در این قطعنامه، با اشاره به نقض آشکار و مستمر حقوق بشر در ایران، ادامه سرکوب مخالفین سیاسی و فعالین مدنی، شکنجه و سرکوب اعتراضات صلح آمیز کارگران، آموزگاران، دانشجویان، زنان، اقلیت های قومی و مذهبی، حکومت جمهوری اسلامی برای چندمین بار محکوم گردیده است. ما با تقدیر از این اقدام جامعه جهانی در محکوم کردن نقض حقوق بشر در ایران و ادامه آن از طرف جمهوری اسلامی، توجه جامعه جهانی و تمام کوشندگان حقوق انسانی را به چند نکته مهم زیر جلب می نمایم

در جمهوری اسلامی ایران، ارزش گذاری بر کرامت انسانی محور قانونگذاری نیست. قوانین جاری در این حکومت بر اساس معیارهای شرع اسلام تدوین شده اند. قانون گذاران و مجریان قانون در جمهوری اسلامی برابری حقوق شهروندان را که اساس قوانین قضایی پذیرفته شده در جهان است قبول نداشته و ایرانیان را بر مبنای باورهای دینی یک اقلیت در حکومت، به شهروندان درجه یک و دو و ... تقسیم کرده اند. در حقیقت، قوانین جاری قضائی در این حکومت، ناقض بسیاری از میثاق های بین المللی است

قوه قضائیه که در یک جامعه مدرن و دموکراتیک مستقل از قوه مجریه و پاسدار حقوق شهروندان است، در جمهوری اسلامی آلت دست حکومتگران و به ویژه شخص ولی فقیه بوده و به مهمترین ابزار سرکوب شهروندان تبدیل شده است

در ۳۴ سال گذشته، روش اصلی برخورد جمهوری اسلامی با شهروندان ایرانی، سرکوب آزادی ها و نقض مستمر حقوق بشر بوده است. برای ایجاد وحشت در جامعه، اجرای مجازات های قرون وسطایی یکی از حربه های اصلی جمهوری اسلامی در همه این سال ها بوده و اجرای مجازات های وحشیانه ای مثل سنگسار و قطع اعضای بدن را از همان ابتدای روی کار آمدنش آغاز کرده است

در این میان و از همان ابتدا، مجازات اعدام مهمترین حربه جمهوری اسلامی برای ایجاد وحشت در میان شهروندان بوده است. قوه قضائیه و یا در حقیقت ماشین کشتاری که از همان روزهای اول با ایجاد «دادگاه» های مختلف به راه افتاد، با دست آویز های مختلف ده ها هزار حکم اعدام صادر کرده و به زندگی ده ها هزار شهروند ایرانی با [بیرحمی تمام پایان داده است. تنها در پنج سال گذشته 2843 نفر در ایران اعدام شده اند] 1

در همه این سال ها، از ده ها هزار شهروند ایرانی که به دست جمهوری اسلامی اعدام شده اند بخش بزرگی را مخالفین حکومت تشکیل داده اند. به ویژه در سال های سیاه پس از انقلاب 1357، جمهوری اسلامی برای محکم کردن پایه های حکومتش دست به کشتار وسیع مخالفین زد. در سال های اخیر، گرچه حکم اعدام بیشتر برای جرائم عادی صادر و اجرا شده است، ولی قوه قضائیه که همچنان آلت دست دستگاه های امنیتی رژیم بوده و گوش به فرمان آنها دارد، به صدور حکم اعدام برای مخالفین جمهوری اسلامی و کشتار آنها ادامه داده است

از آنجا که حکومت اسلامی در ایران همواره پس از محکوم کردن عملکردش توسط جامعه جهانی و ارگان های بین المللی ناظر به حقوق بشر، به اقدامات تلافی جویانه دست زده است، ما توجه آزادیخواهان جهان، نهادهای مدافع حقوق بشر و دولت ها را به خطری که جان تعدادی از زندانیان سیاسی ایرانی را تهدید می کند جلب می کنیم

هم اکنون تعداد زیادی از کنشگران مدنی و فعالین اجتماعی و سیاسی محکوم به اعدام در سلول های مرگ زندان های جمهوری اسلامی به سر می برند و هر لحظه ممکن است مجازات بیرحمانه اعدام در باره آنها اجرا شود. ما از فرصت تاریخی محکوم کردن دوباره حکومت ایران به وسیله سازمان ملل به خاطر نقض حقوق بشر و استمرار سرکوب شهروندان ایرانی بهره برده و توجه تمامی کنشگران حقوق بشر را به وضعیت محکومین زیر اعدام جلب می کنیم

البته باید یادآوری کرد که بیشتر مخالفین جمهوری اسلامی که در سال های اخیر اعدام شده اند از کردها، عرب ها و بلوچ های ایرانی بوده اند. کردها، عرب ها و بلوچ ها در محروم ترین مناطق ایران زندگی می کنند و در جمهوری اسلامی از ستم و تبعیض هایی چندگانه رنج می برند. هنرمندان، نویسندگان، فعالین مدنی و سیاسی آنها همواره نسبت به این شرایط اعتراض داشته اند. برای پیشگیری از گسترش این اعتراض ها به توده های عرب، کرد و بلوچ، و پیوند این اعتراض ها با جنبش سراسری ضد دیکتاتوری ایران، جمهوری اسلامی همواره با بیرحمی تمام به این کنشگران مدنی و فعالین سیاسی برخورد کرده است. و درست به این دلیل هم اکنون بخش اصلی فعالین محکوم به اعدام در زندان های جمهوری اسلامی بلوچ، عرب و یا کُرد هستند

ما بار دیگر با استقبال از قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل در محکوم کردن سرکوب و نقض حقوق بشر در ایران، افکار عمومی جهان، نهادهای حقوق بشری، احزاب و سازمان های سیاسی و دولت ها را نسبت به واکنش انتقام جویانه جمهوری اسلامی هشدار می دهیم و از همه آنها می خواهیم اعتراض خود را نسبت به نقض حقوق بشر و اعدام شهروندان ایرانی قطع نکنند و از یاد نبرند که زندانیان سیاسی محکوم به اعدام ممکن است هر لحظه قربانی انتقام جویی جمهوری اسلامی شوند

ما خواستار لغو مجازات اعدام در ایران هستیم و تاکید می کنیم که تمام مجرمین کیفری محکوم به اعدام باید دوباره در دادگاه های عادلانه محاکمه شوند و مجازاتی انسانی و برابر با جرم آنها برایشان در نظر گرفته شود

ما همچون همیشه خواستار آزادی بی قید و شرط تمام زندانیان سیاسی و عقیدتی هستیم

: اسامی زندانیان سیاسی و کنشگران مدنی محکوم به اعدام به قرار زیر است

1- رشید آخندی 2- منصور آروند 3- یونس آقاییان علیگللو 4- جابر آلبوشوکه 5- مختار آلبوشوکه 6- بهروز آخانی 7- رضا اسماعیلی 8- رزگار (حبیب) افشاری 9- علی 1- افشاری 10- عبدالرضا امیرخنافره 11- غلامرضا خسروی سوادجانی 12- سمکو خورشیدی 13- سید سامی حسینی 14- هادی راشدی 15- هوشنگ رضایی 16- عبدالوهاب ریگی 17- مهر الله ریگی 18- حبیب ریگی نژاد 19- عبدالغنی زنگی زهی 20- مصطفی سلیمی 21- نوید شجاعی 22- هاشم شعبانی نژاد 23- شهاب عباسی 24- غازی عباسی 25- محمدعلی عموری نژاد 26- ابراهیم عیسی پور 27- حبیب الله گلپری پور 28- حبیب الله لطیفی 29- عبدالامیر مجدمی 30- سید جمال محمدی 31- زانیار مرادی 32- لقمان مرادی 33- شیرکو معارفی 34- بختیار معماری 35- عبدالرحیم صحرازی 36- سلمان میایی 37- سیروان نژادی 38- سامان نسیم

ما خواستار توقف و لغو بدون قید و شرط حکم اعدام این زندانیان سیاسی هستیم و از تمام نهادهای حقوق بشری و مجامع بین المللی می خواهیم به این احکام ضد انسانی در جمهوری اسلامی اعتراض کرده و در حمایت از خواست ما به کمپین سراسری علیه اعدام در ایران بپیوندند

همبستگی برای حقوق بشر در ایران

: رونوشت این بیانیه به سازمان ها و شخصیت های زیر ارسال می گردد

بان کی مون، دبیر کل سازمان ملل متحد

ناوی پیلائی، کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد

احمد شهید، گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل متحد در امور ایران

مارتین شولز، رییس پارلمان اروپا

هرمان فان رمپوی، رییس اتحادیه اروپا

کاترین اشتون، نماینده عالی اتحادیه اروپا در سیاست خارجی

باربارا لوخنیلر، رئیس کمیسیون حقوق بشر پارلمان اروپا

تاریا کرونیبرگ، رئیس هیئت نمایندگی امور ایران و اروپا در پارلمان اروپا

شیرین عبادی، برنده جایزه نوبل صلح

عبدالکریم لاهیجی، نایب رئیس فدراسیون بین المللی جوامع حقوق بشر

سازمان عفو بین الملل

سازمان دیده بان حقوق بشر

: اگر به عنوان یک نهاد می خواهید این بیانیه را امضا کنید، با ایمیل زیر تماس بگیرید

free.iran.for.all.iranians@gmail.com

:امضا کنندگان

1. اتحاد برای ایران / بلژیک

2. اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران / آمریکای شمالی
3. اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران / شیکاگو
4. اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران / لوس آنجلس
5. اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران / مونترال
6. اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران / نیویورک
7. اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران / واشنگتن
8. انجمن پویا / کلن
9. انجمن تناتر ایران و آلمان / کلن
10. انجمن حقوق بشر و دموکراسی / هامبورگ
11. انجمن همبستگی دالاس / تگزاس
12. بنیاد اسماعیل خوبی / آتلانتا
13. جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران / اتریش
14. جامعه دفاع از حقوق بشر و دموکراسی در ایران / سوئد
15. جامعه مدافعان حقوق بشر و دموکراسی / هامبورگ
16. جمعیت کردهای مقیم فرانسه
17. خانه همبستگی مهر / کلن
18. حامیان مادران پارک لاله / ایتالیا
19. حامیان مادران پارک لاله / دورتموند
20. حامیان مادران پارک لاله / ژنو
21. حامیان مادران پارک لاله / فرزنو
22. حامیان مادران پارک لاله / کلن
23. حامیان مادران پارک لاله / هامبورگ
24. حامیان مادران پارک لاله / وین
25. حامیان مادران پارک لاله - اسلو / نروژ
26. حامیان مادران پارک لاله - لوس آنجلس / ولی
27. شبکه همبستگی ملی ایرانیان - فرزنو / کالیفرنیا
28. شورای دفاع از حقوق بشر / سوئد
29. فدراسیون اروپرس
30. فعالین حقوق بشر و دموکراسی برای ایران / هامبورگ
31. صدای موج سبز - جنبش سبز / لندن
32. صدای موج سبز - جنبش سبز / کاردیف
33. کانون ایران آزاد / آلمان

34. کانون حقوق بشری سیمرخ / دورتموند
35. کانون فرهنگ و هنر فرزنو
36. کانون فرهنگی نگاه / اسن
37. کمیته برای دفاع از مبارزات مردم ایران / شیکاگو
38. کمیته مستقل ضد سرکوب شهروندان ایرانی / پاریس
39. گروه 22 خرداد / هامبورگ
40. همایش ایرانیان / هامبورگ

سایت حقوق بشر و دموکراسی برای ایران [1]

کسانی که عضو بالاترین هستند می توانند به بیانیه در بالاترین امتیاز بدهند تا بیاید به صفحه اول

<https://balatarin.com/permlink/2012/12/31/3230355>

--

Supporters of "Laleh Park Mothers"/ Valley- LA:

<http://www.parklaleh.blogspot.com>

<http://www.facebook.com/LalehMothersValley>

"Laleh Park Mothers"/ Iran:

<http://www.mpliran.org>

<http://www.madaraneparklale.org/>

To unsubscribe please email to:

Supporters of "Laleh Park Mothers" /Valley- LA< mothersoflaleh.valley@gmail.com>

پیام کمیته مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی به مناسبت فرا رسیدن سال نو ۲۰۱۳ میلادی CFPPI

FreePoliticalPrisoners

پیام کمیته مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی به مناسبت فرا رسیدن سال نو ۲۰۱۳ میلادی

فرا رسیدن سال نو میلادی را به همه شما عزیزان پیشاپیش صمیمانه شاد باش میگوییم. و برایتان در سال جدید شادی و موفقیت روز افزون آرزو می‌کنیم. بگذارید در این روز از هزاران انسان شریف و انقلابی یاد کنیم که در سیاهچالها و شکنجه گاههای ارتجاع جهانی برای تحقق دنیائی بهتر و برای ارزشهای انسانی جنگیده و جان باخته اند. جا دارد در آستانه سال ۲۰۱۳ به خانواده‌های پر تحملشان که درد جانکاه از دست دادن این عزیزان را تحمل کرده‌اند بگوییم با درود بر شما ما با شما هستیم و خواهیم بود. همچنین سال نو میلادی را به همه عزیزان در بند رژیم فاشیست اسلامی تبریک می‌گوئیم و امیدواریم در آینده‌ای نه چندان دور در زندانهای رژیم با قیام دوباره مردم در هم شکسته شود و این عزیزان سر بلند و پیروز به آغوش خانواده‌هایشان باز گردند. مردم ما با تکیه به تجربیات گذشته خود و با درس گرفتن از پیرزبها و شکست‌هایشان بار تحقیر حاکمان فاسد را بر نخواهند تابید. بیداری سیاسی و اجتماعی و آگاهی و تجربه‌ای که در متن این مبارزات کسب شده است، تضمین پیروزی مردم در آینده‌های نزدیک است.

تنها حربه رژیم که همانا سرکوب است در مقابل ظرفیت مبارزاتی طبقه کارگر ایران، و نفرت عمیق زنان این کشور از حکومت اسلامی و رویارویی نسل جوان این کشور در ابعاد وسیع با فاشیستهای اسلامی دوام چندانی نخواهد آورد هر چند متأسفانه هزینه سنگین آن باید پرداخت گردد. تاریخ بارها نشان داده است که وقتی توده‌های وسیع محرومان و استثمار شدگان یک دل و یک صدا برای رها ساختن خود پا به میدان نبردی همه جانبه با استثمارگران و حکومتشان بگذارند، هیچ نیروئی نمی‌تواند جلودارشان باشد. تغییر دادن این شرایط، از بین بردن نقاط ضعف، ایجاد اعتماد و اعتقاد به قدرت خود در میان توده‌های وسیع مردم کارگر و زحمتکش و تصویر کردن افقی روشن و مطلوب در مقابل این توده‌های عظیمی که خود ناجیان واقعی خویشند، وظیفه ماست. سالی که گذشت، سال سقوط پی در پی دیکتاتورها بود. امید است که بندهای استبداد و استثمار، بردگی دینی و سیاسی از هم بگسلند و اگر چه شمار زیادی از زندانیان مبارز توسط فاشیستهای اسلامی بدار کشیده شدند و یا در اسارتند، اما آن چه مثل روز روشن است فروپاشی نزدیک فاشیسم حاکم بر کشور است.

من از طرف کمیته مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی در ایران به همه زنان و مردان مبارز که در سراسر خاور میانه برای آزادی بپا خواسته درود میفرستم و در آغاز سال ۲۰۱۳ آرزو دارم که سال جدید برای همه شهروندان جهان سال آزادی و رهایی و همبستگی باشد

سرور کردار

همهانگ کننده کمیته مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی

https://www.youtube.com/watch?feature=player_embedded&v=jwRguO4ZUxU

Campaign to Free Political Prisoners in Iran(CFPPI)

Sarvar Kardar

Coordinator

+47 (0) 4133 3268

freepoliticalprisoners@gmail.com

Address:CFPPI

BM Box 6754, London WC1N 3XX, U.K.

www.iranpoliticalprisoners.com

<http://zendanisiasi.wordpress.com/>

<http://20juneiran.wordpress.com>

<http://www.youtube.com/watch?v=jwRguO4ZUxU&feature=plcp>

<http://www.youtube.com/user/CFPPI2009>

33 years of crimes against humanity in Iran- 33 voices of political prisoner

Shiva Mahbobi·215 videos

33 years of crimes against humanity in Iran- 33 voices of political prisoner

20 June, The International Day in Support of Political Prisoners in Iran

<http://20juneiran.wordpress.com>

See this year's short film

<http://www.youtube.com/watch?v=84je4M4fac4&feature=plcp>

Sign our petition in support of Political Prisoners in Iran

<http://www.gopetition.com/petitions/20-june-2012-the-international-day-in-sup...>

<http://20juneiran.wordpress.com>

کارزار تدارک دادگاه بین المللی برای رسیدگی به کشتار زندانیان سیاسی در دهه ۶۰

بیانیه

کارزار تدارک دادگاه بین المللی برای رسیدگی به کشتار زندانیان سیاسی در زندان های ایران

در تابستان سال ۱۳۶۷ شمسی، رژیم جمهوری اسلامی هزاران زندانی سیاسی را که دوران زندان و محکومیت خود را می گذراندند از سلول های زندان ها بیرون کشید و همه را از زن و مرد، دست بند و چشم بند زد و با درنده خونی هر چه تمام تر در آمفی تئاترها و سالن های نمازخانه های زندان ها به دار آویخت و یا تیرباران کرد. در این کشتار سبعانه، نه دادگاهی در کار بود و نه اخطار و هشدار. تنها، یک کمیسیون مرگ، متشکل از سرسپردگان رژیم، با در دست داشتن حکم قتل زندانیان سیاسی از سوی خمینی، با چند پرسش کوتاه و پاسخ هایی که در مقابل آن می گرفت حکم مرگ صادر می کرد. بسیاری از این زندانیان، پیش از آن، به دادگاه رفته و حکم های زندان گرفته بودند و برخی از آنان حتی دوران محکومیت خود را گذرانده بودند.

آمار دقیق جانباخته گان این کشتار همگانی روشن نیست. رژیم جمهوری اسلامی، از دادن هرگونه اطلاعات در باره این کشتارها و مکان گورهای دسته جمعی جانباخته گان این بیداد عظیم خودداری می کند؛ اما، تاکنون نام پنج هزار نفر از این جانباخته گان، به وسیله خانواده ها، احزاب، سازمان های سیاسی و نهادهای حقوق بشری روشن شده است و گورستان خاوران در جنوب تهران، یکی از گورهای شناخته شده ای است که بازماندگان و خانواده های زندانیان سیاسی از آن اطلاع یافته اند و دهم شهریور هر سال به یاد و در گرامی داشت عزیزان خود در آن گرد هم می آیند.

کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷، در ادامه و نقطه اوج کشتار مخالفان جمهوری اسلامی بود که به ویژه می توان از آن در سال های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۳ نام برد که در این مدت بیش از ۲۰۰۰۰ تن ناپدید شدند و یا زیر شکنجه، یا در برابر جوخه های مرگ جان سپردند.

اکنون نیز در خیزش های اخیر و حضور میلیونی مردم ایران در خیابان ها در اعتراض به سلطه تبه کارانه رژیم جمهوری اسلامی، نیروهای انتظامی با درنده خونی به مردم هجوم آوردند و با سرکوب، دستگیری، شکنجه و کشتار ده ها تن از تظاهرکنندگان برگ های دیگری بر این کارنامه جنایت کارانه افزودند.

اینک،

ما، گروهی از خانواده های این جانباخته گان، بخشی از زندانیان سیاسی جان بدر برده از کشتارهای دهه ۱۳۶۰، فعالان سیاسی، فعالان کارگری و دانشجویی، مبارزان برابری- خواه حقوق زنان و فعالان عرصه هنر، ادبیات، حقوق کودکان و دیگر زمینه های مبارزاتی، از دو سال پیش با برگزاری جلسات بسیاری برای ارزیابی زمینه ها بر آن هستیم که رژیم جمهوری اسلامی را به جرم جنایت علیه بشریت در یک دادگاه نمادین بین المللی به محاکمه بکشیم. این دادگاه بر آن است که کشتار زندانیان سیاسی، این تراژدی بزرگ انسانی و سایر قتل های رژیم را در مرکز توجه افکار عمومی مردم ایران و جهان قرار دهد.

به راستی،

فاجعه بزرگ و فراموش ناشدنی کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ به اندازه ای جنایت کارانه است که ما آن را به تنهایی برای محکومیت و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران کافی می دانیم.

از این رو،

از همه مردم آزاد و آگاه، از زن و مرد و جوان، از روزنامه‌نگاران و فعالان سیاسی، فعالان کارگری و دانشجویی، مبارزان برابری‌خواه حقوق زنان و فعالان عرصه هنر، ادبیات، حقوق و دیگر زمینه‌های مبارزاتی درخواست می‌کنیم به هر وسیله که ممکن است برای پیش‌برد عملی این دادگاه و اجرای این رسالت انسانی- تاریخی و در همبستگی با کارزار بسیج افکار عمومی مردم ایران و جهان، از این پیکار عدالت‌خواهانه پشتیبانی کنند

جمعی از خانواده‌های جانب‌باخته‌گان دهه ۶۰- تهران، جمعی از مادران خاوران، جمعی از مادران جانب‌باخته‌گان ده پنجاه و ده شصت، مادر سلاخی(مادر جانب‌باخته‌گان سلاخی و مادر همسر جان باخته محمود محمودی)، مانی یوسفی(خانواده جان باخته پدر و دو دانی)، مادر عصمت وطن پرست(مادر جانب‌باخته‌گان جلیله و اعظم صیادی، خواهر جانب‌باخته‌گان محمود، علی و منوچهر وطن پرست، خاله جان باخته جواد رحمانی)، ایمان شیر علی(فرزند جان باخته ایرج شیر علی، فعال سیاسی- اجتماعی)، شهران کایدپور(خواهر جان باخته داریوش کایدپور)، شکوفه منتظری(فرزند جان باخته حمید منتظری)، رخشنده حسین پور رودسری(همسر جان باخته علی مهدی زاده ولوجردی، خواهر جانب‌باخته‌گان حمید و رحیم حسین پور رودسری)، زریر جهانگیری(زندانی سیاسی سابق، خانواده جانب‌باخته‌گان مهین جهانگیری، محمدقلی جهانگیری، الله قلی جهانگیری، جعفر جهانگیری)، حیدر جهانگیری(زندانی سیاسی سابق، خانواده جانب‌باخته‌گان مهین جهانگیری، محمدقلی جهانگیری، الله قلی جهانگیری، جعفر جهانگیری)، محمدعلی زند کریمی(برادر جان باخته رنوف زارعی، زندانی سیاسی سابق)، سعید منتظری(برادر جان باخته حمید منتظری، فعال سیاسی)، شهلا طالبی(همسر جان باخته حمید حیدری، زندانی سیاسی سابق)، سهراب خوشبویی(برادر جانب‌باخته‌گان سیروس، غلامعلی و ساسان خوشبویی)، زری عرفانی(خواهر جان باخته محمدحسین عرفانی)، مینا لبادی(همسر جان باخته علی اصغر ضیغمی)، ناهید سروستانی(خواهر جان باخته رستم اکبرپور، فیلم ساز)، سیروس آذری(برادر جان باخته خسرو دستاران، فعال سیاسی)، ضرغام اسدی(برادر جان باخته غضنفر اسدی، خواهرزاده جان باخته مسعود اسدی، فعال سیاسی)، نیا سروستانی(برادر جان باخته رستم اکبرپور، فعال سیاسی)، حسن مکارمی(همسر جان باخته فاطمه زارعی، هنرمند نقاش، خط‌نگار)، لاله بازرگان(خواهر جان باخته بیژن بازرگان)، لادن بازرگان(خواهر جان باخته بیژن بازرگان)، نشمیل هندوش(خواهر جان باخته ناصر هندوش)، مریم نوری(همسر جان باخته رحمت فتحی، زندانی سیاسی سابق)، شهلا مولوی(همسر جان باخته جواد بهاریان شرقی، زندانی سیاسی سابق)، حسین زالزاده(برادر جان باخته ابراهیم زالزاده، فعال سیاسی)، نهضت اشترانی(فرزند جان باخته سلطانعلی اشترانی)، بیژن آل کنعان(برادر جان باخته ساسان آل کنعان، زندانی سیاسی سابق)، حسین حسینی(مقدم(برادر جان باخته فرزانه حسینی)، مقدم، زندانی سیاسی سابق)، بانو صابری(همسر جان باخته عباسعلی منشی رودسری)، سهیلا نیک نژاد(خانواده جانب‌باخته‌گان علی اکبر مرادی، علی اشرف مرادی و علی پاشائی، فعال سیاسی)، آذر آل کنعان(زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی)، محمد جواد محبی(زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی)، رامین عبدالهی(زندانی سیاسی سابق، عضو موسس کانون شوراهای غرب تهران)، شکیب محب(زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی)، پیمان پیران(فعال دانشجویی، زندانی سیاسی سابق)، منصوره باشکندی(زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی)، احمد موسوی(زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی)، هزیر پلاسچی(نویسنده، روزنامه نگار)، جعفر مرادی(زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی)، علی آشناگر(زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی)، محمد خوش ذوق(زندانی سیاسی سابق)، مجید میرزائی(زندانی سیاسی سابق)، منصور کوشان(نویسنده)، ایرج جنتی عطائی(نمایشنامه نویس، کارگردان تئاتر، ترانه سرا)، حسین محمدی(زندانی سیاسی سابق)، منوچهر صفر علی(زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی)، سعید عرب(زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی)، عباس سماکار(شاعر، نویسنده)، ژیا مساعدا(شاعر، نویسنده)، بهروز پرتو(فعال سیاسی)، محمد نبوی(حقوقدان، فعال سیاسی)، صدیقه محمدی(فعال سیاسی، فعال جنبش زنان)، احمد اسکندری(کارشناس کرد)، نعمت آرم(شاعر، پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی، عضو موسس کانون نویسندگان ایران، زندانی سیاسی رژیم سلطنتی)، بابک رحیمی(فعال سیاسی، روزنامه نگار)، وحید ولی زاده(روزنامه نگار، نویسنده)، بابک عماد(فعال سیاسی، زندانی سیاسی سابق)، شهین پویا(فعال سیاسی، فعال جنبش زنان)، اسفندیار منفردزاده(موسیقی دان)، الناز محبوب(روزنامه نگار، فعال جنبش زنان)، حسین صلواتی(زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی)، جمعی از زندانیان سیاسی سابق(تهران، گیلان، کردستان)، شاهین نجفی(هنرمند-خواننده)، پویان دانشیان(زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی)، سیاوش سلطانی(زندانی سیاسی سابق)، جمشید پایدار(زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی)، مهرنوش شفیع(زندانی سیاسی سابق)، اسماعیل حق شناس(زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی)، اردوان زبیرم(زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی)، مسعود بلوچ(فعال حقوق بشر، مسئول رادیو بلوچی)، بنفشه ایزدی(زندانی سیاسی سابق)، میترآ لاگر(زندانی سیاسی سابق)، مهرداد آنگر(فعال سیاسی)، مسعود رنوف(کارگردان، هنرمند نقاش)، رضا آزاد(زندانی سیاسی سابق، هنرمند نقاش)، ایرج مصداقی(زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی)، داریوش افشار(فعال حقوق بشر)، فرمان سیابی(زندانیان سیاسی سابق، فعال سیاسی)، پاینده آبهرامی(زندانی سیاسی سابق، فیلمساز)، شکوفه سخی(زندانی سیاسی سابق، پی‌اچ‌دی علوم سیاسی)، حسین مهنی(سینماگر، عکاس)، سوسن بهار(دبیر جمعیت الغای کار کودکان، سردبیر فصلنامه کودک و جوان داروک)، صلاح بختیار(زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی)، رویا صادقی(زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی)، زمان مسعودی(فعال سیاسی، سخنگوی حزب چپ آلمان-هامبورگ)، نصرت تیمورزاده(فعال سیاسی)، شیدا جهان بین(روزنامه نگار، فعال دانشجویی)، حمید کمالی(زندانی سیاسی دو رژیم سلطنتی و جمهوری اسلامی، فعال سیاسی

www.irantribunal.com

لیست اسامی جدید که بعد از اعلام عمومی کارزار در ده دسامبر ۲۰۰۹ به کارزار پیوسته اند

اکرم بیرانوند(خانواده جانب‌باخته‌گان نصرت و محمود بیرانوند، زندانی سیاسی سابق)، رویا رضائی جهرمی(خواهر جانب‌باخته‌گان بیژن، بهنام، کاوس و منوچهر رضائی جهرمی)، ویدا، گیتا و سیما رستم علیپور(خواهران جان باخته پرویز رستم علیپور)، گیتا رستم علیپور(همسر جان باخته محمد نبی جدیدی)، ویدا رستم علیپور(همسر جان باخته مجید ایوانی)، رضا کعبی(برادر جانب‌باخته‌گان شهلا و نسرين کعبی)، رنوف کعبی(برادر جانب‌باخته‌گان شهلا و نسرين کعبی)، خاطره معینی(خواهر جان باخته هیبت الله معینی)، مهناز قزلو(زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی)، فرزانه ذولفی(زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی)، جلال محمد نژاد(فعال سیاسی)، بیژن هدایت(فعال سیاسی، سردبیر نشریه نگاه)، بهرام رحمانی(فعال سیاسی، نویسنده)، شادی صدر(حقوقدان)، رها بحرینی(دانشجوی حقوق)، سایه سیرجانی(مشاور حقوقی)، برهان عظیمی(فعال سیاسی، فعال کارگری)، حسن جعفری(فعال سیاسی)، اشرف الملوک غیثی(زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی)، فعال زنان، سوسن گل محمدی(همسر جان باخته ایرج شیر علی، زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی)، ایده شیر علی(فرزند جان باخته ایرج شیر علی)، حسن ماسالی(خانواده جانب‌باخته‌گان ایرج ماسالی، مهراان صفوی، ضیا صفوی و عزیز هژبر، زندانی سیاسی سابق)، مهدی سعادت(هنرمند نقاشی)، علی دروازه غاری(زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی)، کورش کاید پور(برادر جان باخته داریوش کایدپور)، لیلا دانش(خواهر جانب‌باخته ایرج ترابی، فعال سیاسی)، لیلا قلعه بانی(خواهر جانب‌باخته‌گان محمد قلعه بانی و رضا قلعه بانی، فعال حقوق بشر)، گلاویز حیدری(همسر جان باخته حبیب اله چراغی، دختر عموی جان باخته مهدی حیدری، زندانی سیاسی سابق)، ناصر رحمانی نژاد(زندانی سیاسی سابق، نویسنده و بازیگر تئاتر)، علی ایستری(زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی)، زمان مسعودی(فعال سیاسی)، نصرت تیمورزاده(فعال سیاسی)، سیروس کار(زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی

اسامی حمایت کنندگان

کیومرث گودرزی(زندانی سیاسی سابق)، صلاح ایراندوست(سایت ایران تریبون)، ناصر طاهری(زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی)، یوسف اکرمی(فیلم ساز در تبعید)، علی صادقی(فعال سیاسی)، حسن دادبر(زندانی سیاسی سابق)، فرهاد بشارت(فعال سیاسی عضو تحریریه نشریه نگاه)، محمد شمس(فعال کارگری، عضو تحریریه نشریه نگاه)، -

شماره حساب های ایران تریبونال

Sweden

Name of the Bank: Plusgirot -Nordea

Name of the account: Iran Tribunal

...Mehr anzeigen

Allgemeine Informationen

Ist Facebook beigetreten 12.04.2010

Kontaktinformationen

Webseite <http://www.irantribunal.com>

goyzanbila@yahoo.com
artsoncanvas

نامه تکانهنده ایرج مصداقی به فائزه هاشمی

| یکشنبه 03 دی 1391 ساعت 04:47

فهرست مطلب

نامه تکانهنده ایرج مصداقی به فائزه هاشمی

صفحه ۲

صفحه ۳

صفحه ۴

صفحه ۵

صفحه ۶

صفحه ۷

صفحه ۸

صفحه ۹

تمامی صفحات

خبرگزاری هرانا - ایرج مصداقی، فعال حقوق بشر مقیم سوئد در واکنش به نامه ای از فائزه هاشمی که اخیرا منتشر شده است؛ نامه ای سرگشاده خطاب به وی نوشته است

ایرج مصداقی یکی از بازماندگان قربانیان سال ۶۷ در زندانهای جمهوری اسلامی است که در زمینه افشای قتل عام دگر اندیشان گامهای موثری را برداشته است، مجموعه مطالب گفته شده در نامه وی از منظر حقوق بشری یک سند تکانهنده است که بخش کوچکی از نقض حقوق بشر در دهه اول انقلاب اسلامی محسوب می شود

«رو در رو با فائزه هاشمی و «عبرت روزگار

خانم فائزه هاشمی! نامه‌ی کوتاه اما گویای شما را که در آن به زیبایی شرایط حاکم بر زندان را ترسیم کرده بودید خواندم. همین نامه انگیزه‌ای شد تا این نامه را خطاب به شما بنویسم. نمی‌توانم با شما همدردی نکنم. شما در ساده‌ترین شکل از درون زندان با مخاطبان‌تان درد دل کرده‌اید. سخن‌تان که از دل برآمده لاجرم بر دل می‌نشیند

ماه پیش هم که در نامه به جعفری دولت‌آبادی تأکید کردید اگر «دادستان مرحمت دارد با مرخصی زندانیانی موافقت کند که ماه‌ها و بلکه سال

هاست با دلایل واهی در زندان به سر می‌برند. نه من که با محکومیت شش ماهه فقط دو ماه است در زندان هستم و خود را اساساً مستحق استفاده از مرخصی در مقابل این زنان ستم دیده نمی‌بینم.» معلوم بود در مسیر درستی حرکت می‌کنید و قصد ندارید از روابط ویژه و نفوذ پدربان استفاده کنید.

به نظر من این پیشرفت است که اعلام کرده‌اید به خمینی «امام» نمی‌گویید و به خامنه‌ای «مقام معظم رهبری». اما تا این دو را بدترین جنایتکاران تاریخ میهن‌مان بدانید خیلی راه مانده است که امیدوارم به مرور طی کنید و شما را همراه مردم ایران ببینیم. خانم هاشمی متأسفم که به زندان افتادید اما خوشحالم که چشمتان به بخشی از حقایق باز شد. ای‌کاش این اتفاق میمون زودتر افتاده بود. از جنبه‌ی شخصی برای خود شما می‌گویم. یادم نمی‌رود یک بسیجی که در سال ۶۰ به اشتباه دستگیر شده بود سر نماز روزی صدفبار خدا را شکر می‌کرد که به زندان آمد و جنایات رژیم را به چشم دید و عاقبت‌اش را به دنیای دیگران نفروخت. پس از جنبش ۸۸ هم کسی را می‌شناسم که با تمام وجودش به نظام اعتقاد داشت اما وقتی بازجویان ولی فقیه و «سربازان گمنام امام زمان» در کهریزک به او شیشه استعمال کردند نه تنها باورش به نظام بلکه به دین و پیغمبر و امام ترک برداشت. هیچ چیز و هیچ‌کسی دیگر نمی‌تواند او را جمع و جور کند. خانم هاشمی! خسته و ناامید نشوید. ملامت‌ها و سرزنش‌ها شما را از راهی که انتخاب کرده‌اید باز ندارد. من شما را درک می‌کنم چرا که خودم سال‌های طولانی زندانی بوده‌ام و حرف یک زندانی را خوب می‌فهمم. برای همین لازم می‌دانم مواردی را با شما در میان بگذارم. چرا که در انتهای نامه‌تان به درستی تأکید کرده‌اید که قصد دارید «بعد از آزادی مصمم‌تر و محکم‌تر» به راهتان ادامه دهید. چه خوب که چنین تصمیمی گرفته‌اید. آرزو می‌کنم به آن جامعه‌ی عمل ببوشانید. اما باید «راه» را از «چاه» بازجست.

شاید این سؤال برای شما و عده‌ای مطرح شود چرا وقتی مهدی کروبی، زهرا رهنورد، میرحسین موسوی، محمد نوری‌زاد یا خود شما حرکت مثبتی انجام می‌دهید و چهره می‌شوید و یا در مقابل نظام می‌ایستید شما را مخاطب قرار می‌دهم و از گذشته می‌گویم و سیاهی‌ها را به رخ‌تان می‌کشم. پاسخ آن ساده است هم می‌خواهم هشدار می‌دهم به شما داده باشم تا زحمات‌تان به باد نرود و هم می‌خواهم حقایق را با مردمی که شنونده هستند و شناختی از گذشته ندارند در میان بگذارم و از همه مهم‌تر می‌خواهم حق نسلم را ادا کنم. حقی که نه تنها پایمال شد بلکه پوشیده ماند البته هم‌زمانی نگارش این نامه به شما و فشارهایی که روی خانواده‌ی شما و پدربان از سوی خامنه‌ای و اطرافیان‌ش وارد می‌شود تصادفی است و برمی‌گردد به انتشار نامه‌ی شما از درون زندان که لازم دیدم مطالبی را که در پی می‌آید با شما در میان بگذارم. خانم هاشمی! می‌دانم شما هنوز بغضی فروخته در گلو دارید، این را به خاطر نامی که برای پسر بزرگتان انتخاب کرده‌اید می‌گویم؛ «حسن»! نام پدر بزرگش را انتخاب کرده‌اید، «شیخ حسن لاهوتی اشکوری» آن مرد نجیب و رنج‌کشیده و شکنجه‌دیده که در سال ۶۰ توسط لاجوردی در اوین به قتل رسید و شما به توصیه‌ی پدربان بر این ظلم بزرگ دم فرو بستید و تنها نامش را بر پسران گذاشتید. همین قدر هم کار خوبی کردید به نظر من انتخاب همان نام کار خودش را کرد، و به شخصیت معترض شما تا حدودی شکل داد و شما را به جایی رساند که امروز در محلی زندانی هستید که سه دهه قیل، قتلگاه پدر همسرتان شد. عبرت روزگار را می‌بینید؟ می‌دانم بعدها در جستجوی چگونگی قتل وحید، برادر همسرتان که مقامات دادستانی گفته بودند پس از دستگیری و هنگام بردن سر قرار، خود را از ساختمان پلاسکو به پایین پرتاب کرد، زحمت رفتن تا ساختمان پلاسکو و تحقیق در این مورد را به جان خریده بودید. هر چند کافی نبود تفاوت شخصیت شما و خواهرتان فاطمه در همین‌جاست. او خواهر بزرگ شماست و عروس اول شیخ حسن لاهوتی با این حال به اندازه‌ی شما پیگیر ماجرا نشد.

در عین حال به یاد شما می‌آورم که این همه‌ی داستان نبود شما در حالی نام «حسن» را بر فرزندان می‌گذاشتید که در حزب جمهوری اسلامی همراه با خواهرتان فاطمه، همکار شیخ محسن دعاگو مسئول واحد ایندولوژی حزب بودید و با همکاری یکدیگر کارهای پدربان روی قرآن را جمع‌آوری می‌کردید. دعاگو آن موقع فقط امام جمعه شمیران و معاون پرورشی نیروی انسانی وزارت آموزش و پرورش نبود بلکه همکار و همدست لاجوردی و سرباز جو و شکنجه‌گر بی‌رحم شعبه‌ی ۱۲ اوین هم بود که با نام مستعار «محمد جواد سلامتی» نیمه‌های شب به خانه‌های مردم هجوم می‌آورد و شعار «النصر بالرب» را سرلوحه‌ی کارش قرار می‌داد. یکی از افتخاراتش این است که بازجویی ۱۷۰ نفر از وابستگان بخش کارگری مجاهدین را به عهده داشته است. می‌دانید چند نفر از آنان به جوخه‌های مرگ سپرده شدند؟ می‌دانید چند نفر آن‌ها تا آخر عمر آثار شکنجه را با خود همراه دارند؟ تازه این یک فقره از جنایات اوست که به آن اعتراف می‌کند. وگرنه همانطور که خود می‌گوید بازجویی از سیف‌الله کاظمیان بازاری ساده و در هم‌شکسته‌ای را که در سال ۶۴ مقابل جوخه‌ی اعدام ایستاد به عهده داشته است. جرمش این بود که در زمان شاه زندانی بود و هم‌سلول دعاگو و پس از انقلاب هم کاندیدای مجلس شورای ملی از سوی مجاهدین. به اعتراف دعاگو و بیرحمی او توجه کنید.

من پرونده‌ی او را به طور ویژه خواستم، چون در جریان فعالیت‌های سیف‌الله کاظمیان بودم. خودم مراحل بازجویی، تکمیل پرونده و محاکمه‌ی «او را انجام دادم»

به شما پیشنهاد می‌کنم در همان زندان کتاب خاطرات دعاگو را بخوانید. من که با مصیبت آن را خواندم از بس که دروغ سرهم کرده بود و شلخته و بی مسئولیت حرف می‌زد ذله شدم. باور کنید از شما و همشیره‌تان هم نام برده است. او امروز هم کارگزار پدربان است و به همین دلیل تحت فشار قرار دارد.

حالا که مزه‌ی زندان را چشیده‌اید حالا که پای درد دل هم‌بندی‌هایتان نشسته‌اید دلتان به درد نمی‌آید که در جوانی همراه و همنشین یک شکنجه‌گر و قاتل بوده‌اید؟

هادی غفاری آن موقع در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی بود. در روز سی خرداد در کمیته‌ی میدان فردوسی دختران مجروح دستگیر شده را مجبور می‌کرد که از روی حوض وسط کمیته بپرند و در صورت امتناع آن‌ها با سیلی به گوششان می‌زد. در روز پنج مهر مقابل بیمارستان حافظ روی کمر یکی از دختران خردسال هوادار مجاهدین که در تظاهرات دستگیر شده بود نشسته و با هین کردن و هش کردن او را مجبور به راه رفتن کرده بود. او در همان حال مجبور بود به دستور هادی غفاری «عرعر» کند. در زندان هم در حالی که روی کمر یکی از قربانیانش نشسته بود، او را مجبور کرده بود که چهار دست و پا راه برود و در همان حال پارس کند. در اثر این شکنجه، گشگ‌های زانوی قربانی به شدت آسیب دیده بود و او دیگر قادر به راه رفتن نبود. هادی غفاری لبه‌ی لباده‌اش را در تنبان‌اش کرده آستین‌هایش را بالا می‌زد و مشغول شکنجه می‌شد. فکر نمی‌کنم بعد از این همه سال لازم باشد در مورد لاجوردی یا قصاب تهران توضیح دهم. شما متأسفانه در حزب

پدرتان با چنین کسانی دمخور بودید

شما وقتی نایب رئیس کمیته ملی المپیک شدید همکاران محمد مهرآیین یکی از جنایتکاران علیه بشریت و به قول لاجوردی «ستون دادستانی» در سیاهترین روزهای میهن‌مان بود. او دست در خون بهترین فرزندان این مرز و بوم داشت. تا همسرش که یک عمر رنج کشید فوت کرد تازه داماد شد و در هفتادسالگی بچه‌دار هم شد. فرزندش محمدرضا را چنان بار آورده بود که خود جنایتکاری تمام عیار بود و محافظ لاجوردی هم شده بود.

می‌دانید پدر و برادر همسران در زمانی به قتل رسیدند که پدرتان در نماز جمعه فریاد می‌زد «ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان» و خواهان اعدام بیشتر و سرکوب شدیدتر بود؟ پدرتان در آن روزها تیغ «زنگی مستی» چون لاجوردی را هرچه تیز تر می‌کرد در جلسه‌ی سران رژیم، آیت‌الله مهدوی کئی تقاضا کرده بود که از سرعت اعدام‌ها کاسته شود، یکی از مخالفان سرسخت پیشنهاد او پدرتان بود. دامنه‌ی این مخالفت را به نماز جمعه هم کشاند. به لیست اعدامی‌های مهرماه ۶۰ مراجعه کنید ببینید دستورالعمل پدرتان چگونه به کار بسته شد و به احدی «رحم» نکردند.

متأسفانه پدرتان یکی از اعضای شورای انقلاب و مشوقین اعدام‌های پس از انقلاب و تصمیم‌گیر اصلی کشور پس از هفتم تیر ۶۰ بود اما توجه کنید چگونه مسئولیت را از سر خود باز می‌کند و از «مسئولان امنیتی و قضایی وقت» می‌خواهد که پاسخگو باشند؟

این‌ها را نمی‌گویم که بر درد دوری شما از فرزندان و خانه و کاشانه‌تان بیفزایم. می‌گویم تا چشم‌هایتان برای انتخاب راه در آینده باز شود. می‌دانم «دردانه» پدر هستید. می‌دانم روابط عاطفی قوی با او دارید اما باور کنید تحقق آن‌چه در نامه‌ی کوتاه اما تکان‌دهنده‌تان گفته‌اید با چنین پدری و با چنین روابطی امکان‌ناپذیر است. کسی شما و تلاش‌تان را جدی نخواهد گرفت. من نگران آینده شما هستم. نمی‌خواهم رنجی که می‌برید بی‌حاصل شود.

می‌خواهم بگویم از زندان که بیرون رفتید نقش فرزند بهشتی را بازی نکنید که امروز بدیهی‌ترین اموری را که مسئول آن پدرش بود انکار و توجیه می‌کند. تاریخ به چنین ادعاهایی می‌خندد. او منکر این واقعیت شده که پدرش با همراهی حسن آیت که یارش به خیر اسحاق تقویان اشکوری در بازجویی او را «سکرتر نر مظفر بقایی» می‌خواند، اصل «ولایت فقیه» را با همراهی آیت‌الله منتظری به پیش‌نویس قانون اساسی افزودند که البته نقض عهد بود.

او به توجیه جنایاتی که پدرش مرتکب شده می‌پردازد و صحبتی در مورد از بین بردن «عدالتخانه» که دستوراد بزرگ انقلاب مشروطیت بود نمی‌کند و حرفی از حاکم کردن بزرگترین جانین همچون اسدالله لاجوردی، احمد قدیریان، علی فلاحیان، محمدی ری‌شهری، روح‌الله حسینیان، حسینعلی نیری، علی رازینی، محسنی اژه‌ای، علی مبشری، غلامحسین رهبرپور، علی یونسی، مصطفی پورمحمدی، قتل‌زاده و ... بر جان و مال مردم نمی‌زند. او از نقش پدرش در کودتا علیه بنی‌صدر نمی‌گوید. او تلاش پدرش برای قبضه‌ی قدرت را انکار می‌کند. او هنوز نمی‌پذیرد پدرش در آتشی سوخت که خود برپا کرده بود.

نگاهی به مصاحبه‌های فرزندان لاجوردی بکنید از دخترش گرفته تا پسرهایش که خود در بازجویی و جنایت مشارکت داشتند. ملاحظه کنید چگونه جنایات پدرشان را توجیه می‌کنند و به او چهره‌ای دروغین «ضد خشونت» می‌بخشند؟ او را سبیل عشق و صفا و صمیمیت و جوانمردی و عطف و دل‌رحمی و مهربانی و ... معرفی می‌کنند.

شما راه آن‌ها را نروید، از تاریخ درس عبرت بگیرید. امیدوارم زندان و دیدن زنان دردمند میهن‌مان شما را به قدر کافی تغییر داده باشد. این هشدار را می‌دهم چون می‌بینم استعداد بیراهه رفتن در مورد پدرتان را دارید. به ویژه آن‌جایی که می‌گوئید او «یار خمینی نبود بلکه همکار او بود»! این دیگر از آن حرف‌هاست. نقش پدرتان در ویرانی کشور را انکار نکنید. بگذارید مثنی جیره خوار و مزدبگیر او را «سردار سازندگی» و «امیرکبیر» دوران بخوانند. شما خود را به این دروغ و فریب و نیرنگ آلوده نکنید. این‌ها را نمی‌گویم که هجوم باند ولی فقیه به پدرتان و خانواده را توجیه کنم و یا در این شرایط با آن‌ها همراهی کنم. اما واقعیت را نمی‌شود کتمان کرد. اگر این‌جا و آن‌جا به دلایل گوناگون از جمله سرازیر شدن رأی‌های اعتراضی پدرتان رأی آورد، آن را به حساب مردم‌پسندی او نگذارید. این از پیچیدگی‌های جامعه‌ی ایران است. یادتان هست مردم چه دست ردی در جریان مجلس ششم به سینه‌ی او و شما زدند؟ شما هم چوب او را خوردید.

می‌دانم اگر دختر هاشمی رفسنجانی نبودید در مجلس پنجم به مجلس راه نمی‌یافتید و رئیس کمیته ملی المپیک نمی‌شدید و یا برادرتان در ۲۴ سالگی پای مهم‌ترین قراردادهای نفتی امضا نمی‌گذاشت و عمویان سالیان سال اداره‌ی رادیو و تلویزیون را به عهده نمی‌داشت و بعدها عضو «مجمع تشخیص مصلحت» نمی‌شد، آموزادمتان علی در لفت و لیس‌های نفتی شرکت نمی‌کرد، دایه‌تان حسین مرعشی نماینده مجلس و استاندار کرمان و رئیس سازمان میراث فرهنگی و ... نمی‌شد و خواهرتان ریاست بنیاد بیماری‌های خاص را یدک نمی‌کشید و محسن سالیان سال مترو تهران را اداره نمی‌کرد. همه‌ی این‌ها در سایه‌ی آن پدر است. شما بایستی تصمیم‌تان را بگیرید نمی‌شود دنبه را با گرگ خورد و گریه را با چوپان کرد. پدر شما مسئول مستقیم جنایاتی است که در ۳۴ گذشته در این کشور اتفاق افتاده است. او هم مسئول همه‌ی نابسامانی‌ها و خرابی‌هاست.

باور کنید وقتی فیلم حمله و هجوم ارادل و اوباش خامنه‌ای به شما را دیدم، وقتی توهین‌های سعید تاجیک نسبت به شما را شنیدم از صمیم قلب نگران شدم و با شما احساس همدردی کردم اما در همان حال از خودم پرسیدم هاشمی رفسنجانی تقاص کدام رفتار را پس می‌دهد؟ وقتی شما و مهدی به بند کشیده شدید دوباره این سؤال را از خودم تکرار کردم. نمی‌دانم آیا شما این سؤال را از خودتان کرده‌اید؟

یادتان هست وقتی در تابستان ۶۰ نمایندگان نهضت آزادی در مجلس به پدرتان رجوع کرده و نسبت به حمله و هجوم ارادل و اوباش اعتراض کرده و از خطراتی که جانشان را تهدید می‌کرد گفتند با چه تبختری به آن‌ها پاسخ داده و حمله‌ی عناصر اجبر شده را واکنش طبیعی «امت حزب‌الله» نسبت به مواضع نمایندگان بیچاره قلمداد می‌کرد؟ همان بلا به سر فرزندان آمد و خامنه‌ای و اذناش استدلال پدرتان را علیه شما و خود او به کار گرفتند. پدرتان امروز حتی نمی‌تواند از ترس «امت حزب‌الله» کذابی به کرمان و رفسنجان برود. شتر «امت خداجوی حزب‌الله» عاقبت در خانه‌ی شما هم نشست.

یادتان هست پدرتان و خامنه‌ای چگونه آیت‌الله منتظری را از تاریخ انقلاب حذف کردند و به حصر کشاندند و به توجیه آن پرداختند؟ حالا وضع به جایی رسیده که مجسمه‌ی پدرتان را از «موزه عبرت» که توسط خاتمی در شکنجه‌گاه کمیته مشترک برپا شده برداشته‌اند. البته جای گلایه نیست. این عبرت تاریخ است. «موزه عبرت» با حذف اصلی‌ترین قربانیان «کمیته مشترک» یعنی مجاهدین و فداییان و انقلابیون مارکسیست برپا شد. این پروژه از اساس برای تحریف تاریخ میهن‌مان به کار افتاد تا بلکه شکنجه و کشتار در این محل را که به مدت بیش از بیست سال در جمهوری اسلامی ادامه داشت انکار کنند و آن را متوجهی ۶-۷ سال دوران شاه و سیطره‌ی ساواک کنند. امیدوارم «موزه عبرت» باعث «عبرت» شما و خانواده شود.

خانم هاشمی اکنون که در زندان هستید و شاهد برخوردهای دستگاه قضایی با مهدی و اطرافیان، حالا که انواع و اقسام فشارهایی را که از سوی خامنه‌ای و ارادل و اوباش بسیج شده‌اش به پدرتان وارد می‌شود می‌بینید مبدا راه خطا بروید و تصور کنید فقط خامنه‌ای بی‌چشم و رو است و حق دوستی پدرتان را ادا نمی‌کند و حق نان و نمکی را که با هم خورده‌اید نگه نمی‌دارد. معلوم است او با یک اشاره می‌تواند به حمله و هجوم علیه پدرتان و خانواده که امروز دامنه‌ی آن به مجلس هم کشیده شده پایان دهد. می‌دانم کارهایی که خامنه‌ای در حق پدرتان می‌کند خلاف مروت و دوستی است اما پدرتان در حق دوستانش بدتر از او نبوده باشد بهتر از او عمل نکرده است. آن‌ها این ارث را از خمینی بردند. یادتان هست با همکاری پدرتان و دیگر صاحبان قدرت در قوه قضاییه و حوزه‌ی علمیه قم و حاکمیت چه بر سر آیت‌الله شریعتمداری که جانش را نجات داده بود آورد؟ سه سال و ده ماه او را با بیماری سرطان شکنجه دادند و اجازه ندادند پیرمرد به بیمارستان تهران منتقل شود تا ذره ذره جانش گرفته شود. این بیرحمی در کجای دنیای معاصر سابقه داشته است؟

تصورش را بکنید سکوت و همراهی ناصر مکارم شیرازی و جعفر سبحانی که هر دو ریزمخوار سفره‌ی آیت‌الله شریعتمدار بودند با سرکوبگران و اوباش و اجامر چگونه راه آن‌ها را باز کرد تا امروز در زمره‌ی «مراجع تقلید عظام» حکومتی باشند. این‌ها پیشوایان دینی هستند که پدرتان و امثالهم تبلیغ می‌کردند و می‌کنند. وضع بقیه از آن‌ها بدتر نباشد بهتر نیست. بی‌وفایی در حق دوست و سکوت در مقابل ظلم و همراهی با قدرت اصلی‌ترین ویژگی آن‌هاست.

فراموش نکنید پدرتان همچون خامنه‌ای شاگرد آیت‌الله منتظری بود و بارها هر دو، آن‌جا که منافعشان اقتضا می‌کرد به این شاگردی افتخار کرده بودند. دیدید چه به روز پیرمرد آوردند؟ خامنه‌ای تنها نبود، پدرتان همراه او بود. بیش از بیست سالی که ایشان مغضوب واقع شده بود آیا یک بار پدرتان به ایشان تلفن زد، حالش را پرسید؟ دیدار و صلحی رحم که این همه بالای منبر می‌گفتند پیشکش. در دوران ریاست جمهوری پدرتان از درمان ایشان در بیمارستان لقمان حکیم تهران امتناع کردند.

یادتان هست پدرتان پس از مرگ خمینی، چگونه دستور دستگیری مهندس عزت‌الله سحابی را داد؟ ادعا کرده بود می‌خواهد رویش را کم کند. پدرتان با مهندس حبس کشیده بود، در شورای انقلاب همراه هم بودند، با پدرش دوست و همکار بود، اما دیدید چه بر سرش آوردند؟ مهندس تنها نبود ۹۰ نفر از فرهیختگان کشور را دستگیر کردند و به زیر شکنجه بردند و از آن‌ها مصاحبه گرفتند چرا که تازه از شکست در جنگ با عراق بیرون آمده بودند، پدرتان مسئول اول این شکست بود و می‌خواست کسی رویش زیاد نشود و پایش را از گلیم‌اش درازتر نکند. هنگامی که در دوران «اصلاحات» خامنه‌ای دوباره «حکیم‌باشی» را دراز کرد و «ملی‌مذهبی»‌ها را به بند کشید باز پدرتان با سکوت‌اش همراهی کرد. احمد صدر حاج‌سیدجوادی و طاهر احمدزاده ۸۵ ساله بودند و عزت‌الله سحابی بیش از هفتاد سال سن داشت. دیدید چه به روزشان آوردند؟ هنوز دست از سر دکتر محمد ملکی با هشتاد سال سن بر نمی‌دارند. پدرتان روزی با همه‌ی این‌ها همراه و همدوش بود. با همه‌ی این اوصاف فراموش نمی‌کنم که در جریان کشتار و سرکوب پس از کودتای ۸۸ پدرتان علیرغم همه‌ی فشارها به هر دلیل پشت خامنه‌ای نرفت و همین موجب شد تا خون‌های زیادی برای مردم ایران ذخیره شود. در واقع هرگونه تضاد در اردوی رهبری و پدرتان به نفع جنبش است. هر جا که او در مقابل خواسته‌های خامنه‌ای بایستد به سود مردم است و از این بابت بایستی تقویت شود. به نظر من فشارهای شما و مادران در اتخاذ مواضع پدرتان در خلال جنبش مردم پس از انتخابات مؤثر بود. پدرتان بیش از هر کس بایستی از شما قدردان باشد. تنها نقطه بالنسبه روشن کارنامه‌اش را مدیون شما و مادران است. چنانچه جانش را نیز مدیون ایشان است.

خانم هاشمی شما در نامه‌تان به درستی آورده‌اید

اینجا زندان است، با فشارها، محدودیت‌ها، سختی‌ها و دشواری‌هایش. جدایی مادران از کودکان، جدایی همسران از یکدیگر، جدایی خواهران و «برادران، خانواده‌های متلاشی. نوع‌روسانی که طعم زندگی مشترک را نچشیده روانه زندان شده‌اند. نوزادانی که از بدو تولد و یا کمی بعد از آن از نعمت مادر و پدر و یا هر دوی آن‌ها محرومند. دختران جوانی که از پشت میز و صندلی دانشگاه به زندان آورده شده‌اند. مادران سالمندی که به دلیل داشتن فرزندی با گرایش سیاسی خاص و یا دیدار با آن‌ها اکنون اینجا هستند. زنانی که مرگ عزیزانشان را با بغض فروخورده در اینجا «تحمیل می‌کنند و اجازه ندارند که در آخرین دقایق زندگی چشمان منتظر آن‌ها را روشن کنند

خانم هاشمی! به خاطر دست گذاشتن روی همین مسائل است که خودم را راضی می‌کنم این نامه را خطاب به شما بنویسم و شما را به ادامه راه فرا بخوانم. می‌دانم از مادران دردمندی می‌گوئید که به خاطر دیدار با فرزندان‌شان در «اشرف» به بند کشیده شده‌اند و شما با آن‌ها در یک بندید و از رنجی که می‌کشند با خبرید. شاید حالا که به زندان افتاده‌اید و چشم‌تان تا حدودی به حقایق باز شده دلیل سیلی‌ای را که «مادر عالمه» در دوران خاتمی در هلند به شما زد درک کنید. از او دلگیر نباشید شما هم جای او بودید همین کار را می‌کردید. او شما را بخشی از حاکمیت می‌دید و حق داشت که ببیند شما با تمام وجود از پدرتان و آنچه که نظام جمهوری اسلامی‌اش می‌خوانیم دفاع می‌کردید و او زخم خورده‌ی نظام بود. زخمی که حالا بر تن شما هم هست هر چند کوچک.

شما امروز در زندان‌های جمهوری اسلامی تنها گوشه‌ی بسیار کوچکی از سه دهه جنایت این نظام را مشاهده می‌کنید، نظامی که پدرتان یکی از معماران آن بوده است. باور کنید آنچه امروز در زندان‌های جمهوری اسلامی می‌گذرد با همه‌ی تلخی‌اش در مقام مقایسه با دهه‌ی ۶۰ و دورانی که پدرتان حاکم مطلق العنان کشور بود مانند هتل می‌ماند. بی‌خود نبود و نیست که مردم پدرتان را «رسماً جانی» می‌خوانند. خانم هاشمی! شما از درد مادران گفته‌اید. باور می‌کنید مادر صونا در کشتار ۶۷ در اوین شاهد اعدام دو دخترش سهیلا و مهری بود و دل نگران

دو پسرش عباس و هوشنگ که در گوهردشت به سر می‌بردند؟ هنوز روزی را که عباس و هوشنگ به دیدار او در اوین شتافتند فراموش نمی‌کنم. بعدها هوشنگ را نیز ربودند و به قتل رساندند. البته در سال ۶۰ پیکر در هم‌کوبیده شده‌ی عزیز پسر بزرگ مادر را به جوخه‌ی اعدام سپرده بودند و نوه‌اش حسین را نیز در زیر شکنجه به قتل رسانده بودند. مادر سال‌ها طول کشید تا محل دفن نوه‌اش را پیدا کرد و هنوز از محل دفن سه جگرگوشه‌اش بی‌خبر است. او سال‌ها شاهد زندانی بودن فرزندان و همسرش «عمو جلیل» هم بود.

مادر به‌کیش ۵ جگرگوشه‌اش محمدعلی، محمود، زهرا، محمدرضا و محسن به همراه دامادش سیامک اسدیان به میهمانی خاک رفته‌اند و امروز دل‌نگران است که مبادا دخترش منصوره را هم به زندان ببرند. منصوره نیز به «اتهام تبلیغ علیه نظام و اجتماع و تبانی علیه امنیت ملی به ۴ سال و نیم حبس تعزیری محکوم گردید و دادگاه تجدید نظر حکم او را به ۶ ماه حبس تعزیری و سه سال و نیم حبس تعلیقی تغییر داده است.

مادر سیداحمدی در کشتار ۶۷ سه پسرش در زندان بودند. محمد و محسن جاودانه شدند. مادر در اولین ملاقات پس از کشتار وقتی گریه‌ی فرزندش رضا را دید و از اعدام دو فرزندش مطلع شد به او نهیب زد که مبادا سستی به خرج دهد. مادر به دروغ به رضا گفت که از اعدام دو فرزندش با خبر بوده. او وقتی سالن ملاقات را ترک کرد به دخترهایش که بیرون منتظر دریافت خبری از برادران‌شان بودند نیز گفت که همگی صحیح و سالم هستند و جای نگرانی نیست. در سال ۶۰ عروس مادر در درگیری کشته شده و پسرش علی از مهلکه گریخته بود. امیر فرزند چند ماهه‌شان نیز به اسارت رفته بود. مادر ۴ سال دوید تا توانست امیر را که کمی از بدنش در زندان لمس شده بود پس بگیرد. خودش برای تعریف کرد وقتی خبر اعدام فرزندانش را شنید یک دسته گل خرید و به دیدار خانواده‌ی عروس‌اش رفت.

داستان مادر طلعت ساویز (رضایی جهرمی) و مادر زهرا رمضانپور دلشادی (مدائن) که هر یک چهار جگرگوشه‌شان را در خاک دیدند بخوانید تا با عمق فاجعه آشنا شوید. مادر کریمی راهجودی، مادر عطار زاده، مادر ابراهیم پور، مادر ابراهیمیان، مادر حریری، مادر حسینی برزی، مادر بقایی، مادر آمر طوسی، مادر الهی، مادر خسروی، ... هم همین وضعیت را داشتند آن‌ها نیز ۴ فرزندشان را در خاک کرده بودند. مادر امامی، مادر کوشالی، مادر جابانی، مادر شکری، مادر وطن‌پرست، مادر خشویی، مادر ادب‌آواز، مادر حکمروان، مادر خسروآبادی، مادر اوسطی، و ... نیز سه فرزندشان به جوخه‌ی اعدام سپرده شده‌اند. این‌ها مشت نمونه‌ی خروارند.

داستان فاجعه‌بار مادران زندانی دهه‌ی ۶۰ را از هم‌بندی‌هایتان فرح و اضحان، زهرا (محبوبه) منصور، کفایت (ناهدی) ملک محمدی و ... بپرسید تا بلکه چشم‌هایتان بیشتر باز شود.

از آن‌ها در مورد سرنوشت مادر شبستری که بر ویلچر حرکت می‌کرد و داغ فرزندانش را به سینه داشت بپرسید. از زندگی مشقت بار مادر رضوان پرس و جو کنید. تحت فشار بازجویانی که می‌خواستند از او به عنوان طعمه برای به دام انداختن مبارزین استفاده کنند یک شبه موهایش سفید شد و عاقبت خود را در بند به دار آویخت.

ای کاش پای صحبت جاوید طهماسبی که به هنگام دستگیری هنوز پانزده ساله نشده بود می‌نشستید و تجربه‌ی دردناکی را که از سر گذرانده می‌شنیدید. مادرش با اصرار به پاسداران جگرگوشه‌اش را تا زندان همراهی کرد و همین باعث شد بیش از دو سال در زندان بماند و شرایط وحشتناکی را از سر بگذراند. مادر امروز در میان ما نیست اما ظلمی که در حق او شد همچنان پابرجاست.

جاوید و جاویدها که هنوز موی پشت لب‌شان سبز نشده بود در «جهاد» اوین به فاصله‌ی ۴ دهه به کارهایی گمارده شدند که افراد «جوخه‌های تخلیه» در اردوگاه‌های مرگ هیتلری مجبور به انجام آن‌ها بودند. باور می‌کنید آن‌ها شاهد تغذیه‌ی گربه‌های فریه اوین از اجساد اعدام شدگان بودند؟ می‌توانید تصور کنید بچه‌های پانزده ساله صورت جنازه‌ای را ببینید که گربه‌ها بخشی از آن را خورده‌اند؟ می‌توانید تصور کنید اجساد اعدام‌شدگان را ۲۴ ساعت روی زمین می‌گذاشتند تا خون‌شان برود که حمل و نقل‌شان در شهر ساده تر باشد و عاقبت به دار زدن روی آوردند؟ می‌توانید تصور کنید کودکان و نوجوانان زمینی را بیل می‌زدند که خاکش به خون آغشته بود. اشتباه نکنید نه این که قطرات خون بر خاک چکیده باشند، نه خاک خون بود.

کودکان چهارده، پانزده ساله هم مجبور به حمل جنازه و یا زدن تیر خلاص بودند. قیافه‌ی فرزندان‌تان را به خاطر بیاورید تا چشم‌تان کمی نسبت به ظلمی که در حق این کودکان شده باز شود و از این که در استواری چنین نظامی کوشیده‌اید بر خود بلرزید.

من در موقعیتی نیستم که بخواهم داستانش را با افسانه‌بافی کنم. شما از چنین رژیم‌ی دفاع می‌کردید و پدران در سیاهترین دوران تاریخ میهن‌مان مسئول اول چنین نظامی بود. به خاطرات پدران رجوع کنید که توسط برادران‌تان تنظیم شده برای تصمیم‌گیری در مورد شیر مرغ تا جان آدمیزاد به او رجوع می‌کردند. باور کنید محمدرضا شاه هم اینقدر در امور جزئی دخالت نمی‌کرد و در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت نداشت.

شما در نامه‌تان از نوع‌روسانی گفته‌اید که طعم زندگی مشترک را نجشیده روانه‌ی زندان شده‌اند. می‌دانم از «ریحانه حاج ابراهیم دباغ» می‌گویید که امروز هم‌بندتان است و دوران خوش نامزدی و عقدش را با احمد دانش‌پور مقدم طی می‌کرد. هر دو به زندان افتاده‌اند. احمد همراه با پدرش محسن به اعدام محکوم شده و ریحانه همراه با مطهره بهرامی حقیقی مادر شوهرش که از بیماری آلزایمر نیز رنج می‌برد با «عطوفت» نظام جمهوری اسلامی مواجه شده و به پانزده سال زندان محکوم شده‌اند. فرزند این خانواده در «اشرف» است و وقتی پاسداران به خانه‌شان حمله کردند کانال تلویزیون این خانواده بصورت خاموش روی «سیمای آزادی» تلویزیون وابسته به مجاهدین بوده است! شما بیش از من در مورد اتهام این خانواده اطلاع دارید.

خانم هاشمی! اما این فاجعه‌ای نیست که در دوران اخیر به وقوع پیوسته باشد. از روز اولی که این نظام به قدرت رسید ما با چنین فجایی روبرو بوده‌ایم. حتماً یادتان هست سعید سلطانپور را از مراسم عقد به زندان و قتلگاه بردند. بعید است شما و پدران نشنیده باشید. البته می‌دانم وقتی شما و فاطمه توانستید فاجعه‌ی قتل پدر و برادر همسران‌تان را هضم کرده و خاموشی گزینید و در استوار کردن این نظام پلید بکوشید توجیه قتل سعید سلطانپور از آب خوردن هم راحت‌تر بود.

عطیه رضوی، رخت عروسی‌اش را می‌دوخت وقتی در مردادماه ۱۳۶۰ به جای خواهرش در کاشان دستگیر و بلافاصله به تهران اعزام و اعدام شد.

طیبه‌ی خلیلی با ۱۹ سال سن به جرم آن که نامزد جلیل فقیه دزفولی بود محافظ مسعود رجوی بود در مهر ۶۱ به جوخه‌ی اعدام سپرده شد. بعداً برادرش علی که او نیز به جوخه‌ی اعدام سپرده شد در وصف‌اش سرود. «زود بود تا پیش از آن که حمله برایت به پا کنیم، در شام خفته برایت عزا کنیم» لاجوردی دوست صمیمی پدرشان بود. او شاهد بزرگ شدن طیبه و علی بود.

گیتا علیشاهی دختر ۲۳ ساله توده‌ای را که در مسجد امام حسین- خیابان کمیل با همکاری اهل محل، برای جنگ زدگان لباس و دارو تهیه می‌کرد

و می‌دوخت، و در مسجد جعفریه - خیابان امامزاده حسن تا آخرین روز حیات به آموزش سالمندان اشتغال داشت در روز ۵ مهر ۱۳۶۰ در خیابان دستگیر و شبانگاه در اوین به جوخه‌ی اعدام سپردند. او روز ۵ مهر برای گرفتن جواز تدریس در کلاس‌های سوادآموزی عازم مرکز بسیج سوادآموزی بود که در حوالی خیابان وصال توسط چند «فاطمه کماندو» که آن روزها شما نیز دست کمی از آن‌ها نداشتید دستگیر و روانه‌ی اوین شد. دوستی در خیابان او را در مینی‌بوس پاسداران دیده بود به اصرار از او می‌خواهد که محل را ترک کند اما او به خاطر تبلیغات کذب حزب توده باورش نمی‌شد پایش به اوین برسد و شبانگاه جسدش را خارج کنند.

http://zamaaneh.com/humanrights/2008/10/post_296.html

فاطمه کزازی تنها دختر مادرش بود، وقتی که دستگیر شد قرار بود ازدواج کند اما پس از شکنجه‌های وحشیانه‌ای که تحمل کرد در تیرماه ۶۳ به جوخه‌ی اعدام سپرده شد.

طیبه خسروآبادی در سال ۶۲ درحالی که تازه عروس بود و یک پایش مادرزاد مشکل داشت دستگیر شد و در تابستان ۶۷ با وجودی که حکم‌اش تمام شده بود به دار آویخته شد. همسرش همچنان منتظر او مانده بود و مانده است.

نامزد مهرداد فرزانه ثانی از سال ۵۵ به امید ازدواج با مهرداد بود. مشکلات خانوادگی اجازه نمی‌داد به وصال هم رسند و بعد که مهرداد در سال ۵۹ دستگیر شد او همچنان چشم‌انتظار آزادی مهرداد که قرار بود در سال ۶۱ آزاد شود باقی ماند. اما مهرداد در سال ۶۷ جاودانه شد. چه کسی پاسخ نامزد مهرداد را خواهد داد؟

حسین نجاتی کتجمانی، زمانی که دستگیر شد تنها یک هفته از ازدواجش می‌گذشت. همسرش را که پرستار بود نزد او شکنجه می‌کردند تا اعتراف کند. او اصلاً سیاسی نبود. همسرش بعد از آزادی ۶ سال منتظر او ماند. هر بار که به ملاقات می‌آمد از رنج‌هایش می‌گفت و از درددلی‌هایش. حسین برای من درد دل می‌کرد.

ششدهام حسین که اعدام شد خانواده‌ی همسرش او را به زور شوهر دادند. آن هم به یک پاسدار. پاسداری که او را مورد ضرب و شتم قرار می‌داد. بعدها همسر حسین را در بهشت زهرا دیده بودند که قبرها را می‌گشت و برای حسین مویه می‌کرد.

چه کسی تکلیف همسران و مادران و پدران و فرزندان که هنوز از محل دفن عزیزانشان بی‌خبرند روشن خواهد کرد؟ پدر شما در طول ۲۴ سال گذشته علاوه بر آن که ۸ سال رئیس جمهور بوده، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام هم بوده اما هنوز «مصلحت» نظام اجازه نمی‌دهد آنها از محل دفن عزیزانشان باخبر شوند. آیا داشتن چنین پدری ننگ نیست؟

می‌دانید هنر پدرتان در جریان کشتار ۶۷ چه بود؟ در مهرماه وقتی اکثریت بالای زندانیان را از دم تیغ گذرانده بودند حکام شرع اوین که مخالفت چندانی در سطح داخلی و بین‌المللی ندیده بودند اصرار داشتند که کار بقیه‌ی زندانیان سیاسی را هم یکسره کنند. ری‌شهری و کارشناسان وزارت اطلاعات مخالف ادامه‌ی کشتار بودند و به تبعات آن فکر می‌کردند، خمینی موضوع را به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع داد و آن‌ها کشتار را کافی دانسته و رأی به توقف اعدام‌ها دادند. می‌دانید پدرتان با همدستی فلاحیان و محمد سلیمی در سال ۶۷ در غرب کشور دادگاه‌های صحرایی به پا کردند و از در و دیوار و تیر چراغ‌خبرق و درخت‌ها جوانان را آویزان کردند؟ به خاطرات پدرتان رجوع کنید. به این عکس‌ها دقت کنید این‌ها نتیجه‌ی تصمیمات پدرتان است.

یادم نمی‌رود در سال ۶۴ زنده یاد دکتر کاظم رجوی، دو زندانی زن از بند رسته به نام‌های اعظم نیاکان و ربابه بوداگی را که جسم نیمه‌جان‌شان به خارج از زندان رسیده بود به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد برد. اعظم نیاکان پاهایش اسکین گراف شده بود. یعنی در اثر شکنجه پوست و گوشت کف پایش از بین رفته بود و مجبور شده بودند از پوست رانش به کف پایش پیوند بزنند. ربابه بوداگی جای سالمی در بدن نداشت. هنگام دستگیری سه گلوله هم خورده بود. پدرتان در نماز جمعه با وقاحت تمام مدعی شد که «منافقین» دختران ما را به ژنو برده‌اند و به خارجی‌ها عرضه کرده‌اند و سینه‌هاشان را نشان اجنبی‌ها داده‌اند. بی‌شرمی را ملاحظه می‌کنید. او از شکنجه‌ای که «سربازان گمنام امام زمان» در حق این زنان کرده بودند نمی‌گفت، مشکلی با آن نداشت. از این ناراحت بود که آن‌ها آثار شکنجه را به کارشناسان بین‌المللی نشان داده‌اند از زندان که آزاد شدید دست پدرتان را بگیرد با هم به خاوران سری بزنید. خاورانی که بی‌گمان می‌تواند ننگ هر رژیم‌ی باشد. از او بپرسید این بود بهشتی که وعده می‌دادید؟ یادتان باشد پدرتان چقدر روضه قبرستان «بقیع» و بی‌کسی «امامان» شیعه را خوانده و از چشمان مردم بی‌خبر از همه جا اشک ستانده است.

مادر بهکیش هر موقع که به خاوران می‌رود در جایی که قبر فرضی دخترش زهرا می‌داندش، شاخه گلی به همراه قاب‌های عکس دیگر فرزندان و یادگارهای آنان می‌گذارد. مادر پناهی شبستری بر اساس خوابی که دیده محلی را به عنوان قبر فرضی فرزندش مهرداد نشان کرده است و دلش به خوابی که دیده خوش است و قبر فرضی را آراسته می‌کند. مهرداد در تابستان ۶۷ در حالی که تنها چند ماهی به خاتمه‌ی حکم‌اش باقی مانده بود جاودانه شد. چه کسی پاسخ این ظلم‌ها را خواهد داد؟

در همین روزها نامه‌ی ابوالفضل قدیانی هم منتشر شده است. او با ۲۶ سال تأخیر نسبت به آیت‌الله منتظری در نامه‌ای به لاریجانی نوشته است: «مفاسد بازجویان شما روی شکنجه‌گران ساواک را سفید کرده است». آیا این افراد از خودشان نمی‌پرسند وقتی سه دهه پیش آیت‌الله منتظری فریاد می‌زد و خطاب به خمینی به صراحت نوشت که «با اطلاع دقیق می‌گویم اطلاعات شما روی ساواک شاه را سفید کرده» کجا بودند و چه می‌کردند؟ آیا شما و این افراد در طول این سه دهه عملی ظلم نبوده‌اید؟ آیا سبک و سیاق جمهوری اسلامی یکباره تغییر کرده است؟ تا کی می‌خواهید چون کبک سرتان را زیر برف کنید و از «دوران طلایی امام» یا «دوران خوش سازندگی» یا «دوران عزت اصلاحات» دفاع کنید ابوالفضل قدیانی در نامه‌اش همچنین خبر داده که بازجوی فاسد اطلاعات سپاه به نام علی انواری که با نام‌های مستعار «اوسط»، «علی اوسط» و «علی انوری زاده» فعالیت می‌کند، همسر علیرضا رجایی را تحت فشار گذاشته و از وی خواسته است تا از شوهرش طلاق بگیرد و به طرق مختلف مزاحم خانواده ایشان بوده و آنها را تحت انواع فشارهای روحی و روانی قرار داده است.

ده‌ها نمونه را من خبر دارم که بسیار فجیع‌تر از این بوده است. برای این که ادعای صرف نکرده باشم فقط یک نمونه را بیان می‌کنم و «تو خود

در سال ۶۶ علی اصغر بنزاده امیرخیزی به همراه همسرش فریبا صمدی در ارتباط با سازمان مجاهدین دستگیر شدند. در کمیته مشترک، بازجوی فریبا چشمش او را گرفت و اصغر را برای طلاق دادن او تحت فشار گذاشت. عاقبت محمد برادر بزرگتر اصغر را که این روزها در زندان ولی فقیه دوباره اسیر است دستگیر کردند تا در همان کمیته مشترک اصغر به او وکالت دهد که همسرش را طلاق غیابی دهد. بازجوی مربوطه سرانجام با فریبا صمدی ازدواج کرد و فریبا همسر دوم او شد. کبری بنزاده امیرخیزی خواهر اصغر که یک چشمش را هم در زندان از دست داده این روزها دوباره در بند است و می‌توانید راجع به او از هم‌بندی‌هایتان پرس و جو کنید. اتهام کبری تلاش برای دیدار با دخترش در اشرف بوده است.

از جدایی مادران و کودکان، و جدایی خواهران و برادران گفته‌اید، اما این جنایتی نیست که امروز به وقوع پیوسته باشد بسیار فجع‌ترش را در دهه‌ی ۶۰ شاهد بودیم. سرگذشت درناک سمیه تقوایی که می‌تواند دستمایه‌ی بزرگترین نمایشنامه‌های «تراژیک» جهان باشد در همین زمان رقم خورد. باور می‌کنید سمیه ۹ ساله بود که دستگیر شد. پدرش مهدی تقوایی و مادرش ناهید طاهری هر دو از اعضای سازمان مجاهدین بودند. همان‌هایی که پدرتان خون‌شان را حلال می‌دانست و توصیه کرده بود که «ترحم» به آن‌ها نکنند. سمیه مشغول نوشتن تکالیف مدرسه بود که خانه‌شان مورد هجوم گروه ضربت دادستانی قرار گرفت و او در حالی که پشت یخچال پنهان شده بود شاهد مرگ دو نفر از دوستان پدرش که «عمو» می‌خواندشان بود. مادر و پدر سمیه با سه دخترشان فرار کرده بودند و سمیه با آن سن کم تقاص آن‌ها را پس می‌داد. شکنجه‌گران برای گرفتن آدرس آشنایان و بستگان‌شان او را به زیر شکنجه بردند، باور می‌کنید یکی از دوستانم که در آن ایام در ۲۰۹ به بند کشیده شده بود شاهد ماجرا بود. او در شعبه‌ای شکنجه می‌شد که مهرآیین معاون شما در کمیته ملی المپیک سربازجوی آن بود.

سمیه شب اداری داشت تواین شب‌ها پوشک تن او می‌کردند. در طول پنج سال زندان او شاهد اعدام بسیاری بود که همچون مادر به آن‌ها دل بسته بود. او گروگان پدر و مادرش بود. چهارده ساله بود وقتی که به زندان بزرگتر برده شد. مدتی در خانه‌ی لاجوردی بود. عاقبت او را به عقد یک پاسدار موجی درآوردند که شدیداً او را مورد ضرب و شتم قرار می‌داد. دو دختر از او داشت که در بیست سالگی به سرطان دچار شد. در اواخر سال ۷۵ وقتی دیگر کار از کار گذشته بود و سلول‌های سرطانی همه‌ی وجودش را گرفته بودند برای ادامه‌ی معالجه اجازه دادند به لندن و نزد والدین‌اش که از مجاهدین جدا شده بودند بروند. او یک سال بعد در ۲۵ اسفند ۷۶ در لندن جان سپرد. داستان زندگی‌اش را می‌توانید در «بولتن» شماره ۱۰ که در اردیبهشت ۷۷ و در گرامی‌داشت یاد و خاطره‌ی او منتشر شد، همچنین در قصه‌ی سمیه نوشته‌ی مصطفی شفافی و گزارش «جنایت بی عقوبت» گزارش انجمن «عدالت برای ایران» بخوانید. مادر سمیه هم دو ماه پیش در لندن جان داد.

اما همیشه جدایی مادران و کودکان و جدایی خواهران و برادران نبود. همه‌ی خانواده‌ی مصباح را از دم تیغ گذراندند تا هیچ جدایی دیگری را احساس نکنند. حاج محمد مصباح و همسرش رقیه مسیح تنها نبودند. اکبر، اصغر، عزت، محمود و فاطمه و عروس‌شان خدیجه مسیح هم آن‌ها را همراهی کردند. فاطمه ۱۳ ساله و عزت ۱۵ ساله بود که محمدی گیلانی حکم داد تا به جوخه‌ی اعدام‌شان بسپارند و نظام جمهوری اسلامی نشان «عدالت» اش را به او داد. همین بلا را با کمی تخفیف بر سر خانواده‌ی قهرمان شفافی در اصفهان آوردند. نه تنها دکتر مرتضی شفافی و همسرش عفت خلیفه سلطانی بلکه فرزندان‌شان مجید و جواد و مریم و دامادشان حسین جلیلی پروانه را نیز به قتل رساندند. مادر صغری داوری (شایسته) را به سه فرزندش احمد و محمدرضا و فاطمه به جوخه‌ی اعدام سپردند. مادر صدیقه کرباسی (زائریان) با سه فرزندش مهدی و فائزه و علی و دامادش مصطفی موسوی جاودانه شدند. می‌دانید چه بر سر خانواده‌ی عالمزاده‌ی حرجندی آوردند؟ نه تنها محمدرضا، محمد حسین و صدیقه و بتول را از این خانواده گرفتند بلکه همسران این دو محمد حسن مشارزاده و علی غفوری و نسرین طفل شیرخوار بتول را هم با بیرحمی به قتل رساندند. تا به حال شده از پدرتان نظرش را راجع به جنایتکارانی چون محمدی گیلانی و لاجوردی و پورمحمدی و نیری و محسنی اژه‌ای و فلاحیان و ری‌شهری و رئیسی و حسینیان و ... بپرسید؟

می‌دانم پدرتان در مورد شما چیزی از محبت کم نگذاشته است، چنانکه لاجوردی چیزی از محبت در مورد فرزندان‌ش کم نگذاشت. یکی از زندانیانی که در «جهاد» اوین کار می‌کرد برایم تعریف کرد هرگاه جنازه‌ی کشته‌شدگان در درگیری‌ها و خانه‌های تیمی را به اوین می‌آوردند اولین کسی که برای دیدن آن‌ها می‌آمد محمدی گیلانی بود. یک بار لاجوردی به آن‌ها گفته بود می‌دانید چرا قبل از همه محمدی گیلانی به دیدار جنازه‌ها می‌آید؟ چون دنبال فرزندان‌اش می‌گردد. می‌خواهد ببیند در میان کشته‌شدگان هستند یا نه؟

اما تاریخ قضاوت خودش را بیرحمانه خواهد کرد. آن‌جا دیگر به محبت پدر به فرزند کاری ندارند. توجه داشته باشید شما در همه‌ی آن سال‌ها همراه پدرتان از نظام جمهوری اسلامی دفاع کرده و از مواهب آن برخوردار بوده‌اید. بر شماست که بیش از همه بر این نظام بشورید تا بلکه پاسخگوی وجدان شده‌تان باشید.

سرگذشت زنان دردمندی را که در «واحد مسکونی» و «قبرهای» قزلحصار به بند کشیده شدند بخوانید تا با عمق فاجعه‌ای که کشور ما و به ویژه زنان دردمند زندانی از سر گذرانده آشنا شوید. خانم هاشمی شما هنوز با قساوت و شقاوت نظام آشنا نیستید. خانم هاشمی آیا تاکنون زنی را دیده‌اید که همسرش توسط جوخه‌های مرگ رژیم ربوده شده و به قتل رسیده باشد؟ از آن‌جایی که دستگاه امنیتی از پذیرش مسئولیت جنایتی که مرتکب شده سرباز می‌زند آن‌ها می‌ترسند دوباره از دواج کنند.

خانم هاشمی! شما در ادامه آورده‌اید ولی با وجود این محرومیت‌ها زندانیان سیاسی زن اوین سختی‌ها را به جان خریده و در راه آرمان‌هایشان آن‌ها را تبدیل به فرصت می‌کنند و با «

«تمرین دموکراسی در محیط کوچک خود آزادی را نوید می‌دهند»

آیا می‌دانید آرمان زنان زندانی اوین، محو و نابودی رژیم جمهوری اسلامی «آزادی» زنان امکان‌پذیر است؟ شما بهتر می‌دانید حتی اجازه نداشتید و ندارید با روسری و مانتو و کاملاً پوشیده در مجامع حاضر شوید، چرا؟ مدت‌ها سوژه‌ی مطبوعات و تنگ‌دلان و سخت‌سران بودید چرا که می‌گفتند شلوار جین زیر چادر پوشیده‌اید. آیا هنوز به عمق جنابیتی که پدرتان و امثال او در حق شما و زنان ایرانی مرتکب شدند پی نبرده‌اید؟ آیا او را تافته‌ی جدا بافته می‌دانید؟ خانم هاشمی آیا واقعاً چادر را «حجاب برتر» می‌دانید؟ شمایی که هنوز نتوانسته‌اید از «چادر» سیاهی که به زور بر سرتان کرده‌اند بیرون بیایید چگونه می‌خواهید زن ایرانی را آن‌هم در نظام جمهوری اسلامی آزاد کنید؟

خانم هاشمی! شما در مورد حاکمیت آزادی در زندان نوشته‌اید

اینجا آزادی حاکم است: کارهایی که بیرون از زندان در شرایط فعلی تقریباً شدنی نیست در اینجا جزء امور معمولی و عادی است. برگزاری «جلسات درباره موضوعات روز و در حیطه‌های متفاوت، جلسات برای برنامه ریزی آینده، برگزاری جلسات برای اداره بند و تصمیم‌گیری در مقابله با فشارها و محدودیت‌های حاکم در زندان، دادن بیانیه‌های اعتراضی، حرکت‌های اعتراضی و جمعی، سرودخوانی و شعار برای بیان اعتراض»

آیا در ۳۱ سال گذشته و به ویژه در دوران قدرقدرتی پدرتان انجام کارهایی که بر شمردید در جمهوری اسلامی «شدنی» بوده است؟ فکر می‌کنید نسل ما را برای انجام چه اموری به قربانگاه بردند؟

چقدر خوشحالم به جایی رسیده‌ایم که لااقل «آزادی» در زندان‌های رژیم موجود است. ما که خوابش را هم نمی‌توانستیم ببینیم. هرچند در بدترین شرایط حتی هنگامی که ۲۲ نفر در چهارمتر مربع محبوس بودیم هم جلساتمان در مورد برنامه‌ریزی برای اداره‌ی سلول و چگونگی خوردن و خوابیدن و آشامیدن و تصمیم‌گیری در مورد مقابله با فشارها و محدودیت‌های حاکم را برگزار می‌کردیم. و تنگی جا و دهشتناکی شرایط باعث نمی‌شد از وظایفمان باز بمانیم اما تصدیق کنید جایی برای دادن «بیانیه‌های اعتراضی»، «سرود خوانی» و سردادن «شعار» برای بیان اعتراض نبود و چنانچه کسی اقدام به چنین کارهایی می‌کرد جان سالم به در نمی‌برد. شما زندانیان خوشبخت نظام جمهوری اسلامی هستید. قدر این شرایط را بدانید

شما در توصیف روابط حاکم بر محیط زندگی‌تان در زندان نوشته‌اید

اینجا دموکراسی حاکم است: تصمیم‌ها در اینجا جمعی است، هر کسی یک رای دارد، همه به طور مساوی و با انگیزه‌های قوی در «تصمیم‌گیری‌ها مشارکت می‌کنند و رهبر و قیم وجود ندارد و هر کسی آزادانه نظر خود را بیان می‌کند. اینجادموکراسیحاکم است: گفتگوی ادیان در بحث‌های سیاسی همه‌گونه مذهب و جریان‌های فکری و سیاسی حضور دارند. مسلمان، مسیحی، بهایی، لائیک، جنبش سبز، مجاهدین، چپ و... اینجا همه به عقاید هم احترام می‌گذارند در ضمن اینکه به اعتقادات خود نیز پای بند هستند فرصت صحبت به یکدیگر می‌دهند و بحث می‌کنند»

چه خوب به جای جامعه در زندان دموکراسی حاکم است. از این بابت هم جمهوری اسلامی در دنیا نمونه است. اما چه کسی مانع حاکم شدن دموکراسی در کشور شد؟ به گذشته فکر کنید چه کسی «بهار آزادی» را به مسلخ برد؟ چه کسی حقوق دیگران را نفی کرد؟ چه کسی مانع حرف زدن دیگران شد و با بسیج چماقدار و «امت حزب‌الله» به میتینگ‌ها و اجتماعات و دفاتر گروه‌های سیاسی حمله برد؟ شما را به آن چه اعتقاد دارید سوگند می‌دهم مانند گذشته ادعا نکنید که خودشان به خودشان حمله می‌کردند. چه کسی رای مردم در انتخابات ریاست جمهوری سال ۵۸ را پایمال کرد و اجازه نداد اولین دوره ریاست جمهوری در کشور به انتها برسد؟ چه کسی تلاش کرد تا کاندیدای گروه‌های سیاسی نتواند در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کند؟ چه کسی توطئه کرد تا حتی یک نفر از مخالفان به مجلس شورای ملی راه نیابند؟ شما بهتر از من می‌دانید مجاهدین بنا به اعلام وزرات کشوری که تحت نظارت پدر شما بود بیش از ۲۴ درصد آرا را داشتند. چه کسی وقتی از صندوق رای درآمد اولین کاری که کرد فراهم آوردن شرایطی بود که مخالفان و رقبای نتوانند از صندوق رای بیرون بیایند؟ چه کسی در سال ۶۰ با ایده‌ی «فراندم» مخالفت کرد؟ چه کسی حجاب را به زنان میهن‌مان تحمیل کرد؟ چه کسی سرکوب شدید علیه زنان را سازماندهی کرد؟

به دقیقه سه و ۱۸ ثانیه گفتگوی پدرتان با «مایک والاس» خبرنگار معروف بین‌المللی توجه کنید. ببینید پدرتان چگونه در مقابل یک سؤال ساده در مورد زنان میهن‌مان از کوره در می‌رود و زشت‌ترین کلمات را زیر لب می‌گوید. وقتی مایک والاس از پدرتان می‌پرسد: «ما دائم از جوانان می‌شنویم، از زنان می‌شنویم که می‌گویند ما در خیابان حتی نمی‌توانیم با مردان صحبت کنیم چرا که پاسداران، بسیجی‌ها مانع ما می‌شوند» او پیش از آن که مترجم گفته‌ها را ترجمه کند متوجهی منظور وی شده و زیر لب در حالی که خنده‌ی ملیحی که قطعاً برای شما آشناست بر لب دارد خطاب به مایک والاس می‌گوید «ای خوار مادر ج...» در آدرس زیر خودتان ملاحظه کنید

www.irajmesdaghi.com/maghaleh-440.html

آیا باز هم می‌توانید به داشتن چنین پدری افتخار کنید؟ چه کسانی وقتی خمینی در خرداد ۶۰ گفت اگر ۳۶ میلیون نفر بگویند آری من می‌گویم نه، جشن گرفتند و هلهله به پا کردند؟ چه کسی خودسرانه و به منظور قبضه‌ی قدرت ۶ سال جنگ ضد میهنی را کش داد؟ چه خانواده‌ها که طی این مدت دربدر نشدند، چه عزیزانی که از دست نرفتند، چه مادران و پدرانی که داغدار نشدند، چه فرزندان که یتیم نشدند. چه سرمایه‌هایی که نابود نشد. آیا پدر شما کوچکترین صلاحیت نظامی داشت که جانشین فرمانده کل قوا شده بود و فرماندهی نظامی می‌کرد؟ آیا پدر شما اجازه می‌داد یک امیر ارتش به جای او روضه بخواند و پیشنهاد بایستد؟ که البته هیچ تخصصی نمی‌خواهد و هر بی‌سروپایی قادر به انجام آن است چه کسی خامنه‌ای را از خم رنگری مجلس خبرگان به عنوان ولی فقیه بیرون آورد و به عنوان «آیت‌الله» به مردم قالب کرد؟ غیر از پدر شما که در «سقیفه»ی معروف حمایت احمد خمینی را هم داشت؟ باز هم جای شکرش باقیست که شما و دیگر اهل خانواده همگی سالم و زنده هستید. آن بیچاره «یادگار امام» که جانش را رویش گذاشت و پسرش حسن برای آن که همچنان «آفتاب‌داری» مرقد پدر بزرگش را حفظ کند و ریاست «مؤسسه نشر و آثار امام خمینی» را یدک بکشد بر این ظلم بزرگ در حق خانواده‌اش چشم پوشید و همچنان به خدمتگزاری خامنه‌ای مشغول است.

البته فهم این گونه رفتار برای من عجیب نیست. قرن‌هاست که آخوندها بالای منبر از چگونگی کشته شدن «امام رضا» به دست مأمون خلیفه‌ی عباسی می‌گویند و در همان حال در مورد «امام محمد تقی» توضیح می‌دهند که دختر دیگر مأمون را به همسری خود گرفت. وقتی رفتار

«امام» شان چنین باشد که با قاتل پدر بسازد و داماد او شود از پیروان چه انتظاری دارید؟

خانم هاشمی دوران خاتمی را به یاد بیابورید، پدرتان چگونه برای حفظ موقعیت و قدرت خودش پشت خامنه‌ای رفت و از سرکوبی که توسط او سازماندهی می‌شد حمایت کرد. چگونه از بستن روزنامه‌ها و اتهام و ابستگی آن‌ها به خارج که دست پخت خامنه‌ای بود دفاع کرد. شما هم چشم‌تان را بر روی واقعیت‌های جامعه‌مان بستید و تنها به حمایت از پدر برخاستید. به مواضع‌تان در آن دوران رجوع کنید. با آن که دوران «اصلاحات» بود و قاعدتاً فضای بیشتری برای حرکت شما بود اما شما کمترین تحرک را داشتید. چرا که شاقول شما با پدرتان تنظیم می‌شد. حالا هم شما و هم پدرتان و هم مهدی مزد خدمت آن روز پدرتان به خامنه‌ای را می‌گیرید. دیدید خامنه‌ای چگونه پدرتان را با پاسداری دون پایه چون احمدی‌نژاد که تا پیش از آن «آدم» پدرتان محسوب می‌شد تحقیر کرد؟ این «عبرت روزگار» است اما چه کسی در تاریخ از این «عبرت» ها درس گرفته است که شما و خانواده‌تان دومی باشید؟

شما از «گفتگوی ادیان» در زندان گفته‌اید؛ چه کسی ادیان مختلف را حتی از تبلیغ کردن دین‌شان در جامعه باز داشت؟ دین حاکم و قدرتمداری چون پدرتان هنوز «مصلحت» ندانسته‌اند که سنی‌ها در پایتخت و «ام‌القرآ» ی اسلام یک مسجد داشته باشند. شهلا رحمتی و میترا از گفتگو با مسیحی‌ها و بهایی‌ها در زندان گفته‌اید. می‌دانم منظورتان از مسیحی‌ها، مسیحیان نوکیشی چون مریم جلیلی، زحمتی است که به خاطر دین‌شان در اوین به بند کشیده شدند. آیا نمی‌دانید فقه مورد نظر پدرتان تغییر دین از اسلام به مسیحیت را ارتداد می‌داند و مستحق مرگ؟ از آنجایی که نامبردگان زن هستند و «ناقص عقل» اعدام‌شان نکرده‌اند. وگرنه در همان دوران ریاست جمهوری پدرتان بود که کشیش مهدی دیباج را به طرز فجیعی کشتند و سپس کشیش‌هایک هوسپیان و کشیش طاطانوس میکائیلیان را به قتل رساندند و در توطئه‌ای ننگین مسئولیت آن را به دوش مجاهدین انداختند. جرم‌شان این بود که به فارسی تبلیغ دین‌شان را می‌کردند و این گناهی نابخشودنی بود. کشیش حسین سومند هم در دوران اقتدار پدرتان در آذرماه ۶۹ در مشهد به‌دار آویخته شد.

یادتان رفته چگونه «سربازان گمنام» پدرتان «حرم امن امام رضا» را در روز عاشورا منفجر کردند و جمعیت سوگوار را به قتل رساندند تا تبلیغات‌چی‌های ایشان مسئولیت آن را متوجهی مجاهدین کنند؟ دیدید سربازان گمنام پدرتان چگونه «مهدی نحوی» یک سرباز دردمند اسیر در یادگان کرمانشاه را به تهران آوردند و با شکنجه و خدعه و نیرنگ به عنوان عامل این انفجار معرفی کرد و به قتل رساندند؟ یادتان هست فلاحیان پس از بر ملا شدن جنایاتش می‌گفت من به هاشمی سنجاق شده‌ام هرکجا لازم است بیایم با او می‌آیم؟ شما بهتر می‌دانید که بیشترین ترورهای رژیم در خارج از کشور در دوران پدر شما به وقوع پیوست و دادگاه آرژانتین همچنان به دنبال ایشان است. در ترور میکونوس نام پدرتان در حکم نهایی به میان آمد و این قصه سر دراز دارد.

می‌دانم منظورتان از بهایی‌ها خانم‌ها صهبای رضوانی، منیژه منزویان (نصرالهی)، سوسن تیبانیان، لوا خانجانی، فریبا کمال آبادی، مهوش شهریاری (ثابت) و فاران حسامی هستند که به اتهام «تبلیغ علیه نظام» و «عضویت در تشکیلات بهایی» و «اجتماع و تبنانی به قصد بر هم زدن امنیت ملی» به زندان افتاده‌اند. اما شما بهتر می‌دانید جرم فاران حسامی آموزش آنلاین به دانشجویان بهایی‌ای بوده که نمی‌توانند در دانشگاه‌های کشور تحصیل کنند و حالا شما در زندان از امثال او می‌آموزید. شما می‌دانید مهوش شهریاری با ۶۰ سال سن لگن خاصره‌اش شکسته و از درمان لازم محروم است.

با همه‌ی ظلمی که به این زنان بهایی می‌رود اما آن‌ها در مقایسه با آنچه بر زنان بهایی در دوران قدر قدرتی پدرتان در شیراز رفت زندانیان خوشبختی هستند.

تصورش را بکنید روز ۲۸ خرداد سال ۱۳۶۲ ده زن بهایی را در شیراز جلادی چون ضیاء میرعمادی با کمک حکام شرع جنایتکار و در هماهنگی با امام جمعه‌ی تبهکار محی‌الدین حائری شیرازی به جرم اعتقاداتشان به جوخه‌ی رگبار بستند. در میان این زنان به نام‌های مونا ۱۷ ساله تا عزت ۵۷ ساله بر می‌خوریم. باور می‌کنید دستان پدرتان به چنین جنایاتی آلوده باشد؟

جرم «این دختران و زنان مشارکت در آموزش اخلاق و تعلیمات دینی بهایی به کودکان خانواده‌های بهائی بود. مونا محمودنژاد، ۱۷ ساله، « پدرش یدالله محمودنژاد نیز به فاصله‌ی سه ماه اعدام شد. اختر ثابت، ۲۱ ساله، رویا اشراقی ۲۲ ساله، با مادرش عزت جانی دو روز پس از اعدام عنایت‌الله اشراقی پدر خانواده به دار آویخته شدند. سیمین صابری ۲۴ ساله، شهین (شیرین) دالوند، ۲۵ ساله، مهشید نیرومند ۲۸ ساله، زرین مقیمی ابیانه ۲۹ ساله، طاهره ارجمندی (سیاوشی) ۳۲ ساله همسر جمشید سیاوشی، این دو به فاصله دو روز اعدام شدند. نصرت غفرانی (یلدایی)، ۵۶ ساله مادر بهرام یلدایی، این دو به فاصله دو روز اعدام شدند.

می‌دانید حلق آویز کردن ده زن، دو روز پس از دار زدن شش مرد یعنی چه؟ میرعمادی وقتی از این جنایت فارغ شد به تهران فراخوانده شد و ترفیع مقام گرفت و تا سال ۶۷ دادستان عمومی تهران بود. داستان فجایع و اختلاس‌ها و فسادی که بعدها به بار آورد خود مثنوی هفتاد من کاغذ است. البته بازداشت هم شد ولی بلافاصله آزاد شد.

خانم هاشمی هیچ می‌دانید حکومتی که پدرتان جزو پایه‌گذاران اصلی آن بود بیش از تمام اعدام‌های سیاسی زمان محمدرضا شاه فقط بهایی اعدام کرده است که از ارشان هم به حکومت نمی‌رسید و ادعایی هم نداشتند و نداشتند؟ و پدرتان از دوران پهلوی به عنوان «ستم‌شاهی» یاد می‌کند. دوران پدرتان را چه بایستی نامید که از دایره‌ی انصاف خارج نشویم؟ یادتان باشد جنایات را شاه شخصاً انجام نمی‌داد و یا در بسیاری موارد چه بسا روح‌اش هم از آن‌ها خبر نداشت. باید تأکید کنم میزان اطلاع پدر شما از جنایات و مسئولیت او در نکبتی که کشور را فرا گرفته بسیار بیش‌تر از مسئولیت محمدرضا شاه در دوران پهلوی است.

آیا خبر ندارید ساختمان «حوزه‌ی هنر و اندیشه‌ی اسلامی» در سال‌های پیش از انقلاب یکی از زیارتگاه‌های بهائیان بود و «حضیره‌القدس» نامیده می‌شد و مشهور است که مقبره‌ی طاهره قره‌العین، شاعر توانا و یکی از بزرگترین مبلغان بهابیت در آنجا قرار دارد. تصورش را بکنید. «هنر و اندیشه» تان را با پورش به خانه‌ی دیگران و تصاحب آن بنیان گذاشتید و «هنرمندان» تا از چنین جایی بیرون می‌آیند باور کنید تا پیش از ظهور نظام اسلامی، ما در کشورمان مشکل گفتگو بین ادیان نداشتیم که حالا شما از دیدن آن در زندان به وجد آمده‌اید. در طول تاریخ هم هرکجا بلوایی برخاست، یک سرش به آخوندها و حوزویان ختم می‌شد.

تصورش را بکنید در کرمانشاه، ملکطاووسی‌ها که به شیطان احترام می‌گذارند در کنار یهودیان و اهل سنت و شیعه و اهل حق، زندگی می‌کردند بدون آن که مشکلی پیش بیاید. بی‌خود نبود کرمانشاه را شهر هفتاد و دو ملت می‌خواندند. در اصفهان مسلمان و مسیحی و یهودی در کنار هم زندگی می‌کردند، در شیراز یهودی و بهایی و مسلمان همزیستی مسالمت آمیز داشتند. ببینید این آخوندها کار را به کجا کشانده‌اند که در اویس هم تحمل نمی‌شوند. و با آن‌که جمعیت ایران بیش از دو برابر شده است اما از آمار یهودیان و مسیحیان و زرتشتی‌ها و بهایی‌ها کاسته شده است. البته این از «برکات» نظامی است که پدرتان در بنیان‌گذاری آن سهم اصلی را داشته است

آیا پدر شما حق حیاتی برای مجاهدین قائل بود که حالا شما در زندان از گفتگو با آن‌ها یاد می‌کنید؟ آیا او و امام‌اش برای حزب توده و سازمان فدائیان اکثریت که در خدمت‌گزاری به رژیم از چیزی فروگذار نکردند حق حیات قائل شد که حالا شما دم از گفتگو با «چپ» ها در زندان می‌زنید؟ نمی‌گویم کار بدی می‌کنید می‌گویم با این تناقضات چه می‌کنید؟

البته چه خوب که شما به آن دسته از زنان «اصلاح‌طلبی» نپیوسته‌اید که در زندان هم برای خانواده‌های دردمند مجاهدین که به بند کشیده شده‌اند «حق حیات» و حق داشتن آرای متفاوت قائل نیستند. حتماً شنیده‌اید در بند ۳۵۰ مردان آنجا هم مدعیان «اصلاح‌طلبی» رویه‌ای مشابه دارند و دامنه‌ی اقدامات زشت خود را تا زندانیان چپ و ... نیز گسترش داده‌اند. طبیعی است آن‌ها همان «انحصارطلب»‌های قدیمی هستند که به اقتضای روز، رنگ عوض کرده‌اند

البته می‌دانم شما با توجه به تجربه‌ای که از سر گذرانده‌اید دیگر فائزه‌ی قبل نیستید. با توجه با گفتگو و نشست و برخاستی که با زنان بهایی و دگراندیش و دگرکیش داشته‌اید دیگر پدرتان نمی‌تواند در گفتگو با شما آن‌ها را «جاسوسه» و «عامل استکبار» و ... بخواند: شما در ادامه انگشت روی مواردی گذاشته‌اید که نیاز به توضیح دارد. شما گفته‌اید

اینجا دانشگاه است: دانشگاهی که در هیچ زمان و مکانی در بیرون از زندان شکل نمی‌گیرد چیزهایی می‌بینی و می‌شنوی و یاد می‌گیری که در «هیچ کلاس و جمع و جلسه و همایشی قابل مشاهده و لمس و درک نیست. تجاربی می‌اندوزی که مشابه آن را در صحبت‌های زندانی‌های آزاد شده «و یا در کتاب‌های تاریخ و خاطرات دیگران نمی‌بینی و در ذره ذره وجودت جای نمی‌گیرد

شاید بتوان بخش اول صحبت‌تان را در نظام جمهوری اسلامی پذیرفت. معلوم است وقتی نخبگان یک جامعه را در زندان به بند بکشند دانشگاه اصلی آنجا شکل می‌گیرد. کما این که در دوران شاه هم چنین پدیده‌ای در کشور ما بود. اما در هیچ یک از کشورهای که بانظام‌های دمکراتیک اداره می‌شوند شما با چنین پدیده‌ای روبرو نیستید چرا که زندان محل مجرمان و خطاکاران است. تقریباً هیچ فضیلتی در زندان پیدا نمی‌شود که کسی افسوس آن را بخورد. در آنجا دانشگاه‌ها در آکسفورد و کمبریج، و سوربن و چالمرز و هاروارد و ام ای تی و پرینستون و برکلی و ... شکل می‌گیرند

نمی‌دانم دمخور شما کدام زندانی آزاد شده بوده و شما کدام کتاب تاریخ و یا خاطرات زندان را خوانده‌اید؟ چنانچه مایل بودید وقتی از زندان خارج شدید و این نامه را خواندید آدرس ایمیل‌تان را مرقوم کنید تا برای آشنایی‌تان با دهه‌ی اول «انقلاب اسلامی» و «دوران طلایی امام»، «نه زیستن نه مرگ» خاطرات چهارجلدی زندانم از دهه‌ی ۶۰ و همچنین «دوزخ روی زمین» وضعیت دهشتناک زنان زندانی محبوس در واحد مسکونی و قبرهای قزلحصار را برایتان ارسال کنم

شما در ادامه در ارتباط با «خودسازی» و خلق آثار هنری در زندان نوشته‌اید

اینجا محل خود سازی است: از بوق سحر تا پاسی از شب چنان زمانت پر است که برای بسیاری از کارها وقت کم می‌آوری. کتابخوانی‌های «فردی و گروهی، کلاس‌های آموزش زبان، ترجمه، نویسندگی، سرودن شعر و شعر خوانی، کلاس‌های فرهنگی و ورزشی، کارهای دستی که هر کدام یادآور شرایط سخت زندان است و پر از خاطره‌های زیبا، همه از هم می‌آموزند، هر کس دانسته‌هایش را نثار دیگران می‌کند، اینجا احساس «پوچی و بیهودگی رخت بر می‌بندد

خانم هاشمی به آن‌چه در سی سال گذشته بر کشورمان گذشته فکر کنید. چه کسی شاعران را از کشور فراری داد، چه کسی کانون نویسندگان را ممنوعه کرد و شعرا و نویسندگان کشورمان را به بند کشید یا به قتل‌گاه روانه کرد؟ تصورش را بکنید علی موسوی گرمارودی می‌شود نماینده شعری این نظام که می‌گوید: «شرم می‌کردم از خودم اگر بر صادق هدایت لعنت نمی‌فرستادم. خداوندا، صادق هدایت را لعنت کن» از بقیه چه بگویم؟ آیا چنین نظامی شایسته لعن و نفرین نیست؟ آیا نباید تا آخر این نظام را منهدم کرد؟

چه کسی کانون وکلا را منحل کرد و وکلای مبارز و دلسوز را آواره کرد؟ چه کسی کاری کرد که یک جامعه «احساس پوچی و بیهودگی» بکند؟ چه کسی چنین بلایی را به سر مردم آورد که آن‌ها حسرت «خاطره‌های زیبا» خود در دوران پهلوی را بخورند؟ چه کسی بزرگان تئاتر و موسیقی کشورمان را دربرد کرد؟ چه کسی خوانندگان و آهنگسازان شهیر کشورمان را آواره کرد؟ چه کسی سازهای نوازندگان‌مان را بر سرشان خرد کرد؟

هیچ می‌دانید به خاطر یاد دادن زبان انگلیسی به هم‌بندهایم چه مصیبت‌هایی در سلول انفرادی کشیدیم و چه کتک‌هایی که نخوردم. می‌دانید در بخشی از دوره‌ای که من زندان بودم، انجام «کارهای دستی» خلاف اسلام شمرده می‌شد و به شدت نهی می‌شود و چنانچه کسی در خفا به انجام آن مبادرت می‌کرد با سخت‌ترین تنبیهاتی که در صورتان نمی‌گنجد مواجه می‌شد؟

خانم هاشمی با خودتان فکر کرده‌اید چرا بایستی زندان، کانون سرودن شعر و شعرخوانی و نویسندگی باشد؟ مگر جا قطعی است؟ چرا بایستی نخبگان جامعه حسرت زندان را بخورند؟ پدرتان و همراهانش وعده بهشت داده بودند و حالا دخترش از زندانی بودن خود در پوست‌اش نمی‌گنجد، عجیب نیست؟ چه کسی بایستی شرم‌منده باشد؟

چه ایرادی داشت یا دارد که باز هم بزرگترین ارکسترهای فیلامونیک خاورمیانه را داشته باشیم؟ چرا نبایستی ارکستر ملی کشورمان همچنان در منطقه بدرخشد و از داشتن بزرگترین کنسرت‌های موسیقی در شهرهای میهن‌مان محروم باشیم؟ چرا نبایستی بزرگترین شب‌های شعر در کشورمان برگزار شود؟ چرا نبایستی درخشان‌ترین کارناوال‌ها در ایران‌مان برگزار شوند؟ چرا نبایستی دوباره در شیراز جشن هنر برپا کنیم؟ کافی‌نت‌ها و محل تجمع جوانان کشورمان یکی پس از دیگری بسته می‌شوند چه اشکالی داشت کشورمان مرکز فرهنگی و هنری منطقه باشد؟ چه

کسی مانع این همه زیبایی شده است؟ ننگی از این بالاتر که با افتخار اعلام می‌کنند برگزاری هرگونه کنسرت در مشهد ممنوع شده است؟ آیا شما نمی‌دانید در دورانی که پدرتان قدرت فائقه داشت، کاخ‌های جوانان را تبدیل به کمیته و بازداشتگاه کردند؟ چرا نیاپستی سواحل ما در جنوب و شمال کشور سالانه پذیرای میلیون‌ها توریست باشد؟ چرا نیاپستی پیست‌های اسکی ما یکی از جاذبه‌های توریستی کشورمان باشد؟ چه کسی و چه نظامی مانع آبادانی کشور شده است؟ به غیر از پدر شما و یک مشت آخوند برخاسته از اعماق قرون وسطی که چون دیو تنوره می‌کشند؟

چه ایرادی داشت بزرگترین رویدادهای ورزشی دنیا در کشورمان برگزار شود؟ آیا حسرت نمی‌خورید بازی‌های جام جهانی فوتبال به جای کشورمان در قطر برگزار می‌شود؟

ناسلامتی شما مسئولیت «فدراسیون اسلامی ورزش زنان» را به عهده داشتید که البته با شکست مواجه شد و به تعطیلی کشانده شد و بازی‌های اسلامی زنان را راه‌اندازی کردید که معلوم نیست کی درش تخته شود. خودتان از اسمی که برای فدراسیون مزبور انتخاب کرده بودید خندتان نمی‌گیرد؟ زنان مسیحی و بهایی که با شما هم‌بند هستند چه بایستی می‌کردند؟ آیا شما اجازه می‌دادید زنان بهایی به عنوان نمایندگان ایران در مسابقات بین‌المللی شرکت کنند؟ خودتان بهتر می‌دانید حق تحصیل هم ندارند. حتی حق آموزش آنلاین بین خودشان را هم ندارند.

از خودتان پرسیده‌اید چرا زنان ما نیاپستی اجازه داشته باشند به استادیوم‌های ورزشی بروند؟ امسال رفتن زنان به استادیوم والیبال را نیز ممنوع کردند. چرا زنان به هرچه اشتیاق نشان می‌دهند ممنوع می‌شود؟ چه کسی باعث عقب‌ماندگی زنان ایرانی در ورزش شده است؟ شما می‌دانید کشور ما یکی از پیشروترین کشورها در امر حقوق زنان و ورزش زنان در آسیا بوده است. چه کسی ما را به این حضيض دچار کرده است؟ شما می‌دانید نشریه «مسلم نیوز» در انگلستان که بودجه‌اش لابد از طریق «امدادهای غیبی» تهیه می‌شود «به منظور ارتقا جایگاه مسلمانان مقیم انگلستان از سال ۲۰۰۰، جوایزی را با نام مسلمانان پیشگام و صاحب نام در حیطه‌های روابط عمومی، بهداشت، سلامت، توسعه، ارتباطات، تحصیلات، فرهنگ، اقتصاد و رسانه‌ها به اجرا گذاشته است، که جایزه شایستگی ورزش» را به نام «فائزه هاشمی» یعنی شما نامگذاری کرده است.

البته می‌دانید که «مسلم نیوز» در ماه فوریه سال ۱۹۸۹ و همزمان با صدور فتوای خمینی درباره سلمان رشدی تأسیس شد. از زندان که بیرون رفتید یک فکری به حال آن بکنید

شما به درستی از وجود عشق و دوستی‌های عمیق و مهربانی و عطوفت و شفافیت در زندان نوشته‌اید

اینجا مدرسه عشق است: دوستی‌های عمیق اینجا شکل می‌گیرد، حس مشارکت و کمک به دیگران، ایثار و فداکاری، همدردی و همکاری، «مهربانی و عطوفت، شفافیت و زلال بودن، احساسات رقیق و نازک دل، از بین رفتن منیت‌ها، عشق و محبت. هر چه داری جانا و مالا بی‌دریغ در اختیار دیگران می‌گذاری. همه یکی می‌شوند، مرخصی رفتن و آزاد شدن با اشک و غصه جدایی و فراق از یاران همراه است. از شادی هم «شادیم و از غصه هم دردمند. هر چه فشارها و محدودیت‌ها و سختی‌ها بیشتر می‌شود همبستگی و اتحاد و عشق و محبت نیز بیشتر شما سال‌ها در حزب جمهوری اسلامی فعال بودید، آیا در آنجا که بهشتی آن را «معبد» می‌خواند چنین احساساتی را یافته بودید؟ آیا خبری از «مهربانی و عطوفت» بود؟ اگر بود لابد سمبل‌های آن لاجوردی و قدیریان و امانی‌ها و مهرآیین و... امثالهم بودند که چرخ‌های اوین و دادستانی را می‌چرخاندند و عسگر اولادی و بادامچیان و شفیق و... که پشتیبانان‌شان بودند یا خامنه‌ای که دبیرکل حزب بود

تردید ندارم که اگر «ایثار و فداکاری و همدردی و همکاری» را در «حزب» و «معبدی» که بهشتی و عده‌اش را می‌داد تجربه کرده بودید. حالا در زندان از دیدن زنانی که هیچ دل‌خوشی از نظامی که پدرتان پایه‌گذارش بوده ندارند این گونه به وجد نمی‌آید

از «غصه جدایی و فراق از یاران همراه» گفته‌اید. احساساتان را درک می‌کنم. اما شما هم خودتان را لحظه‌ای فقط لحظه‌ای جای من و ما بگذارید. شما هنوز «یاران»تان را برای رفتن به جوخه‌ی اعدام بدرقه نکرده‌اید. شما هنوز معنای بوسه‌ی تبار را نمی‌دانید. شما هنوز معنای «فراق» را به درستی درک نمی‌کنید. شما هنوز سوزش آن را با تمام وجودتان احساس نمی‌کنید. شما هنوز از این که نتوانسته‌اید در آخرین لحظات، یارانتان را ببوسید به خود نمی‌پیچید. شما نمی‌توانید درک کنید در راهرو مرگ نشستن و از زیر چشم‌بند یارانتان را تا قتلگاه بدرقه کردن چه دردی را در وجود انسان می‌ریزد. شما نمی‌دانید پشت در شعبه نشستن و شاهد شکنجه‌ی عزیزان‌تان بودن و فریادهایشان را شنیدن چقدر هولناک است

شما از «ایثار و فداکاری، همدردی و همکاری» گفته‌اید نمی‌دانم عمق گفته‌هایتان چقدر است؟ اما من معنای این کلمات را به خوبی درک می‌کنم. اگر نبود «ایثار و فداکاری» دوستان و عزیزانم در تابستان ۶۷، من امروز زنده نبودم

شما به درستی در مورد زندان اوین و انسان‌های ارزشمندی که در آن به بند کشیده شده‌اند نوشته‌اید

اینجا گنجینه انسان‌های ارزشمند است: حضور زنان متفکر و اندیشمند و تحصیلکرده، دارای مطالعه و آگاه، با هدف و با مرام، با اراده و مصمم، ثابت قدم و استوار، شجاع و رشید، مدیر و مدبر، مبنکر و خلاق در اینجا غنیمتی است برای زندانیان و فرصت از دست رفته‌ای است «برای اداره و سازندگی کشورمان ایران که از این ظرفیت‌ها و استعدادها محروم است

می‌دانید چقدر از این «زنان متفکر و اندیشمند و تحصیلکرده، دارای مطالعه و آگاه، با هدف و با مرام، با اراده و مصمم، ثابت قدم و استوار، شجاع و رشید، مدیر و مدبر، مبنکر و خلاق» در دوران قدرتمندی پدرتان به جوخه‌های اعدام سپرده شدند؟ می‌دانید چه تعداد از این «زنان» بخاطر شکنجه‌های هولناک برای همیشه زندگی‌شان با رنج و درد همراه شد؟ می‌دانید چه تعداد از این «زنان» نخبه بعدها دست به انتحار زدند؟ می‌دانید چه تعداد از آن‌ها بعدها و در بیرون از زندان سر از آسایشگاه روانی درآوردند؟ می‌دانید صدها تن آن‌ها در کشتار ۶۷ از همین سلول‌هایی که شما در آن‌ها نفس می‌کشید به قتل‌گاه برده شدند؟ این جنایت در روزهایی رقم خورد که در حضور پدرتان در نماز جمعه‌ای که هدایت‌اش با او بود شعار می‌دادند «منافق زندانی اعدام باید گردد». و جانین در یک بند، همه‌ی زندانیان زن مجاهد را از دم تیغ گذراندند. شما بهتر از من می‌دانید شعارهای نماز جمعه شعارهای رسمی نظام بود که ستاد نماز جمعه تعیین می‌کرد و دوست عزیز پدرتان محمود مرتضایی فر فریاد می‌کرد و جمعیت نمازگزار تکرار می‌کردند

حتماً در تاریخ خوانده‌اید یا شنیده‌اید آیت‌الله منتظری در نامه‌ی معروفش در مهرماه ۱۳۶۵ به خمینی نوشت

آیا می‌دانید که جنایاتی در زندان‌های جمهوری اسلامی بنام اسلام در حال وقوعند که شبیه آن در رژیم منحوس شاه هرگز دیده نشد؟»

آیا می‌دانید که تعداد زیادی از زندانی‌ها تحت شکنجه توسط بازجویانشان کشته شده اند؟

آیا می‌دانید که در زندان (شهر) مشهد، حدود ۲۵ دختر بخاطر آنچه بر آنها رفته بود ... مجبور به درآوردن تخمدان یا رحم شدند؟ آیا می‌دانید که در برخی زندانهای جمهوری اسلامی دختران جوان به زور مورد تجاوز قرار می‌گیرند» و من اضافه می‌کنم حجت‌الاسلام انصاری نجف‌آبادی نماینده‌ی آیت‌الله منتظری در مهرماه ۱۳۶۳ به من گفت که به چشم خودش ۸۰ زندانی دختر را که از ناراحتی روحی و روانی رنج می‌بردند شخصاً در زندان قزل‌حصار دیده است. آیا می‌دانید بسیاری از زنان زندانی در دهه‌ی ۶۰ به خاطر فشارهای عصبی و جسمی و روحی عادت ماهانه نداشتند؟

یادتان هست چگونه در دهه‌ی ۷۰ شمسی هنگامی که آیت‌الله منتظری در حصر بودند پدربزرگ سعی می‌کرد ایشان را فردی سطحی و ساده لوح و زود رنج و تأثیرپذیر و دمدمی مزاج نشان دهد؟

شما سال‌ها در حزب جمهوری اسلامی فعال بودید کدام یک از همکاران‌تان در حزب جمهوری اسلامی به گرد پای چنین زنان فهمیده‌ای می‌رسیدند که نماینده مجلس شورای اسلامی که خمینی «عصاره فضائل ملت» شان می‌نامید شدند؟ آیا آن‌ها عصاره‌ی فضائل ملت بودند؟ یکی یکی نام می‌برم، چهره، عقاید و اعمال‌شان را به یاد بیاورید. منیره گرجی، مریم بهروزی، گوهر الشریعه دستغیب، مرضیه حدیده‌چی دباغ، عاتقه رجایی، منیره نوبخت، اعظم طالقانی، نفیسه فیاض‌بخش، اختر درخشنده، پروین سلیحی، قدسیه سیدی علوی، مرضیه وحید دستجردی، سهیلا جلودارزاده، نیره اخوان بیطرف، الهه راستگو، فاطمه کروبوی، زهرا پیشگاهی‌فرد، و ... شما این افراد را از نزدیک می‌شناختید و یا هم‌دوره‌ای‌هایتان بودند

نمایندگان سال‌های اخیر مجلس را به یادتان می‌آورم که حتماً در مورد آن‌ها و «فضائل» شان شنیده‌اید. فاطمه آلبا، لاله افتخاری، زهره طیب‌زاده، ... الهام امین زاده، فاطمه آجرلو، رفعت بیات، عشرت شایق و

آیا ظلم در حق زنان ایرانی نیست که چنین «نادره»‌هایی با چنان هیبت‌هایی بر کرسی مجلس تکیه زنند و حقوق آنان را پایمال کنند؟ ملاحظه کنید زهره طیب‌زاده چگونه دروغ می‌گوید و به منظور پاپوش‌دوزی برای برادرتان مهدی در صحن مجلس مدعی می‌شود «آیا شش نفر بسیجی به دلیل مدیریت وی در جریان فتنه شهید شدند یا نه؟» البته او کمی از خر شیطان پایین آمده و تخفیف داده است چرا که قبلاً مدعی بودند ۲۰ بسیجی در جریان «فتنه» به «شهادت» رسیدند. اما هیچ‌یک از مدعیان حاضر نشدند نام آن‌ها را انتشار دهند. می‌دانم این اتهامات دروغ، زشت و ناپسند هستند و دل‌تان را به درد می‌آورد. اما پدربزرگ درست به همین شکل در صحن مجلس دروغ می‌گفت و برای مخالفان پاپوش می‌دوخت و ما در زندان می‌شنیدیم. این همان مجلسی است که از تریبون آن به مدیریت پدربزرگ هرچه می‌خواستند علیه مهندس بازرگان و دیگر منتقدین‌شان گفتند. حتی وقتی مهندس بازرگان و معین فر را مورد ضرب و شتم قرار دادند او اقدامی نکرد. یادتان هست وقتی مطهری به قتل رسید چگونه پدربزرگ در حضور خمینی و در حوزه‌ی علمیه قم مارکسیست‌ها را عامل آن معرفی کرد؟ او بعدها هیچ‌گاه عذرخواهی هم نکرد

یادم هست یک بار پدربزرگ در نماز جمعه از دوماه حبس انفرادی که در زمان شاه و در زیر بازجویی کشیده بود با چه آب و تابی تعریف می‌کرد و آن را در زمره‌ی جنایات شاه و ساواک قلمداد می‌کرد. آن موقع من ۶ ماه بود که در سلول انفرادی بودم و دوستانم ۹ ماه؛ بعضی‌ها تا بیش از سه سال هم در سلول انفرادی ماندند. نه برای بازجویی، بلکه به صورت تنبیهی و برای رو کم کنی! باور می‌کنید؟ اشتباه نشود من شما را مسئول اقدامات پدربزرگ نمی‌دانم و قصد ندارم به خاطر اعمال او شما را آن‌هم در زندان و زیر فشار به محاکمه بکشانم. ابتدا بلکه می‌خواهم با بازخوانی اعمال وی و نظام، چراغی فرا راه آینده‌ی شما بیافروزم

باز تکرار می‌کنم آیا اگر شما دختر هاشمی رفسنجانی نبودید می‌توانستید به مجلس پنجم راه یابید؟ مرور تاریخ کشورمان غیر از این می‌گوید. مریم گلزاده غفوری، دختر آیت‌الله گلزاده غفوری که اتفاقاً هم در انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی و هم انتخابات اولین دوره‌ی مجلس شورای ملی از پدر شما بیشتر رأی آورده بود راهی زندان شد و عاقبت در قتل‌عام ۶۷ همراه با همسرش علیرضا حاج‌صمدی جاودانه شد تا درد فراق یکدیگر را نداشته باشند. نگاهی به نامه‌های انتشار یافته‌ی «مریم گلی» که چشم و چراغ زندان بود بیان‌دازید تا به فاصله‌ی خود با او پی ببرید. تا معنای «احساسات رقیق و نازک دل» و «عشق و محبت» را تمام و کمال دریابید. مریم تنها نبود کاظم و صادق گلزاده غفوری هم به جای آن که همچون محسن و مهدی و یاسر سرمایه‌های ملی را چپاول کنند رنج شکنجه را تحمل کردند و قهرمانانه در مقابل جوخه‌ی اعدا می‌ایستادند

آیت‌الله گلزاده غفوری هم به جای تکیه زدن بر کرسی مجلس و ارتزاق از خون و سرمایه‌ی ملت، گوشه عزلت گرفت، خوشنام زیست و با سرفرازی جان داد و آه و نفرین ملتی را همراه خود نکرد. تفاوت خانواده‌ی گلزاده غفوری و هاشمی رفسنجانی را می‌بینید؟ با همه‌ی این احوال وزارت کشور پدربزرگ هم حق شما را پایمال کرد و آرای شما را با ناطق نوری که قرار بود رئیس مجلس پنجم هم باشد عوض کرد تا مبادا نماینده‌ی اول تهران شوید و رئیس مجلس از یک «زن» آرایش کمتر باشد که در جمهوری اسلامی تحقیری از این بزرگتر برای رئیس مجلس متصور نیست. آن‌ها «مصلحت‌نظام» را در این دیدند و شما به این ظلم تن دادید. همین مبنایی شد برای شورای نگهبان که به خود اجازه دهد تا در مجلس ششم آرای علیرضا رجایی را با غلامعلی حداد عادل پدر عروس خامنه‌ای عوض کند تا نم‌کرده‌ی رهبری و فرزندش بتواند به مجلس راه یابد. سکوت دوباره آن روز شما و دیگران باعث شد تا احمدی نژاد و مصطفی پورمحمدی به خود اجازه دهند برخلاف آرای به صندوق ریخته شده در انتخابات شورای شهر تهران نام پروین احمدی‌نژاد و خسرو دانشجو خواهر رئیس‌جمهور و برادر استاندار تهران را بیرون آورده و آن‌ها را به شورای شهر تهران بفرستند. سکوت دوباره بعدی باعث شد تا خامنه‌ای و سپاه پاسداران و احمدی نژاد و صادق محصولی به خود اجازه دهند تا در آرای ریاست جمهوری دهم دست برده و احمدی نژاد را برای یک دوره‌ی دیگر به مردم تحمیل کنند و برای تحقیر کروبوی آرای او را سیصد هزار رأی اعلام کنند تا دل ولی فقیه خنک شود. حال بگذار اکبر گنجی با وقاحت نان اپوزیسیون و جنبش سبز را بخورد و مدعی شود در نظام جمهوری اسلامی امکان تقلب آن‌هم به میزان بالا نیست

شما به درستی روی دغدغه‌های یک فعال سیاسی و اجتماعی دست گذاشته و تأکید کرده‌اید تا زمانی که به زندان نیامدی نگران هستی که به کجا می‌روی؟ آیا عمرت تلف خواهد شد و ممکن است رعایت چیزهایی را بکنی تا پایت به «

زندانی باز نشود. ولی وقتی آمدی و علی رغم بودن در قفس این همه تاثیر گرفتی نه تنها رنج زندان را به راحتی تحمل می‌کنی بلکه بعد از آزادی مصمم‌تر و محکم‌تر به راهت ادامه خواهی داد. چرا که زندان دیگر ترسی ندارد و حتی گاهی برای تجدید خاطرات و دیدن یاران روزهای سخت دلتنگ هستی

شاید بد نباشد همه کسانی که آرمانی دارند و هدفی و برای آن مبارزه می‌کنند برای مدت کوتاهی هم که شده به زندان بیایند، البته شاید آمدنتان را «بخوانید برنامه ریزی کنید ولی خروجتان از اینجا را خدا می‌داند»

خانم هاشمی در خلوت و تنهایی زندان به وجدان خود رجوع کنید آیا وقتی دسته دسته دختران مردم از خانه و مدرسه راهی زندان‌ها و جوخه‌های اعدام می‌شدند و شما کک‌تان نمی‌گزید فکرتان را می‌کردید روزی پای شما هم در نظامی که پدربزرگان پایه‌گذارش بوده به همان زندانی باز شود که تن و بدن آن‌ها در آن جا شرحه شرحه شد؟

تردید نکنید بهشتی هم وقتی دادگستری و عدلیه را از بین می‌برد تصور نمی‌کرد کاخ ظلمی که بنا می‌کند روزی فرزندش را نیز ببلعد و او را با دمپایی و دست بند و زنجیر به بیدادگاری براند که عکس او تزیین‌بخش آن است. خمینی هم وقتی برای تحکیم نظام‌اش وزارت اطلاعات را تأسیس می‌کرد به مخیله‌اش خطور نمی‌کرد که روزی همین دستگاه جهنمی که آیت‌الله منتظری بدتر از ساواک خوانده بودش جان فرزند و «یادگار»ش را بگیرد. احمد خمینی هم وقتی علیه آیت‌الله منتظری توطئه می‌کرد تصویری نداشت که تیغ برگلوی خود می‌گذارد. چنانچه وقتی کروی برای برکناری آیت‌الله منتظری زمینه‌سازی می‌کرد و موسوی فرمان پایین کشیدن عکس‌های ایشان را می‌داد و عبدالله نوری دیوار خانه‌شان را خراب می‌کرد تصور نمی‌کردند روزی خودشان به حبس و زندان می‌روند. چنانچه خامنه‌ای و دردانه‌اش مجتبی هم درکی از آنچه در انتظارشان هست ندارند و نمی‌دانند این کاخ ظلم چگونه بر سرشان آوار خواهد شد. شما بهتر از من می‌دانید بسیاری از «اصلاح‌طلب»هایی که امروز زندان را تجربه می‌کنند در کابوس‌هایشان هم تجربه‌ی زندان در جمهوری اسلامی را نمی‌دیدند چه برسد به دنیای واقعی. آن‌ها بنیانگذاران دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی و نیروهای سرکوبگر بودند

هیچ می‌دانید نیمه پنهان کیهان چگونه پدید آمد؟ خاطرات محمد حسن شایانفر از عناصر اطلاعات سپاه و بخش اجتماعی وزارت اطلاعات را بخوانید که در دهه‌ی ۶۰ به دعوت مجید انصاری همراه با حسین شریعتمداری به زندان‌های اوین و قزلحصار و گوهردشت آمدند. آن‌ها نوشته‌های توابعین و گفتگو با آن‌ها را جمع آوری کرده و برای چاپ به وزارت ارشاد می‌سپردند. فیض‌الله عرب سرخی، چهره‌ی امنیتی و مدیرکل حراست وزارت ارشاد در دهه شصت، که این روزها زندانی امنیتی است در آن دوران به این دو یک «یک پیشنهاد هیجان‌انگیز داد». «او به شریعتمداری و شایانفر پیشنهاد کرد که این نوشته‌ها را برای چاپ، به روزنامه کیهان بسپارند تا هم وقت‌شان برای کارهای اجرایی گرفته نشود و هم این دست‌نوشته‌های سرنوشت‌ساز، در اختیار مخاطبان گسترده‌تری، به وسعت سراسر ایران، قرار گیرد

<http://khabaronline.ir/detail/263845/politics/parties>

این گونه بود که به فرمان خامنه‌ای روزنامه‌ی کیهان در اختیار آنان قرار گرفت تا هرچه دل تنگ‌شان می‌خواهد در آن بنویسند و انتشار دهند. توجه کنید امروز چگونه همین عرب‌سرخی‌ها از کیهان می‌نالند؟ باور کنید «عبرت» روزگار را اگر می‌خواهید عاقبت بخیر شوید پوسته شکنی کنید. گفته‌های ارادل و اوباشی در حد سعید قاسمی که می‌گفتند اگر شما یک روز در زندان ماندید ریش‌شان را خواهند تراشید شما را فریب ندهد که حقانیت خانواده‌تان را نتیجه بگیرید

سعی نکنید در این میان به خود و خانواده‌تان اعتبار بدهید که دیدید برخلاف انتظاراتان و برخلاف آنچه در مورد خانواده‌ی رفسنجانی تبلیغ می‌کردید ما هم به زندان رفتیم

وقتی از زندان بیرون رفتید به نوار مکالمه‌ی نیک‌آهنگ کوثر و برادران مهدی گوش کنید. به تن صدای او، به شیوه‌ی گفتار او توجه کنید چقدر با سعید تاجیک فرق دارد؟ آیا مهدی و امثال او نخبگان جامعه‌ی ما هستند؟

خانم هاشمی قدر زمینی را که بر آن قدم می‌گذارید بدانید، قدر هوایی را در آن تنفس می‌کنید بدانید، در آن هوا مریم گلزاده غفوری تنفس کرده است، بر آن زمین فروزان عیدی قدم گذاشته است، در آن مکان پاهای مادر معصومه شادمانی در زیر کابل له و لورده شده و درست در نزدیکی شما بر روی برانکارده به رگبار مسلسل بسته شده است. در آن نزدیکی دخترکانی که نامشان را هم نمی‌دانستند به جوخه‌ی آتش سپرده شدند. یادتان باشد شما در سلول‌هایی زندگی می‌کنید که نیلوفر تشبیه با ۱۶ سال سن می‌گفت مرگ برای من خیلی زود است و بیرحمانه به رگبار بسته شد

راستش اگر من «آرمانی» برای خود قائل بودم، و به چنین اهداف بلندی که شما برای خود ترسیم می‌کنید می‌اندیشیدم قبل از هر چیز از خانه‌ی خودم شروع می‌کردم و بر پدرم و برادرانم می‌شوریدم و آن‌ها را رسوای عام و خاص می‌کردم خانم هاشمی شما نوشته‌اید «زندانی دیگر ترسی ندارد»، چه خوب که چنین احساسی دارید. اما توجه داشته باشید شما مزه‌ی شکنجه را نچشیده‌اید، شما هنوز نمی‌دانید کابل چیست، شلاق بر گوشت از هم دریده شده چه سوزش جانکاهی دارد، انگشت‌های پریده در اثر ضربات کابل چه زجری را به انسان تحمیل می‌کنند. شما دست‌بند قبانی را تجربه نکرده‌اید، درکی از آویزان شدن ندارید، رنج و مشقت روزهای متوالی سرپا ایستاده بدون خواب را از سر نگذرانده‌اید. شما را هنوز توپ فوتبال نکرده‌اند. فکر می‌کنید جوجه کباب یک نوع غذاست زندان در نظام اسلامی که فقط حبس کشیدن نیست. شما نوع خوب آن را تجربه کرده‌اید. باور کنید دوستان زیادی داشتم وقتی به آن‌ها پیشنهاد فعالیت دوباره را می‌دادم، وقتی به آن‌ها پیشنهاد خروج غیرقانونی از کشور را می‌دادم با صمیم قلب می‌پذیرفتند اما به یک شرط. به شرط آن که یک اسلحه یا قرص سیانور در اختیارشان بگذارم که در لحظه‌ی دستگیری از آن برای کشتن خودشان استفاده کنند. آن‌ها می‌گفتند دیگر تحمل شکنجه و بازجویی مجدد را نداریم. آنها از شکستن می‌ترسیدند

خانم هاشمی این گونه بود که «زندانی ترس داشت». خانم هاشمی شما خیرخواهانه نوشته‌اید: «شاید بد نباشد همه کسانی که آرمانی دارند و هدفی و برای آن مبارزه می‌کنند برای مدت کوتاهی هم که شده به زندان بیایند»، اما لاجوردی در سال ۶۰ شریرانه می‌گفت: «ای کاش می‌شد همه‌ی مردم ایران را برای مدتی به دانشگاه اوین آورد» او می‌خواست به ضرب زور و شکنجه و رعب و وحشت همه را «تواب» کند

خانم هاشمی شما نیکخواهانه از «دلنتگ شدن» برای «تجدید خاطرات و دیدن یاران روزهای سخت» نوشته‌اید. من احساس شما را درک می‌کنم چون سی و یک سال است که «دلنتگ» «یارانم» هستم. هنوز با «خاطرات» آن‌ها زندگی می‌کنم. ۲۴ سال است که از «راهرو مرگ» بیرون نیامده‌ام. هنوز با آن‌ها در راهرو مرگ زندگی می‌کنم. نزدیک به ۱۹ سال است که نتوانسته‌ام برای «تجدید خاطره» با آن‌ها به بهشت زهرا و خاوران بروم. شما بگویید وقتی «دلنتگ یاران روزهای سختم» شدم چه کنم؟ شما مرا راهنمایی کنید برای تجدید خاطره با آن‌ها به کجا پناه برم؟ در آینه نگاه می‌کنم موهایم سپید شده است، پسر بزرگ شده است، آن‌ها می‌توانستند جای من باشند اما امروز زیر خروارها خاک سرد و سیاه خفته‌اند. جواب پدرها و مادرها، جواب همسران و فرزندان‌شان را چه کسی می‌دهد؟ متأسفم شما را بهانه کرده‌ام تا از درد نسلی بگویم که پرپر شد و این روزها کمتر از آن‌ها و قهرمانی‌هایشان گفته می‌شود و من مجبورم به جای همه‌ی آن‌ها و به جای صدایی که خاموش شد فریاد کنم.

نسلی که تا سر حد امکان رنج کشید، مقاومت کرد، قهرمانی آفرید، پرپر شد اما جایزه‌ای نصیب‌اش نشد که هیچ نامی هم از آن‌ها برده نمی‌شود. کتمان نمی‌کنم برای من همه چیز بهانه است تا درد هم‌نسلانم را فریاد کنم. آن‌ها هیچ‌گاه از راهروهای مرگ بیرون نیامدند. وظیفه‌ی من است که فریادشان را پژواک دهم. می‌بخشید نامه‌ام طولانی شد، چرا که درد این نسل به اندازه شب سیاهی که بر کشورمان سایه افکنده طولانی است، امیدوارم شما و همه‌ی آن‌هایی که این نامه را می‌خوانید احساس مرا درک کنید.

ایرج مصداقی ۲۱ دسامبر ۲۰۱۲

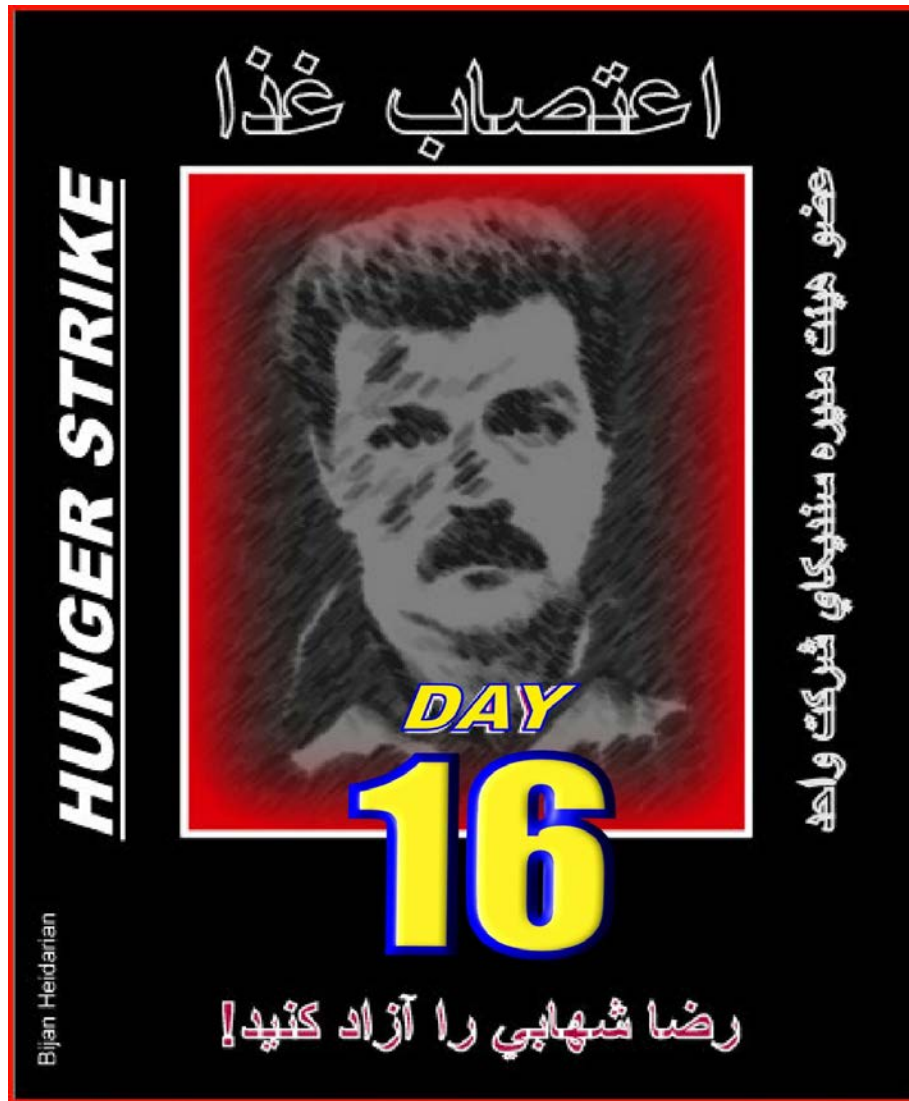
www.iraimesdaghi.com

iraimesdaghi@gmail.com

منبع: پژواک ایران

شانزدهمین روز اعتصاب غذای رضا شهبانی در زندان جمهوری اسلامی

کارگران زندانی را دریابیم!



(نددل) نارای مدرم مبارزات اب یگتسبمه یاروش هینایب

[\(نددل\) نارای مدرم تازابم اب یگتسبمه یاروش](#)

«می‌ده ناشود هب راب مده ام»

"ج‌شوی امین"

(نددل) شورای همبستگی با مبارزات مردم ایران

مینزه و اه‌ین‌اشف ناج مغر هب مک ارچ بتسا مدوشگ زونه ات مطورشم بالقنا زا نارای نامدرم ی‌ه‌نایوج تل‌ادع و نه‌اواوخ ی‌دازآ تازرابم ی‌مدنورپ دن‌ا‌هار رد زونه مدرم و تس‌ا‌مدش بوکرس تازرابم نی‌ان‌نوگان‌وگ ی‌اه‌گن‌رین و اه‌مان‌اب، ام‌فازگ ی‌اه

ی‌اه‌ی‌دازآ ع‌فادم دارفا امامت دن‌اوتب مک ی‌نامزاس و بزح، تل‌ود چه‌هب متس‌باوان و ری‌گارف، فطع‌نم ی‌نی‌پمک، هزرابم خیرات زا عطقم نی‌ا‌رد رسمیت شناختن اختلاف نظر‌ها، بخواد و ترین راهکار درمان مشترک برای درد مشترک است. شورایی که، در عین بهی‌فردی و اجتماعی را سامان دهد، مناسب س‌اس‌ا‌ردش‌ی‌اه‌جام‌هب ندی‌سر‌هار رد رشوم ی‌مزخواه و عدالت جو را بر محور عام‌ترین اشتراکات شان گرد آورد و برای دامنه و تداوم مبارزاتین افراد آزادی‌بتواند بیش دن‌ک‌ش‌الت ی‌مومع ی‌مرتسگ

اسلامی تعارض ماهوی دارند و بنا بر تجربه، آزادی‌ها و حقوق دمکراتیک بنیادین و تجزیه‌ناپذیری که آماج‌های این کمپین هستند با موجودیت و تداوم حاکمیت جمهوری دن‌ای‌بای‌تسد و ق‌ق‌حت‌ل‌باق، ی‌لی‌وانت و ری‌س‌فت و حال‌ص‌تنها با نابودی این رژیم، بی‌هیچ‌حک‌و‌ا

کارزاری است در دفاع از آزادی و حقوق پایه‌ی انسانی و خواست‌های ترقی‌خواهانه‌ی همه‌ی جنبش‌های اجتماعی در ایران؛ شورای همبستگی با مبارزات مردم ایران:
دنام یم هاوخ یدازا و فیورش یاه ناسنا ی متحقق آماج های زیر، چشم به راه یاری و هم‌کاری هم‌راک رد و

؛مدرم ی هلیسو مبر یغی لباقریغ و یباحتناریغ، کیژولویدی، یشوروم، ینیدی تموکح هنوگ ره یفن -

؛عمراج روما هرادا رد مدرم دارفا ی همه ربارب و دازا تکراشم و یأرقح -

؛کلسم و بهذم، تیلیم، تیقوق، یسنج شیارگ، تیسنج زالق تسیم، نادنورهش ی همه قوقح لمک یربارب -

؛باصتعا و عمجت، بنزحت، لکشت، ملق، نایب، هشیدنای دازا لمج زا، انشتسا و رصح یب یسایس یاه یدازا -

جدایی کامل دین از دولت و نظام آموزش عمومی، و الغای دین رسمی و زبان رسمی؛ -

؛ششوپ یدازا و، یعامتج حقوق برابر زنان و مردان در همه‌ی وجوه زندگی ا -

؛اه مصرع ی همه رد ناریا نکاس یاه تیلیم و اه موق ی همه ربارب قوقح نتخاننش تیپسر مبر -

؛یراکیب ی همیب و راک، شزومآ، تشادهب، نکسم، شاعم لمج زا، تسا ربارب یدنورهش ی همزال مک یسایس یعامتجا قوقح نیمات -

؛یسایس نادنز و غلو یبتدیقع و یسایس نایاندنز ی همه طرش و دیق یب و یروف یدازا -

؛ناونعره اب هچنکش عون ره تیعونمم و مادعا تازاجم وغل -

؛نانآ تشونرس نییعت رد یجراخ یاه تلود ی هلخادم هنوگره اب تفلاخم و ناریا مدرم تیپمکاح قح زا عافد -

.بآ و اوه یگدولآ، عتارم و اه لگنج ی هدرتسگ بیبرخت زا یریگولج و تسیزی طیحم زا تظافح -

<http://www.facebook.com/groups/216223031822451/doc/219048441539910/>

<http://www.facebook.com/groups/216223031822451/>

[نیدنل\(ناریا مدرم تازایم اب یگتسبمه یاروش](#)

<http://www.youtube.com/watch?v=ksv6k4jMR6E>

اه هنحص نیرت یندنم دایب

ناریا نامرهق مدرم شورخ زا

دشک یم ریوصت مبر ار مدرم تردق و میژر فعض هاتوک پیلک نی

تسا ام داحتا ورگ رد ام یزوریپ

دوشیم یمطاف رتکد ای قدصم دمحم رتکد نارود مبر طوبرم مک یخیرات یاهتسپ و اه هتشنون مک ناتسود هجوت لباق
نیمدآ مبر هنافساتم و هدش نایناریا زا یهورگ یتجاران ثعاب دننکیم داقاتنا هاش ای کولهپ نادناخ مبر یفرط زا و
یا هنیکی کدرف ای رودزم و نئاخ الثم، مرنکیم بیذکت المراک نم و درادن تحص اعقاو مک دنهدیم کیاهبقل هحفص
هریغ و مرتسه

هعلاطم مک مرنکیم شهاوخ ناتسود زا و درادن یطبر ترفن و هنیکی مبر الصا دوشیم هتشنون هحفص رد مک یبلاطم
ار یخیرات تاملک مک دننک یعس دوشیم ناشتی نابصع ثعاب و دننکیم هعلاطم و درادن تقاطرگا یلو، دننکن
دوشن ناتسود یتجاران ثعاب ات دنهد ریغ ددج مبر یمردق یاهمان زا هدافتسا کاجب الثم دنهد ریغ

هیقف تیالو=یهاشداپ مرتسیس

هیقف یلو=هاشداپ

نیملسم یلو ای نامز ماما بیان=رهمایرآ هاشنهاش

هدازاقآ=هدازهاش

همامع=جات

تمرا=تلم

تینانج نی کی ریش زین ندمتم حالطصاب ی اهتلود و لمل نامزاس، تساراک تینانج میژر کی لیئارسا ادن!

اب ار نآ هزغ هب لیئارسا تسیشاف شت ترا ریخا هئایش جو هلمج هژیوب، ینونک طیارش هب هجوت اب یلو هدش هتشنون شیپ اه لاس ری ز هلاقم
یبیلک رباج ---- مینک یم رشتنم هرابود ریغت یکندا

رژیم صهیونیستی حاکم بر اسرائیل، به کشتار فلسطینی ها و تجاوز به کشورهای منطقه ادامه می دهد دنیای عجیبی است، انسان ها و کشورهای مدعی تمدن و دموکراسی در جهان بی تفاوت نظاره گر نسل کشی فلسطینی ها و اعراب توسط رژیم نژاد پرست اسرائیل در منطقه هستند*. لحظه ای نمی گذرد که خبر از بمباران، ترور، دستگیری، تخریب خانه و کاشانه فلسطینی ها، تجاوز به خاک کشورهای همسایه توسط ارتش اشغال گر اسرائیل و جنایت علیه بشریت در ابعاد غیر قابل تصویری، نرسد. سازمان ملل و سازمان های حقوقی و اجتماعی در مقابل فجایعی که در منطقه می گذرد سکوت کامل اختیار کرده اند و باین ترتیب آشکارا سرسپردگی خود را به صهیونیسم و جنایت کاران امریکایی نشان داده اند. از نظر مراجع بین المللی حقوق بشر، فلسطینی و عرب هم ارزش با یک اسرائیلی، امریکایی، اروپایی و ... نیست تا در مقابل پایمال شدن حقوقشان از آن ها به دفاع برخیزند. اروپای باصطلاح دموکراتیک، فلسطینی های از خانه رانده و سرکوب شده را مقصر می خواند و سران کشورهای عرب در زد و بند با اسرائیل به هر خفتی تن می دهند. در یک کلام، بورژوازی عرب و فلسطینی در خدمت به اربابان امپریالیست خود از هیچ توطئه ای علیه زحمت کشان فلسطین رویگردان نیست و این زحمت کشان ستم کشیده و تحقیر شده فلسطین و عرب هستند که آماج یورش های فاشیستی دولت اسرائیل و در واقع امپریالیسم امریکا قرار دارند. می گویند اسرائیل برای مبارزه با تروریسم است که منطقه را به آتش کشیده و برای آزادی سربازان به گروگان گرفته شده ی خود توسط بنیادگرایان اسلامی است که از هوا و زمین مردم بی دفاع را به خاک و خون کشانده است. ولی کیست که نداند که برای اولین بار این صهیونیست های بنیاد گرای یهودی بودند که برای تسخیر "ارض موعود" ترور را به فلسطین صادر کردند و با بیرون راندن فلسطینی ها از خانه و کاشانه خود و با حمایت کشورهای امپریالیستی، در سال 1947، این سرزمین را اشغال و دولت نژاد پرست اسرائیل را بطور مصنوعی ایجاد کردند. از آن پس نیز یک رژیم نظامی که مورد حمایت و تایید کامل قدرت های امپریالیستی است بر جان و مال مردم منطقه حاکم گردید. این رژیم به بهانه های مختلف سرزمین های لبنان، سوریه و مصر را اشغال نظامی کرده و خودسرانه هر گاه احساس خطر نموده، منطقه را به آتش کشیده است. هنوز کشتار، دیر یاسین و صبرا و شتیلا توسط ارتش اشغالگر اسرائیل به فرماندهی آریل شارون، نخست وزیر سابق اسرائیل از خاطره ها نرفته است.

واقعیت این است که اسرائیل به عنوان یک کشور مذهبی بنیاد گرا با ترور و اشغال نظامی سرزمین فلسطین و بیرون راندن ساکنان اصلی آن، یک حکومت نظامی- مذهبی و ایدئولوژیک هم سنخ جمهوری اسلامی، در منطقه است که بطور منظم و مستمر به نقض اصول و موازین حقوق بشر، قراردادهای بین المللی، قطعنامه های سازمان ملل می پردازد. تروریسم دولتی شیوه اصلی دولت اسرائیل در برخورد به مردم زحمت کش فلسطین است. از این رو مشکل اصلی منطقه وجود دولت آپارتاید مذهبی اسرائیل است. در کنار اسرائیل، دولت های مرتجع عرب عوامل دیگری در تشدید فشار به زحمت کشان فلسطینی هستند. این دولت ها، که هر کدام به نحوی به قدرت های امپریالیستی وابسته اند، هیچ گاه مایل به آزادی خلق فلسطین از یوغ صهیونیسم نبوده اند. طبعاً رژیم جمهوری اسلامی که علیرغم ادعاهای پوچ و شعارهای توخالی علیه اسرائیل که اغلب مضامینی فاشیستی به خود می گیرد، نقش مهمی در بسط و توسعه خرافات مذهبی در میان توده های زحمت کش فلسطین بازی می کند و باین ترتیب زنجیرهای ضخیمی بر دست و پای آن ها می بندد تا نتوانند از نظام سرکوبگر سرمایه داری خود را رها سازند.

با این همه، نباید از نظر دور داشت که رشد و گسترش جریان‌های ارتجاعی اسلامی در لبنان و فلسطین و تبدیل آن‌ها به نیروی "آلترناتیو" نتیجه و محصول سیاست و عملکرد ضد مردمی دولت اسرائیل است که همه راه‌ها جز خودکشی را بر مردم فلسطین بسته است. فساد و سرسپردگی سردمداران الفتح و سایر جریان‌های وابسته به بورژوازی فلسطین و عرب نیز تأثیر قاطعی در روی آوردن توده‌های محروم به سوی اسلام داشته است. شدت و حدت درگیری میان دو جریان مرتجع، یکی در حاکمیت صهیونیستی و دیگری در جنبش مردم فلسطین، در مجموع چنان جوی ایجاد کرده است که ابتکار عمل سیاسی از دست نیروهای مترقی و انقلابی در فلسطین و اسرائیل گرفته شده است. اینک شرایط در فلسطین به گونه‌ای است که دولت تروریست اسرائیل بدون وجود جریان‌های بنیادگرای اسلامی قابل تصور نیست و همین وضعیت برای جریان‌های اسلامی نیز صادق است، آن‌ها بدون ترور و سرکوب فاشیستی اسرائیل محلی از اعراب ندارند. با این وجود، تکامل مبارزه طبقاتی در منطقه این مرزهای مخدوش شده را بهم خواهد ریخت و در اسرائیل و میان فلسطینی‌ها جریان‌های واقعی مدافع آزادی را به صحنه خواهد آورد. باین ترتیب، با وجود صهیونیسم، اسلام و دولت‌های مرتجع عرب هیچ راه حلی برای خروج از بن بست‌ها و شرایط نابسامان کنونی در فلسطین و منطقه وجود ندارد. تنها راه پیوند مبارزاتی میان کارگران و زحمت‌کشان فلسطینی با توده‌های زحمت‌کش در کشورهای عرب و اسرائیل است. زحمت‌کشان عرب، اسرائیلی و فلسطینی بر خلاف بورژوازی این کشورها، منافعی در ادامه جنگ و خون‌ریزی ندارند و همانطور که پیش از اشغال فلسطین توسط صهیونیست‌ها، یهودی، عرب و فلسطینی در کنار یکدیگر می‌زیسته‌اند، می‌توانند خود سرنوشت خویش را بدون ارتجاع عرب، فلسطینی و اسرائیلی رقم زنند. این تنها آلترناتیوی است که می‌تواند جنبش واقعی توده‌های عرب، فلسطینی و اسرائیلی را در جهت رها شدن از سلطه رژیم‌های سرسپرده و دیکتاتوری که عامل اصلی اوضاع نا‌بسامان کنونی در منطقه هستند، هدایت کند.

Djaber_ka@yahoo.ca

<http://www.djaber-ka-parvaneh-gh.com/>

(*) اخیراً خانم لیلا شهید نماینده دولت فلسطین در اتحادیه اروپا طی مصاحبه‌ای که در روز یکشنبه 19 نوامبر با رادیو تلویزیون بلژیک (لینک مصاحبه در زیر ملاحظه می‌کنید) انجام داده است، صریحاً اعتراف می‌کند که: "پس از دست کشیدن از مبارزه مسلحانه و توصل به یک استراتژی مسالمت‌آمیز گفتگو، مطلقاً چیزی برای مردم فلسطین ببار نیامده است. جامعه جهانی بدون هیچ مجازاتی به اسرائیل اجازه می‌دهد تا به کلونیزاسیون و سرکوب یک ملت ادامه دهد."

پس از 20 سال "مذاکره" و تأیید دولت فاشیست اسرائیل اینک نمایندگان بورژوازی فلسطین پی برده‌اند؟! که: "اگر بخواهیم صادق باشیم باید بگوییم که شکست خورده‌ایم. راه حلی که توسط نخست‌وزیر محمود عباس و یاسر عرفات قبلاً از مردن توصیه شد، اینک 20 سال است که ما در باره باصطلاح راه حل اشغال نظامی سرزمین‌هایمان در 45 سال پیش مذاکره می‌کنیم. چه کرده‌ایم؟ ما حتا موفق نشدیم ارتش اسرائیل را نه از غزه، نه از کرانه‌های غربی رود اردن و نه از شرق اورشلیم خارج کنیم. بنا بر این واقع بین باشیم: جامعه بین‌المللی هم در شکست ما مسئول است زیرا واضح است که تناسب نیرو کاملاً بسود اسرائیل است."

با این همه کماکان به سیاست همکاری با رژیم جنایت‌کار اسرائیل ادامه می‌دهند. راه دیگری برای بورژوازی فلسطین وجود ندارد، راه‌های دیگر را 20 سال پیش یاسر عرفات و دیگر نمایندگان بورژوازی فلسطین به کمک امریکا و قدرت‌های امپریالیستی دیگر، به روی جنبش‌رهایی بخش خلق فلسطین بسته‌اند.

http://www.rtbf.be/info/monde/detail_violences-a-gaza-entretien-exclusif-avec-leila-shahid?id=7876355

کاملاً بسود اسرائیل رو و نه از شرق اورشلیم خارج کنیم. بنا بر این واقع بین باشیم : جامعه بین المللی هم در شکست ما مسئول است زیرا واضح است که تناسب نژادین "بتسا

با این همه کماکان به سیاست همکاری با رژیم جنایت کار اسرائیل ادامه می دهند. راه دیگری برای بورژوازی فلسطین وجود ندارد، راههای دیگر را 20 سال پیش یاسر عرفات و دیگر نمایندگان بورژوازی فلسطین به کمک امریکا و قدرت های امپریالیستی دیگر، به روی جنبش رهایی بخش خلق فلسطین بسته اند.

http://www.rtbf.be/info/monde/detail_violences-a-gaza-entretien-exclusif-avec-leila-shahid?id=7876355

Weitere Artikel in dieser Kategorie

[30.12.2012 17:48](#) اقفـر شـاب داش

[26.12.2012 11:56](#) شـخـب یـیـامـر زادنـا مـشـچ زـا یـهـاو خـداد شـبـنـج

[25.12.2012 21:15](#) شـخـب یـیـامـر زادنـا مـشـچ زـا یـهـاو خـداد شـبـنـج

[23.12.2012 15:35](#) ...نـایـنـابـرق و لـابـولـگ جـهان ایـژورپ تـسـایـس ،لـانـوبـیرت نـاریـا

[17.12.2012 17:05](#) ...نـاریـا یـتـالیـلـکـشـت یـسـایـس راتـخـاس یـسـررب مـتـشـون نـومـاریـپ یـحـیـضـوت

[17.12.2012 17:03](#) ... فـادـه و لـانـوبـیرت نـاریـا یـتـالیـلـکـشـت و یـسـایـس راتـخـاس یـسـررب

[13.12.2012 00:21](#) «لـانـوبـیرت نـاریـا» هـاگـداد هـرابـرد

[29.11.2012 01:36](#) !هـ شـزرا بـیرخـت ،تـیـصـخـش رورـت

[26.11.2012 12:30](#) اـمـنـک یـم فـارت عـا نـم

[21.11.2012 13:16](#) ؟تـیـعـضـو مـادک رـد یـسـارکـومـد

[21.11.2012 12:15](#) ...نـج نـیـا هـزغ رـد لـیـئـارس ا گـنـج دـروم رـد یـکـسـمـاچ مـاون» یـهـیـنـایـب

[13.11.2012 21:01](#) از مـیـارزات پـناهـجویان مـتـحصن در چادرهای اعتراضی در هلند

[11.11.2012 23:32](#) با تمام توان از خواسته به حق پناهجویان حمایت کنیم

[11.11.2012 22:32](#) با تمام توان از خواسته به حق پناهجویان حمایت کنیم

[03.11.2012 22:56](#) ؟اـپـورا زـا جـورخ :نـانـوی

[<- Zurück zu:](#)

[http://www.dialogt.net/index.php?id=48&tx_ttnews\[tt_news\]=212&cHash=f2815c066e8f03ad0750741a0f7b9391](http://www.dialogt.net/index.php?id=48&tx_ttnews[tt_news]=212&cHash=f2815c066e8f03ad0750741a0f7b9391)

[http://www.dialogt.net/index.php?id=48&tx_ttnews\[tt_news\]=212&cHash=f2815c066e8f03ad0750741a0f7b9391](http://www.dialogt.net/index.php?id=48&tx_ttnews[tt_news]=212&cHash=f2815c066e8f03ad0750741a0f7b9391)

[http://www.dialogt.net/index.php?id=48&tx_ttnews\[tt_news\]=212&cHash=f2815c066e8f03ad0750741a0f7b9391](http://www.dialogt.net/index.php?id=48&tx_ttnews[tt_news]=212&cHash=f2815c066e8f03ad0750741a0f7b9391)

لیسا کریستین: عکس هایی که شهادت به برده داری مدرن میدهند

زا یندشن شوومارف و ابیز ریواصت و ا.دنک دنتسم نردم یراد مدرب تخس وریذپان لمحت تیحق او ات دومن رفس ناهج م متشذنگ لاس ودرد نی تسیرک اسیل نشور ار ناهج رسارس رد هدش مدین اشک یگدرب مب ناهج نویلیم ۲۷ تی عقوم ات دراذگیم کارتشا مب ار لاپن رد یا مقبط رج آنالامح ،وگنک رد نایچ ندعم TEDxMaui رد هدش یرادربملیف رد)دیامن

چگونه حکومت اسلامی در زمان شاه بنیان نهاده شد؟

<http://www.youtube.com/watch?v=mLEf--ZhALQ>

 YouTube - Videos from this email

<https://www.facebook.com/photo.php?fbid=421090324600686&set=a.173479146028473.38001.132033426839712&type=1&theater>

آیا این چیزی جز فروختن کشور است؟

خبرگزاری رویترز، خبر وحشتناکی را منتشر کرده است. خبر می‌گوید، پس از آن‌که با تحریم‌های اتحادیه اروپایی، خرید نفت از ایران به نیم کاهش پیدا کرده است، مجلس ایران قانونی تصویب کرده، که طی آن، بخش خصوصی می‌تواند وارد بازار نفت شود، و اکنون، شرکت‌های خصوصی گمنام، برای فروش نفت خام ایران، با دلالان اروپایی نفت تماس می‌گیرند، و با ارائه تخفیف‌های نامعقول، ثروت ملی‌مان را برای فروش پیشنهاد می‌کنند.

نام رویترز آشناست؛ بنیانگذار این خبرگزاری — پل ژولیوس رویترز — پسر همان کسی است، که امتیازنامه‌ی ننگین رویترز را با ناصرالدین قاجار امضا کرد. به‌موجب این امتیازنامه، ساختن هرگونه راه و راه‌آهن و سد، از دریای مازندران تا خلیج فارس، بهره‌برداری از همه‌ی معادن ایران (به‌جز طلا و نقره)، ایجاد مجاری آبی و قنات و کانال برای کشتیرانی یا کشاورزی، ایجاد بانک و هرگونه کمپانی صنعتی در سراسر ایران، حق انحصار کارهای عام‌المنفعه، استفاده و بهره‌برداری از جنگل‌ها برای مدت هفتاد سال، و استفاده از گمرک‌های ایران به‌مدت بیست‌وپنج سال، در ازای پرداخت شش‌میلیون لیره‌ی انگلیسی و سود ۵ درصد، در اختیار بارون ژولیوس دو رویترز قرار گرفت.

ناصرالدین، که قرار بود امین مردم برای نگهداری از ثروت‌های‌شان باشد، جوری امانت‌داری‌اش را نشان داد، که حتی صدای خود انگلیسی‌ها هم درآمد؛ لرد کرزن — دیپلمات انگلیسی — درباره‌ی این امتیازنامه گفته بود: «این امتیاز، بخشیدن یک پارچه‌ی تمامی منابع صنعتی یک کشور است، که همانند آن تا به امروز در هیچ مستعمره‌ای داده نشده است». ناصرالدین آن‌قدر حیا داشت، که اگر به همه‌ی دارایی مملکت چوب حراج بزند، معادن طلا و نقره را نگه دارد.

مسئولان امروز ایران، آن‌قدر بی‌حیا شده‌اند، که به باارزش‌ترین دارایی‌مان — نفت — چوب حراج بزنند، بلکه با پول آن، بتوانند مدتی از زیر بار فشارهای فزاینده‌ای، که چیزی جز بی‌خردی و بی‌تدبیری خودشان آن را ایجاد نکرده، خلاص شوند، و بقای خود را برای اندکی بیش‌تر تضمین کنند. چه‌کسی به دولت و مسئولان اجازه داده تا با ثروت ملی‌مان چنین کاری کنند؟

همین چند روز پیش بود که اخبار معامله نفت در مقابل غذا را شنیدیم. این چه دیپلماسی و سیاست خارجه است که باعث شده آنقدر در عزلت قرار بگیریم که حتی نتوانیم با کشورهای اطرفمان معامله مالی کنیم و مجبور باشیم برای واردات غذا در مقابل آن نفتمان را بدهیم.

این چه مدیریت بر کشور است که صنعت و تولید کشور را زمینگیر کرده و مردم را برای تامین مایحتاج خود دچار مشکل کرده است.

چند روز قبل تر بود که اخباری منتشر شدند مبنی بر اجاره زمین های کشاورزی ایران به قطری ها.

<http://www.kaleme.com/05/05/1391/klm-107400/>

تسا ی ژولوی دی نیرت ی اچ ترا مس ی لانوی س ان ←
اسبب ندعم ی هت خابن اج نارگراک هب زوی ن سراف ی تموک ح تی اس نی هوت

زاوآن ریما تس ددب 27 رجم اس د رد هدش رش تنم

فعضتسم و بتلادع مدعی نتان ایرج نی ا تحاقو ،تس ایوگ هک هچنآ .تسا هدش هتشدرب «زوین سراف» یتموکح تیس زا ریز یهراونوتراک حکومت نتان ایرج رب مکاح حور پلشتی دیناوتیم نوتراک نی ا رد امش .دشابیم ،لاربی لوین دوجو بن ات بورژوازی یم اح یعاجت ترا عقاو رد و یی ارگ

یراده یامرس عفانم چاکه نیس عفانم اچک ات و دنیایرگراک ضدّ دح هچ ات هک دینیبب ار ناریا یزاوژروب

و ،اضما دیفس یاهدادرارق اب و ،«راک رس ایب مه اندرف و ریمن و روخب» یه ای هام مزیتسد اب و یراک تخس طیارش اب ،نداعم رد ار نارگراک نارگراک ماب ار نا تیلوئسم ،مامت تحاقو اب ،یاهداح عوقو تروص رد و دن تسرفیم راک رس رب ،ینمی ا نتان اکما هیهت و نداعم زی هجت نودب ،دوش هدافتسا مه ینمی ا هالک نیمز رد دینک ضرف .تسا مدرکن تیاعر ار ینمی ا لوصا و هتشدانگن رس رب ینمی ا هالک مک دنهدیم تدوع رد یظافح تسبراد داچ ای مهم .تشداد دن اوت یلصاح هچ ،دوشیم رجفنم زاگ زا یمیطع مچح یتقو ای و دوشیم راوا گنس و کاخ نت نارازه یتقو نامه ای و امرفراک یارب طیارش نی ا مک ،طیحم یاوه هیهت یارب تسا دنمتردق یاهشکاوه و بسانم یکی ناکم تازی هجت زا هدافتسا ،هنالاد نورد نی ا .دوشیم ای هم ندوب رب نیزه لیلد ماب ،دوشیم رولبتتم ای «زوین سراف» یاهدن نامه رد شایس ایس یرجم و گولویدی هک راده یامرس هدافتسا ینمی ا هالک زا مک ار لیئارزع دینک تقد .دوشیم زاربا یتموکح یوس زا ناریا نارگراک داچ اب مک تس یراکش نیهت ،نوتراک هالک ماب بج عتم یکی مک دراد رس ود ،رگراک حور .دربیم ناشکن اشک دوخ اب دراد ،هتفرگ ار هالک نودب متعجب رگراک حور دست و مدرک .تسا متفرگاج ،یگنس یور رب هک شدوخ ینمی ا هالک ماب ترسح اب و بج عتم یرگی و درگنیم لیئارزع ینمی ا

شتلود و راده یامرس سر ود دوجوم هیقی ات دهاکیمورف ینمی ا لوصا تیاعر مدع ماب ،غورد ماب ار یراده یامرس تواسق ،یزاوژروب دنمرنه گولویدی نی ا زا لوصاح مک دوخ نی مطمئن یه دنی ا ماب ییوس زا و درگنیم یرگراک شبنج یهتفرگن اج یه فعالیت ماب تشحو اب اهزور نی ا مک ،دنک امر ار اب ار هن آ ،تس ینومک و یرگراک شبنج یریگچوا اب دن اوتیم هک خیرات یهتشرف تسد زا ار هیقی مک ده اوخیم و ،درگنیم ،تس اهشبنج یم متجلی منوگنی ا هک تسا ندوب یناکم و ینامز یاههزوح یهمه رد ،شتلود و یزاوژروب یهقبط هاگادوخان نی ا .دن امر ب ،دنک هچاوم یعامتجا بالقنا دوش

[About these ads](#)

<http://nowawaz17.wordpress.com/2012/12/27/%D8%AA%D9%88%D9%87%DB%8C%D9%86-%D8%B3%D8%A7%DB%8C%D8%AA-%D8%AD%DA%A9%D9%88%D9%85%D8%AA%DB%8C-%D9%81%D8%A7%D8%B1%D8%B3-%D9%86%DB%8C%D9%88%D8%B2-%D8%A8%D9%87-%DA%A9%D8%A7%D8%B1%DA%AF%D8%B1%D8%A7%D9%86/>



Cartoon : Mohammad Kargar

FARS NEWS AGENCY





میزی خرب ینادنز نارگراک زا تیامح هب - اهداهن 32 پی‌لک

by Nahadhayhambastegi Kargari

روشک جراح - ناریا نارگراک اب یگتسبمه یاهدان

Solidarity Committees with the Iranian Workers' Movement-Abroad

https://www.youtube.com/watch?feature=player_embedded&v=RxAeuBfon6E

رگراک هقبط یدازآ هار رد راکپ نامزاس هچخیرات

[دن و مردآ س اب عریما](#)

۱۳۹۱ رذآ ۲۸ رظن ۳ تسایس, یسایس بازح



لوفاهب ور نارود نآ بازح و تانایرج رشکا مک ینارود رد و زورما. تساهدش یرپس لاس ۳۳ زا شیب یهانشنه‌اش میژر طوقس و ۵۷ بالقان زا هدش مدینش اهراب الشم. تساهتقیقح زا یلاخ امومع هک هدانتفا انابز رس رب یتاعیاش روط نیمه و تاداقتنا و ادلی‌لحت، دناهدش دوبان و متفردنا متشاد ازس هب شقین تموکح نیایراذگ هیاپ رد و دناهدوب یمالسا یرومچ راداهه یتسینومک تانایرج هک

لئاسم مبیخیرات دروخر ب اه غورد منوگن ای اب دروخر ب مهزال درادن قباطت مدش رشتنم دانسا و تانی عقاو اب هچو چه مبی شحب نیامکن نیایارف
مب مه مدنراگن رظن مبلع نیامتسا ان کیژولوییدی-سیسایسیسررب سپس و امورین نازا عماج رودقلمایتح ای هچخیرات هئارا روظنیمه و
رد یرگاشفا کی مه و دنک یم کمک دوی عامتجا تلادع و یدازآ و لالقتسا انامه مک دوخ یلصا ریس مزا بالقنا فارحناللع یسانش بیسیآ
ات اهاراگزاس و اه مداز یرون زاناشگنراگنر ناگدن یوگ عاونا و نابلط حالصا و متسباو و یتسیلایرپما یاه مناسر تاغیلبت لباقم
و بساح دوخ متشنگ اب مک دراد زاین ناری یتسی نومک دشر مبر و شبنج نمض رد و تساه یوبنو امرویدی و ان یربکا و اه یرادمت عیرش
اما متفرگ ملصاف شدوخ ناگتشدنگ اب دمآ دوجوب نارد ۶۰ هدهد ایام ادخال لیلد مبل مک یتسیسگ اب ناری یتسی نومک شبنج. دنک باتک
اب عقاو رد و میهد مداما ار ریس م نیامیناوتیم متشنگ رد نام ایاقفر ریس م مبرجت اب ام. دده میمعت زین مبرجت اب ار ملصاف نیادیابن
میشاب متشاد کییکتکلایدتس سگ و موادت اقسر نیاطخ

کییتارپ و اه یریگ عضوم رانک رد اناش شرگن عون و تانایرج یسایس و کیژولوییدی تالوحت اه متشون لسلس نیارد منک یم یعیس نم
دزادریب لئاسم یبای مشیری مبدناوتب مدنناوخ ات مه درارق ناش عامتجا

رگراک مقبیط یدازآ هار رد راکپی نامزاس

مژیو و صراخ شقین ۶۱ ات ۵۷ نیب ایاملس تازرابم رد مک دوی ۳ طخ مبر موسوم تانایرج نیرتروشم زارگراک مقبیط یدازآ هار رد راکپی نامزاس
تخادرپ ناری قلخ نیدهاجم نامزاس ینعی نیایلصا مشیری مبدیاب نامزاس نیایسررب یارب. بتشاد ای

دمحم نامزاس نیانراذگن ایانب. دش یراذگن ایانب یدازآ تضمن یضاران ناواچ زا دنچ ینت طسوت ۱۳۴۴ لاس رد ناری قلخ نیدهاجم نامزاس
مبج و یدازآ تضمن یتسی مرفر یشم زان و دن تشاد ار یدازآ تضمن رد تیوضع مقباس مس ره، ناگداز عیدب رغصا و نسحم دیعیس و داژن فینح
رثارب رگا ای و دنک یم بلس هعماج زا ار یتسی مرفر تیلاعف منوگ ره قح یهانشناش یروتاتکی مک یطیارش رد ان. دن دوی یضاران یلم
و مشیدن دروم رد رظن دیدجت مبر تسب دهاوخر اضف نیاعیس هاش تموکح (۴۲-۳۹ ایاملس دننام) دوش زاب اضف یکننا یللملانیب طیارش
دض شنیب کی مبر تیانه رد و دن درک یسایس و یفسلف تاغلاطم مبر عورش ناریکیپ تروصب و دندرو و نانش یسایس یشم
املا دندی مزال نارود ناری مبر کییکتکات، دندیسر عامتجا تلادع یانب مبر یتموکح مبر نندیسر ساسارب ایاملسا و یتسیلایرپما
مناحلسم مزابم یشم ینعی: نوب... و ریازجلا و مان تیو مدرم یللملانیب زور تازرابم زا متفرگ

امادنتسرف یم حتفلان شبنج یاههنگیپ مبر شزوم ایارب ار دوخ یاضع زا یدادعت و دنروا یم یور مناحلسم مزابم کرانت مبر ۱۳۴۸ لاس زا
و اضع زا ندنصم زا شیب و دنریگی یم رارق کواوس موجه دروم ۱۳۵۰ رورمش رد دننذب یصاخ یماطن تانیلمع مبر تسد نیدهاجم مکنیا زالیبق
دندوش یم ریتیانه ندیم و نادنزی یاه و تشادزاب ناشنارادوه
دش عورش نیدهاجم نامزاس فلتخم یماطن تانیلمع ۵۱ لاس زا

امورین نیانوج، متسا حضاو زین رم نیالید. متسا مورین یپایپ و عیسری ایاجباج مناحلسم یشم مبر دقت عم یانه نامزاس زراب تانیصوصخ زا
دنتشاد ار نتخاب ناج و یریگتسد ناکما مشیمه

تیزکرم رد مدمع ریعیغت کی ییاضر اضر تداهش روظنیمه و نامزاس مبر شددجمنتسویپ و یراس نادنز زامارش یقت مبراره متم رارف زا دعب
دوب مدیورگ مسیسکرام تمس مبر مک مارش یقت. دوب قلخ نیدهاجم نامزاس تیزکرم رد ییاضر اضر اب مارش یقت ینیزیگیاج مه نآ و دادخر
روشم مک ایاموزج ۵۳ لاس رد. دش لقتنم مه نامزاس مندب مبر مارا امثاحب نیای. درک کیژولوییدی راک مبر عورش تیزکرم رد و نامزاس لخدرد
هچ ره ار کیژولوییدی مبرابم مچرپ"ناونع اب نامزاس یاضع" نامی رد (دوب مدش متشون گنر زبس مگر کی رد نوج) دوب"زبس موزج" مبر
تیربهر دیدج عضاوم مالعایعون مبر و دوب نامزاس مندب نامی رد کییتامتسیس شحب نیلوا موزج نیای. دوش یم رشتنم"امیزاس رت متشارفارب
(مدرکن ادیپ سیرتسد موزج نیامبر یپایپ یامشالت دوجو اب منافس اتم). نامزاس

و یبهذم فیسط و دادش یازفا ار دوبن نامزاس نورد الابق مک یدنب فص، دش وربور نامزاس نورد رد یتوافتم یامش نکاوا اب موزج نیای
نآ مالعازا اما دن دوی مدش تسیسکرام مک دن دوی یدارفا نامزاس نورد رد زین الابق مک متسا رکذ مبر مزال). درک رترودمه زا ورتس یسکرام
مبر تبسن یصاخ عضوم مدرک تبس نامزاس نآ لاعف و هاگنا اتسبسن دارفا اب و مراد ربخ نم مک ییاجنا ات زین نامزاس و دن دوی مدرک یراددوخ
اب ار دوخ نافلاخم و دن درک بلاغ ار دوخ نامزاس نورد رد امتسیسکرام تیانه رد (تشان امتسیسکرام اب یصاخ تیعض عقاو رد ایاملس نیای
رییکت هعماج حطس رد و پاچ"ناری قلخ نیدهاجم نامزاس کیژولوییدی ریعیغت" باتک ۵۴ مبرم رد و دن درک مبر نادیم زا فذخ و باعرا و ورت
نامزاس شنکاوا. دن دش ایاملسا یرومچ ناراکردن تسد امدعب مک دوی یسایس و تسیسکرام تانایرج ندش ور رد و زاعا رس قافتا نیای. دش
لیلیحت" روشم هچباتک رد (دندوب نادنز رد ارشکا و دن تشاد دقتع نامزاس هیلوا کیژولوییدی مبر مک یناسک عقاو رد) ناری قلخ نیدهاجم
و لمع نیاندرک موکح نمض: دش رشتنم تکرخ نیالیباقم رد مویب یوچر دوعم ملق مبر دوشیم متفگ مک"امن پچ ایامتسینوتروپا هینایب
دوخ نارادوه مبر نیدهاجم یلو، دوب نامزاس ایامتسیسکرام جانج درکلمع ندناوخ اتدوک نینچمه و یتسیلایرپما دض ریس مزا مبرابم فارحنای
". متسا تسار تسینوتروپا و تسار زامکلب تسین پچ تسینوتروپا زایلصا رطخ" مک دنداد رادشه

یناقلط و یرظنتم اوتف نیانگدننک اضما زامین ادب متسا بللاج. دن درک رداص ار امتسیسکرام"ندوب سچن" مکح نادنز رد زین نویناحور
رد مک ساپس امانش هاش مبرم رد انیایایز دادعت و"!! ار کواوس من و دندناوخ مدرم نمشد ار مسینومک" نویناحور نارادوه رشکا. دن دوی زین
یلصا ایامج نیرتروشم. یدالوا رگسع و یبورگ دننام"دندرک مناکولم ششخب و وفخ" تساوخردهاش زاناش شخب زین نویزیولت زا ۵۵ لاس
دندوب یدالوا، یرظنتم، یدروچال، یبورگیوبن، ییاجر، ینانج سفسر دنتسه و مویب ایاملسا یرومچ ناراکردن تسد زامدعب امامت مک فیسط نیای
دوب ناری ایبالقنا شبنج نارود نآ تاقت یکنارب شحب زایکی نامزاس ینوررد لوحت و ریعیغت نیای

لمع رگی دعب مبر ۵۵ لاس زانایرج نیای. دوب مارش یقت ریثات تحت تدش مبر دوخ تیلاعف ییادتبنا نارود رد نامزاس یتسیسکرام شخب
یشم و درک در ار هدوت زادج مناحلسم مزابم مناعطاق روطب عطقم نیارد نامزاس. دوب ینورد ددعتم یانه ارحب ریگرد اما دادن ماجنا ایامناحلسم
متشون دوشیم متفگ مک متسا"یسایس مبر ایاملسا یرومچ موزج لوحت نیای زاعا رس. داد ریعیغت یبالقنا ایامهدوت یشم مبر کیچیچ زانار دوخ
ریعیغت نایرج رد و لبق ایاملسا یرومچ موزج لوحت نیای زاعا رس. داد ریعیغت یبالقنا ایامهدوت یشم مبر کیچیچ زانار دوخ
مب اضع تیرشکا مک متفرگ لکش نیدهاجم یتسیسکرام شخب زانایرج مس. دش تیعیح مداع ادش زان و متفرگ رارق دقتعنا دروم کیژولوییدی

(۱) دن تسویپ رگراک مقبیط یدازآ هار رد راکپی نامزاس

دش رشتنم ۵۷ لاس رد مک تی دوجوم مالعایه نیایب نامه رد و تخادنا اج لاکیدار نایرج کی ناوابع ار شدوخ، هار زاعا نامه رد راکپی نامزاس
درک صخش مودت بزح و نیچ و یوروش اب ار شلماک یدنبزرم
رد درک صخش مکاح بزح و ایاملسا یرومچ اب ار شدوخ یدنبزرم زاعا نامه زا و دوب ۵۷ نم مبر ایاق ریگیپ ایامورین زایکی راکپی نامزاس
نامه زاراکپی مک دینیبیم دینزب راکپی هیرشن فلتخم یاه مرامش مبر یس رگا. دوب یمیرحت ایامورین زوج یدوروف مهنزاود مودنارفر
مداد رارق دوخ تازرابم هولرس رد ار یتسی نومک و یرگراک ریغ تانایرج امامت اب عطاق یدنبزرم مودت بزح و رگراک مقبیط بزح لیکیشت ادنتب

(۲) دوب

یم مبرانگود میژر کی ایاملسا یرومچ میژر بالقنا ایادتبنا و دوب ناری یتسی نومک شبنج تانایرج نیرت پچ زایکی عقاو رد راکپی
ایاملسا یرومچ بزح یربهر مبر یزاوروب مدرخ جانج و ناگربزب یربهر مبر لارابی یزاوروب جانج. دبیط یم مبرانگود یدروخر مبر مک تخانش
رد یوروش"مسیلایرپما لایسوس" لموع ار انان و تشاد عطاق یدنبزرم مودت بزح اب و دادن رارق دییات دروم ایاملسا یرومچ هاگچییه راکپی
درکیم یفرعم ناری

(۳) دیمان"یقیرتم تاوعوبطم یولگرب عاجترا هچنپ" ار نآ و درک موکح ار ناگدن ایامیرشن رتفد مبر لمح راکپی

هب لوموک رانک رد و دنباتش ب مدرم کمک هب ناتسدرک رد هک تساوخ دوخ ناراداو ه و اضعا زا و درک موکحم ار ناتسدرک هب لهلمح زاغآ نامه زا (۴)دیمان "قان تخت دیدج" هرود ار روشک یسایس طیارش ۵۸ رویرهش زا و دندروا یور ناتسدرک رد مناحلسم تمواقم تتیالو "ناونع اب دیناسر پاپ هب شا هیرشن رد ار یتالاقم هلسلس راکییپ نامزاس ،دوب یسایس نوناق بیوصت لاح رد ناگربخ سلجم هکی نامز (۵)دنتسیاب نینوناق نی لباقم رد تساوخ مدرم زا و "بوری نامزاس" درک هاگن لئاسم هب زیمآ دیدرت هاگن اب راکییپ اکیرم ترفاس هیضق رد (۶)دناوخ یسایس لایرپم دض مد و دود اب اهتسینومک لباقم رد یریگی عضووم روط (۷)تسناد روشک ود مدرم رض هب ار نی و درک یبایزرا یعاجترا میژر ود نیب و یعاجترا گنج کی ۵۹ هامرم رد ار قارع و نارای گنج راکییپ دش نامزاس ناراداو ه زا دنچ ینت ماعا ثعاب عوضوم نی مک درک یرگاشفا هب غورش گنج هیلع و هتسک زاوه رد صوصخب شناراداو ه زا یدادعت هیضق نی رد و دانتسیا "یگن مرف بالقنا" و اههگشناد یلیطعت لباقم رد مناعطاق راکییپ (۸)دندش ماعا

رد.درک ماعا" اه مدوت راکییپ داب مدنز ،یرومچ بزح هب من ،اهلاریبیل هب من " ۶۰ لاس ینارحب نارود رد ار دوخ یلصا راعش راکییپ نامزاس فوفص نیام رد(زاس تسد یگنج کچنران یعون)یهار س راجفنا اب مک درک اپرب یتارهظت ۶۰ تشهبیدرا رد اههگشناد یلیطعت درگلاس ار مزابم یلصا فده نامزاس ۱۱۰ هرامش هیرشن رد و ۶۰ دادرخ رد متبلا(۹)دش رفن اهد ندش یمخز و رفن سن ندش هتسک هب رجنم شناراداو ه و درکی دادملق مدرم یداج کیکیکتات ار نا و تشاد داقبتنا قلخ نیدهاجم مناحلسم تتیالوم هب تدش هب نامزاس.درک یفرعم یمالس ا یرومچ بزح دز زاب رس نا رد روضح زا و تخادرب تمواقم یلم یاروش دقن هب مه تدش هب

ماعا و ریگتسد شا یزکرم هتیمک مامت ابیریقت تاقافتا نی رثا رب و دنابم اپرب تسناوتن ۶۰ لاس بوکرس زا دعب راکییپ نامزاس ۶۰ همد رد هچنکش ریز تمواقم امدامن زا یکی ناونع هب یسایس.دش هتسک ۶۰ نمهب رد هچنکش ریز رد ینایتشا یسایس اضریلع)دندش دوعسم ،لضاف نسحم ،ینیدباع مساق ،یناحور نیسح زا دنترابع دندش ماعا و ریگتسد مک راکییپ رگی ناربهه رینچمه.دوش یم هتخانج (ی مراهگی)

دندش لرغمن زین رگی یشخب و دنتسویپ نارای تسینومک بزح هب راکییپ نامزاس ناراداو ه و اضعا زا یشخب یراق مزرابم لوا فص رد مشیمه و دشن مومت راجد تئیمکاح هب تبسن هاگنچه مک تسای تانایرج وزج رگراک مقبظ یدازآ هار رد راکییپ نامزاس یدازآ ،دازآ تاباختنا ،نارگراک قوقح ،اهقلخ تشویورس نییعت قح ،یرایتخا باجح دننام اه مدوت کی تارکمد تازرابم زا ناوت دح رد.تتشاد و نیدهاجم) نویسیزوپا زا ییاهشخب دوب سنناوت ترفاس ریخست اب یمالس ا یرومچ مک یا هرود رد یتح،درکیم تتیلاعف.... و تاعوبطم دشن تببثم رظن راجد هاگنچه راکییپ نامزاس ،دشکب دوخ لابند هب یعون هب و دنک توهبم ار (نای یداف

یس دودح مک (۱۰)متشاد یماعا ۴۵۰ زا شیب ،متشاد ار یماعا دادعت نیرتشیب مک تسای ینامزاس وزج ،شتعسو هب هجوت اب راکییپ نامزاس الماک تروصب عقاو رد و تسای لیدب یب رگی اهورگ هب هجوت اب و دوخ عون رد نی هک دنهدیم لیکشت نانز ار دارفا نی دصرد فورعم زا یکی زین(۱۱)یایده هژیم ناتساد نینچمه.دهدیم ناثن نادرم تبسن هب ار راکییپ نامزاس فوفص رد نانز روضح یا هناریگمشچ تسای ۶۰ لاس رد تمواقم ینانساد نیرت

حطس رد ناکامک تسای راکییپ ایتلصخ زا مک لئاسم هب یا مشیر و لاکیدار هاگن و مس طخ هشیدن امدان درادن دوجو رگی زورم راکییپ نامزاس دراد دوجو نارای یسینومک شبنج

مه هب حیحص املیلحت تیناقح درگیم نارود نا زا املاس مک زورم امدوب تخس رایسب حیحص ریسم باختنا دیش لببق لاس مس و یس امدنام دیفس ور زورم دماین هاتوک شلوصا رس رب ،ندرک هراپ مکت فراعت و "مه اب مه" یاج هب مک لاکیدار هشیدن امدان نشن و دش تابناک بسک وربا دوخ یارب دنناوتیم خیرات فیرحت اب طقف زورم دندوب یتدم زین تموکح رد مک املاریبیل روطنیمه و اه یتیرتکا و اه یی مدوت دن.مدوب یاهشنهاتش و یمالس ا یرومچ ایتموکح اینانبرق نیلوا اهتسینومک ارچ مک میوشیم هجوتیم مک تسای خیرات هعلاطم اب عقاو رد.دندنک داب یمارگ دندانتسیای یرشب نامرأ نیرتالو نی یربارب و یدازآ هار رد مک یراکییپ یاقفر مامت دای

اهتشیون اب

1. <http://peykar.info/PeykarArchive/Mojahedin-ML/etelaiyeh-1357.html>
2. <http://peykar.info/PeykarArchive/Peykar/Nashriyeh-Peykar.html>
3. <http://peykar.info/PeykarArchive/Peykar/Nashriyeh/Peykar-016.pdf>
4. <http://peykar.info/PeykarArchive/Peykar/Nashriyeh/Peykar-019.pdf>
5. <http://peykar.info/PeykarArchive/Peykar/Nashriyeh/Peykar-022.pdf>
6. <http://peykar.info/PeykarArchive/Peykar/Nashriyeh/Peykar-029.pdf>
7. <http://peykar.info/PeykarArchive/Peykar/Nashriyeh/Peykar-073a.pdf>
8. <http://peykar.info/PeykarArchive/Peykar/Nashriyeh/Peykar-051.pdf>
9. <http://peykar.info/PeykarArchive/Peykar/Nashriyeh/Peykar-103.pdf>
10. <http://peykar.info/PeykarArchive/pdf/Shohada.pdf>

یم تببحص تساوخرود و دوشیم دنلب تتیعمج نایم زا ینز ،راکیپ نامزاس ناربهه زا یناحور نیسح تافارتعا نایرج رد هک تسای فورعم 11. یدادیانک و نامزاس یزومآ شناد و ییوجشناد هاش لوئسم دنک یم یفرعم ییایده هژیم ار شدوخ نز نی. دهد یم تببحص مزاجا وا هب یدروجال.دنک یم یاب شا هتسنگ یبالقنا تارظن رب و دهاوخ یم رذغ تتیعمج زا .دوب هتفرگ رارق ینیغورد تافارتعا راشف تحت البق مک تتیوزکرم یقادصم جری نادنز تارطاخ لوا دلج هب دوش هعجارم .دوش یم ماعا ییایده هژیم دعب زور دنچ .دراشف





2. □□□□
۱۳:۴۷:۱۳ @ ۱۳۹۱, ۲۹ رذآ

زوم آ تربع و اوتحرپ مل اقم



3. □□□□
۱۳:۰۲:۰۴ @ ۱۳۹۱, ۲۹ رذآ

ا كح و ملوموك و ناگدنمزر و رگراک هار و تىلقا دروم رد و دىهد مامدا ور رىسم نىا مراودىم...دوب يزجوم راي سب هتشون نىسئونب...و

<https://tribunezamaneh.com/archives/939>

"" مصاحبه گاردین با جلاّد عربستانی ""

محمد سعد البشّی، هر روز تا ۷ نفر را گردن می زند.

« برام اهمیتی نداره، ۲ تا، ۴ تا، یا ۱۰ تا. تا زمانی که اراده ی الهی رو جاری میکنم مهم نیست چند نفرو اعدام میکنم. »

البشّی کارش را از یک زندان در طائف شروع کرد. آنجا کارش دست بند یا چشم بند زدن به زندانیان قبل از اعدام شدنشان بوده است. « این پیش زمینه باعث شد میل به جلاّد شدن در من بوجود بیاد.

...

وقتی این منصب خالی شد من درخواست پذیرش دادم و بلافاصله قبول شدم. «

اولین کارش را در سال ۱۹۹۸ در جده انجام داد.

گناهکار، با دست و پای بسته و چشمبند به چشم ایستاده بود. با یک ضربه ی شمشیر سرشو قطع کردم. سرش چندین متر اون طرفتر پرتاب شد.

عصبی بودم. آدم های زیادی داشتن تماشا میکردن. هر چند این اضطراب ناشی از نگاه کردن مردم دیگه از بین رفته. «

او میگوید موقع کار آرامش دارد چون در حال انجام عمل الهی است.

« خیلی ها که به عنوان شاهد، صحنه ی گردن زدن رو می بینند غش میکنند. من نمیدونم اگه دل دیدن این صحنه هارو ندارن برای چی

میان. چی؟ خودم؟ من خیلی راحت می خوابم.»

آیا او فکر میکند که مردم از او میترسند؟

« ما توی این کشور، جامعه ای داریم که خوب میفهمند قانون خدا یعنی چی.

هیچ کس از من نمی ترسد. من خویشاوندان و دوستان زیادی در مسجد دارم. من هم مثل بقیه یک زندگی عادی دارم. کارم هیچ

مشکلی برای زندگی اجتماعیم بوجود نیاورده. «

قبل از هر اعدامی او نزد خانواده ی قربانی میرود و از آنها میخواهد قائل را عفو کنند.

« من همیشه، تا آخرین دقیقه، این امید رو دارم و دعا میکنم که خدا یک زندگی تازه به

گناهکار ارزانی کند. همیشه این امیدو زنده نگه میدارم. «

البشّی فاش نمیکند که به خاطر هر اعدام چقدر پول میگیرد و میگوید این یک توافق محرمانه با حکومت است. ولی اصرار دارد بگوید انعامی که میگیرد اهمیتی ندارد.

« افتخار من اینست که حکم خدا را اجرا میکنم. «

به هر حال، او فاش میکند که شمشیرش چیزی حدود ۲۰۰۰۰ ریال سعودی (تقریباً ۳۳۰۰ یورو) می ارزد.

« این شمشیر هدیه ای از طرف حکومت. من ازش مراقبت میکنم و هر از گاهی تیزش میکنم و اطمینان حاصل میکنم که لکه های خون روش باقی نمونده باشه.

این شمشیر خیلی تیز هست. مردم شگفت زده میشن که با چه سرعتی سر رو از بدن جدا میکنه. «

« همینکه قربانیان وارد میدان اعدام میشن، خودشونو از قبل تسلیم مرگ کردن. هر چند ممکنه هنوز امیدوار باشن که در آخرین دقیقه از طرف اولیا دم بخشیده بشن.

تنها گفتگویی که بین من و اعدامی ها صورت میگیره اینه که من ازشون میخوام شهادتین رو بخونن. با قرائت شهادتین، فکر و دل اونا

مشغول میشه.

وقتی زندانیا به وسط میدان اعدام میرسن نا و توانشونو از دست میدن. بعدش من حکم اعدامو میخونم و در یک چشم به هم زدن گردن

زندانی رو میزنم. «
 بی شک او تعدادی از زنان را هم اعدام کرده است.
 « علی رغم اینکه من از خشونت علیه زنان بیزارم ولی وقتی پای حکم الهی در میون باشه، حتما اونو انجام خواهد داد. «
 تفاوت زیادی بین اعدام زنان و مردان وجود ندارد جز اینکه زنان باید موقع اعدام حجاب داشته باشند و به جز البشی کسی اجازه ندارد به آنها نزدیک شود.
 برای اعدام کردن زنها او میتواند از اسلحه هم استفاده کند.
 « بستگی به این داره که خود او کدومو انتخاب کنن. بعضی وقتا میخوان من از شمشیر استفاده کنم و بعضی وقتا هم از اسلحه. ولی بیشتر وقتها اعدام شدن با شمشیرو ترجیح میدن. «
 به عنوان یک جلاّد باتجربه، البشی ۴۲ ساله، وظیفه ی تربیت جانشین را هم عهده دار شده.
 با افتخار میگوید:
 « من پسر ۲۲ ساله ام، المساعد رو، با موفقیت به عنوان یک جلاّد آموزش دادم و او برای این کار تایید و انتخاب شد.»
 آموزشها روی نکاتی مثل اینکه چطور شمشیر را در دست بگیرد و به کجا ضربه بزند، متمرکز شده بود و البته بیش از اینها، شامل مشاهده ی عملی اعدام برای کارآموز بود.
 کار یک جلاّد همه اش کشتن نیست. بعضی وقتها میتواند قطع عضو هم باشد.
 « برای قطع عضو، به جای شمشیر از یک چاقوی تیز مخصوص استفاده میکنم. وقتی میخوام دست رو قطع کنم از مفصل قطع میکنم. ولی در مورد پا، اولیا امر برام مشخص میکنن که از کجا قطع کنم و من هم تبعیت میکنم.»
 البشی خودش را مردی خانواده دوست توصیف میکند، وقتی ازدواج کرد که جلاّد شده بود و همسرش اعتراضی به شغلش نداشت.
 « اون فقط از من خواست که با دقت فکر کنم.»
 « فکر نمیکنم همسرم از من بترسه. من با عشق و مهربانی با خانوادم رفتار میکنم. وقتی از اعدام برمیگردم اوها از من نمیترسن. بعضی وقتا حتی در تمیز کردن شمشیرم به من کمک میکنن. «
 پدر هفت فرزند، پدربزرگ هم شده.
 « دخترم، پسری به اسم حزه داره که مایه ی فخر و شادی من هست. «
 ادامه میدهد:
 « بعد از اون، پسرانم هستن. بزرگترینشون سعد هست.
 و البته مساعد، کسی که جلاّد بعدی خواهدبود. «



کی دالیم ون لاس
رگید و ناریا مدرم ، نانات نازیزع ، امش رب
ناهج یاهروشک

! داب هتسجخ

ی نیمی نره ب ی نامره ق هدیاه



چه زیباست هنگامی که آزادی سرودی می خواند!

<http://www.youtube.com/watch?v=pbL2cNiVJcY&feature=share>

نادن زای دی زیاب بنیز کدازآ ملیف

پیشواز پر شور خانواده، آشنایان و مردم ساده سرزمین مان از این دختر شجاع اشک شوق در چشم می نشاند

غرور و افتخاری که هر انسان آزاده از دیدن این فیلم در خود احساس می کند را هرچه می توانید با دوستان تان تقسیم کنید

هچ ره و لوا هحفص دی ایاب هک دی هذب زای تما نیرت الاب رد ملیف نیاب هب دی ناوت کم امش ریز کنیل رد دوش هدی رت شیب

<https://balatarin.com/permlink/2013/1/1/3231041>

 YouTube - Videos from this email

https://www.youtube.com/watch?feature=player_embedded&v=pbL2cNiVJcY

سرکوب و نقض حقوق بشر در ایران را محکوم کنیم

و همگی همصدا به مجازات اعدام بگوئیم نه!

در اجلاس ۲۰ دسامبر ۲۰۱۲ (۳۰ آذر ۱۳۹۱)، مجمع عمومی سازمان ملل با اکثریت قاطع، نقض فاحش حقوق بشر در ایران و سرکوب مدافعان حقوق بشر را محکوم کرد. این اولین بار نیست که مجمع عمومی سازمان ملل پس از بررسی نقض حقوق بشر و سرکوب آزادی ها در ایران، کارنامه سیاه و ننگین جمهوری اسلامی در این زمینه را محکوم می کند

در این قطعنامه، با اشاره به نقض آشکار و مستمر حقوق بشر در ایران، ادامه سرکوب مخالفین سیاسی و فعالین مدنی، شکنجه و سرکوب اعتراضات صلح آمیز کارگران، آموزگاران، دانشجویان، زنان، اقلیت های قومی و مذهبی، حکومت جمهوری اسلامی برای چندمین بار محکوم گردیده است. ما با تقدیر از این اقدام جامعه جهانی در محکوم کردن نقض حقوق بشر در ایران و ادامه آن از طرف جمهوری اسلامی، توجه جامعه جهانی و تمام کوشندگان حقوق انسانی را به چند نکته مهم زیر جلب می نماییم:

- در جمهوری اسلامی ایران، ارزش گذاری بر کرامت انسانی محور قانونگذاری نیست. قوانین جاری در این حکومت بر اساس معیارهای شرع اسلام تدوین شده اند. قانون گذاران و مجریان قانون در جمهوری اسلامی برابری حقوق شهروندان را که اساس قوانین قضایی پذیرفته شده در جهان است قبول نداشته و ایرانیان را بر مبنای باورهای دینی یک اقلیت در حکومت، به شهروندان درجه یک و دو و ... تقسیم کرده اند. در حقیقت، قوانین جاری قضائی در این حکومت، ناقص بسیاری از میثاق های بین المللی است.
- قوه قضائیه که در یک جامعه مدرن و دموکراتیک مستقل از قوه مجریه و پاسدار حقوق شهروندان است، در جمهوری اسلامی آلت دست حکومتگران و به ویژه شخص ولی فقیه بوده و به مهمترین ابزار سرکوب شهروندان تبدیل شده است.
- در ۳۴ سال گذشته، روش اصلی برخورد جمهوری اسلامی با شهروندان ایرانی، سرکوب آزادی ها و نقض مستمر حقوق بشر بوده است. برای ایجاد وحشت در جامعه، اجرای مجازات های قرون وسطایی یکی از حربه های اصلی جمهوری اسلامی در همه این سال ها بوده و اجرای مجازات های وحشیانه ای مثل سنگسار و قطع اعضای بدن را از همان ابتدای روی کار آمدنش آغاز کرده است.
- در این میان و از همان ابتدا، مجازات اعدام مهمترین حربه جمهوری اسلامی برای ایجاد وحشت در میان شهروندان بوده است. قوه قضائیه و با در حقیقت ماشین کشتاری که از همان روزهای اول با ایجاد «دادگاه» های مختلف به راه افتاد، با دست آویزهای مختلف ده ها هزار حکم اعدام صادر کرده و به زندگی ده ها هزار شهروند ایرانی با بیرحمی تمام پایان داده است. تنها در پنج سال گذشته 2843 نفر در ایران اعدام شده اند [1].
- در همه این سال ها، از ده ها هزار شهروند ایرانی که به دست جمهوری اسلامی اعدام شده اند بخش بزرگی را مخالفین حکومت تشکیل داده اند. به ویژه در سال های سیاه پس از انقلاب 1357، جمهوری اسلامی برای محکم کردن پایه های حکومتش دست به کشتار وسیع مخالفین زد. در سال های اخیر، گرچه حکم اعدام بیشتر برای جرائم عادی صادر و اجرا شده است، ولی قوه قضائیه که همچنان آلت دست دستگاه های امنیتی رژیم بوده و گوش به فرمان آنها دارد، به صدور حکم اعدام برای مخالفین جمهوری اسلامی و کشتار آنها ادامه داده است.
- از آنجا که حکومت اسلامی در ایران همواره پس از محکوم کردن عملکردش توسط جامعه جهانی و ارگان های بین المللی ناظر به حقوق بشر، به اقدامات تلافی جویانه دست زده است، ما توجه آزادیخواهان جهان، نهادهای مدافع حقوق بشر و دولت ها را به خطری که جان تعدادی از زندانیان سیاسی ایرانی را تهدید می کند جلب می کنیم.
- هم اکنون تعداد زیادی از کنشگران مدنی و فعالین اجتماعی و سیاسی محکوم به اعدام در سلول های مرگ زندان های جمهوری اسلامی به سر می برند و هر لحظه ممکن است مجازات بیرحمانه اعدام در باره آنها اجرا شود. ما از فرصت تاریخی محکوم کردن دوباره حکومت ایران به وسیله سازمان ملل به خاطر نقض حقوق بشر و استمرار سرکوب شهروندان ایرانی بهره برده و توجه تمامی کنشگران حقوق بشر را به وضعیت محکومین زیر اعدام جلب می کنیم.
- البته باید یادآوری کرد که بیشتر مخالفین جمهوری اسلامی که در سال های اخیر اعدام شده اند از کردها، عرب ها و بلوچ های ایرانی بوده اند. کردها، عرب ها و بلوچ ها در محروم ترین مناطق ایران زندگی می کنند و در جمهوری اسلامی از ستم و تبعیض هایی چندگانه رنج می برند. هنرمندان، نویسندگان، فعالین مدنی و سیاسی آنها همواره نسبت به این شرایط اعتراض داشته اند. برای پیشگیری از گسترش این اعتراض ها به توده های عرب، کرد و بلوچ، و پیوند این اعتراض ها با جنبش سراسری ضد دیکتاتوری ایران، جمهوری اسلامی همواره با بیرحمی تمام به این کنشگران مدنی و فعالین سیاسی برخورد کرده است. و درست به این دلیل هم اکنون بخش اصلی فعالین محکوم به اعدام در زندان های جمهوری اسلامی بلوچ، عرب و یا کرد هستند.
- ما بار دیگر با استقبال از قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل در محکوم کردن سرکوب و نقض حقوق بشر در ایران، افکار عمومی جهان، نهادهای حقوق بشری، احزاب و سازمان های سیاسی و دولت ها را نسبت به واکنش انتقام جویانه جمهوری اسلامی هشدار می دهیم و از همه آنها می خواهیم اعتراض خود را نسبت به نقض حقوق بشر و اعدام شهروندان ایرانی قطع نکنند و از یاد نبرند که زندانیان سیاسی محکوم به اعدام ممکن است هر لحظه قربانی انتقام جویی جمهوری اسلامی شوند.
- ما خواستار لغو مجازات اعدام در ایران هستیم و تاکید می کنیم که تمام مجرمین کیفری محکوم به اعدام باید دوباره در دادگاه های عادلانه محاکمه شوند و مجازاتی انسانی و برابر با جرم آنها برایشان در نظر گرفته شود.
- ما همچون همیشه خواستار آزادی بی قید و شرط تمام زندانیان سیاسی و عقیدتی هستیم.

اسامی زندانیان سیاسی و کنشگران مدنی محکوم به اعدام به قرار زیر است :

- 1- رشید آخندی 2- منصور آروند 3- یونس آقایان علیگلو 4- جابر آلبوشوکه 5- مختار آلبوشوکه 6- بهروز آخانی 7- رضا اسماعیلی 8- زرگار (حبیب) افشاری 9- علی افشاری 10- عبدالرضا امیرخانی 11- غلامرضا خسروی سوادجانی 12- سمو خورشیدی 13- سید سامی

حسینی 14- هادی راشدی 15- هوشنگ رضایی 16- عبدالوهاب ریگی 17- مهر الله ریگی 18- حبیب ریگی نژاد 19- عبدالغنی زنگی زهی 20- مصطفی سلیمی 21- نوید شجاعی 22- هاشم شعبانی نژاد 23- شهاب عباسی 24- غازی عباسی 25- محمدعلی عموری نژاد 26- ابراهیم عیسی پور 27- حبیب الله گلپری پور 28- حبیب الله لطیفی 29- عبدالامیر مجدمی 30- سید جمال محمدی 31- زانیار مرادی 32- لقمان مرادی 33- شیرکو معارفی 34- بختیار معماری 35- عبدالرحیم صحرارهی 36- سلمان میایی 37- سیروان نژادی 38- سامان نسیم.

ما خواستار توقف و لغو بدون قید و شرط حکم اعدام این زندانیان سیاسی هستیم و از تمام نهادهای حقوق بشری و مجامع بین المللی می خواهیم به این احکام ضد انسانی در جمهوری اسلامی اعتراض کرده و در حمایت از خواست ما به کمپین سراسری علیه اعدام در ایران بپیوندند.

همبستگی برای حقوق بشر در ایران

رونوشت این بیانیه به سازمان ها و شخصیت های زیر ارسال می گردد:

- بان کی مون، دبیر کل سازمان ملل متحد
- ناوی پیلا، کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد
- احمد شهید، گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل متحد در امور ایران
- مارتین شولز، رییس پارلمان اروپا
- هرمان فان رمپوی، رییس اتحادیه اروپا
- کاترین اشتون، نماینده عالی اتحادیه اروپا در سیاست خارجی
- باربارا لوخیلر، رئیس کمیسیون حقوق بشر پارلمان اروپا
- تاریا کروئبرگ، رئیس هیئت نمایندگی امور ایران و اروپا در پارلمان اروپا
- شیرین عبادی، برنده جایزه نوبل صلح
- عبدالکریم لاهیجی، نایب رئیس فدراسیون بین المللی جوامع حقوق بشر
- سازمان عفو بین الملل
- سازمان دیده بان حقوق بشر

اگر به عنوان یک نهاد می‌خواهید این بیانیه را امضا کنید، با ایمیل زیر تماس بگیرید :

free.iran.for.all.iranians@gmail.com

امضا کنندگان:

1. اتحاد برای ایران / بلژیک
2. اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران / آمریکای شمالی
3. اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران / شیکاگو
4. اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران / لوس آنجلس
5. اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران / مونترال
6. اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران / نیویورک
7. اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران / واشنگتن
8. انجمن پویا / کلن
9. انجمن تئاتر ایران و آلمان / کلن
10. انجمن حقوق بشر و دموکراسی / هامبورگ
11. انجمن همبستگی دالاس / تگزاس
12. بنیاد اسماعیل خویی / آتلانتا
13. جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران / اتریش
14. جامعه دفاع از حقوق بشر و دموکراسی در ایران / سوئد
15. جامعه مدافعان حقوق بشر و دموکراسی / هامبورگ
16. جمعیت کردهای مقیم فرانسه
17. خانه همبستگی مهر / کلن
18. حامیان مادران پارک لاله / ایتالیا
19. حامیان مادران پارک لاله / دورتموند
20. حامیان مادران پارک لاله / ژنو
21. حامیان مادران پارک لاله / فرزنو
22. حامیان مادران پارک لاله / کلن
23. حامیان مادران پارک لاله / هامبورگ
24. حامیان مادران پارک لاله / وین
25. حامیان مادران پارک لاله - اسلو / نروژ
26. حامیان مادران پارک لاله - لوس آنجلس / ولی
27. شبکه همبستگی ملی ایرانیان - فرزنو / کالیفرنیا

28. شورای دفاع از حقوق بشر / سوئد
29. فدراسیون اروپا
30. فعالین حقوق بشر و دمکراسی برای ایران / هامبورگ
31. صدای موج سبز - جنبش سبز / لندن
32. صدای موج سبز - جنبش سبز / کاردیف
33. کانون ایران آزاد / آلمان
34. کانون حقوق بشری سیمرغ / دورتموند
35. کانون فرهنگ و هنر فرزنو
36. کانون فرهنگی نگاه / اسن
37. کمیته برای دفاع از مبارزات مردم ایران / شیکاگو
38. کمیته مستقل ضد سرکوب شهروندان ایرانی / پاریس
39. گروه 22 خرداد / هامبورگ
40. همایش ایرانیان / هامبورگ

[1] سایت حقوق بشر و دموکراسی برای ایران

ه ب د ک ای ب ات دن ه دب زای ت م ا ن یرت ال اب رد ه ی ن ای ب ه ب دن ناوت یم دن ت سه ن یرت ال اب وضع ه ک ی ن اس ک لوا ه ف ص

<https://balatarin.com/permlink/2012/12/31/3230355>

اه من اخ زا ش زوپ ضرع اب

آیا عربی بلدید؟ آیا آن چیز عربی بگوشتان خورده؟؟؟ امیدوارم که نخورده باشد!!! چون اگر تنها یک بار خورده بود و بفرض محال زنده مانده بودید بیشتر دقت میکردید!!!

همه ما تا حالا خطبه عقد رو دیدیم و در جشنهای ازدواج اون رو شنیدیم و گفتیم اما فکر میکنید چند درصد معنی این خطبه رو میدونن؟

حالا ببینیم این خطبه پراساس چیه و چه معنی ای داره؟

((از شر نفس و اعمال خود به الله پناه میبریم کسی را که الله راهنمایی کند هیچکس نمیتواند گمراهش کند ای کسانی که ایمان آورده اید همیشه به الله روی کنید و به او متکی باشید. و به الله متکی شوید و به خویشان یگانگی کنید و بدانید که الله مراقب شماست و الله منشا شما را درست خواهد کرد و گناهان شما را خواهد بخشید و هر کس از الله و پیامبرش فرمانبرداری کند به پیروزی خواهد رسید.))
جمالت بالا که چیزی نداره که دربارش چیزی بگیریم.

بعد از خواندن این جملات بدون هیچ بار حقوقی و اجتماعی از عروس میپرسن: ((آیا وکیل شما را به عقد نکاح آقای در بیاورم؟)) هنگامی که عروس پس از چند بار گل چیدن و گلاب آوردن پاسخ مثبت داد رو به داماد میکند و همین پرسش را از او میکند.

حالا ببینیم پس از شنیدن پاسخ مثبت داماد واسطه این معامله که عاقد باشه از طرف عروس چی میگه (برای این قسمت متن عربی رو هم منویسم):
((انکحتک و زوجتک نفسی الی صدق المعلوم))

واژه ((انکحتک)) از ریشه ((نکح)) میاد که کلمه ((نکاح)) هم از همین ریشه میاد.

معنی این جمله که وکالتا از طرف عروس به داماد گفته میشه هست: ((من در برابر پول تعیین شده که به من میدی خود را در مقابل تو تا بیخ به گاییدن میدهم.))

عروس در برابر شنیدن جمله بالا که از طرف وکیلش (همون واسطه معامله یا عاقد) میگوید: بعله (قبول میکنم)

در فرهنگ دهخدا (جلد ۱۰ صفحه ۷۲۱) ((نکاح)) دارای دو معنی مودبانه ((جماع کردن)) و ((تابیخ فروکردن و گاییدن)) میباشد. همچنین در فرهنگ عربی به عربی ((التوقیف علی مهمات التعاریف)) نکاح مودبانه به این صورت توضیح داده شده: ((ایلاج ذکر فی الفرج لیصر بذالک کالتیبه الواحد)) که معنی کلمه به کلمه آن میشود: ((فرو کردن آلت مرد در زن تا بیخ آن بطوری که چیزی بیرون نماند و چیزی از آن دیده نشود)) و البته منظور از این واژه های تاکیدی تابیخ فروبردن یا چیزی بیرون نماند و چیزی از آن دیده نشود این است که اگر احتمالاً عروس که شرعاً میتواند کودک خردسال و بسیار ریز نقشی باشد و از دید فیزیکی تاب تحمل یک نره خر هیولا را نداشته باشد و آسیب ببیند یا بامرد آن گوریل هیولا نه تنها ضامن آسیب یا مرگ دخترک نباشد بلکه بتواند ضرر و زیان وارد شده بخود که همان صدق و آنچه در این معامله هزینه کرده است را پس بگیرد. توضیحات بالا به بروشنی نشون میده که نگاه و باور تازیان به زن چه بوده و متأسفانه در این دوران هم ادامه دارد. آیا دختری حاضر میشه در رویایی ترین و به یاد ماندنی ترین شب زندگی چیزهایی رو بشنوه و ببذیره که حتی در روسپی خانه ها میان یک روسپی و مشتری به این وقحی و زشتی رد و بدل نمیشه؟ و آیا حاضر میشه پس از چند بار گل چیدن و گلاب آوردن با خوشحالی جواب ((بعله)) بده؟ اونهم در حضور پدر و مادرش و کل خویشان و

دوستان. آیا او و جمعیت حاضر معنی این جملات رو میدونن که کف میزنند و شیرینی بدهان میگذارند یا نه؟ آگه اون دختر سر سوزنی برای خودش ارزش قائل باشه حاضره همچین چیزهایی رو بشنوه و پس از چند بار گل چیدن و گلاب آوردن بگه بعله؟ و تعهد کند که اگر بعلت بی توجهی یا سنگدلی خریدارش در حله ناقص شد یا کشته شد نره خرداماد حق گرفتن خسارت داشته باشه؟ آیا اگر کسی بدونه همچین توهین هایی به همسر و مادر و خواهر و دخترش میشه یا شده باز هم با افتخار قلم بدست میگیره و زیر این مباحث نامه زشت و کریه رو امضا میکنه!!!!؟؟؟؟

حضرت خیام میگه:

قومی متفکرند در مذهب و دین / قومی به گمان فتاده در راه یقین /
میتروسم از آن که بانگ آید روزی / کای بی خبران راه نه آن است و نه این!!!!؟؟؟

سعیدی سیرجانی را چه کسانی کشتند؟

https://www.youtube.com/watch?feature=player_embedded&v=oFXpI3X9MM

آیا امیدی به "اصلاح" اصلاح طلبان هست؟ قسمت چهارم

آقای موسوی در بیانیه شماره ۱۱ خود از بسته شدن روزنامه ای شکایت کرده، می گویند؛ "چنین برخوردی، با روزنامه ای که با اخذ مجوز قانونی شروع به انتشار نموده ... غیرقابل درک است، مگر با قبول آنکه برای عده ای، حاکمیت قانون تا جایی پذیرفته است، که برای محدود کردن اعتراض مخالفان باشد و نه چیزی دیگر." آیا ایشان به پاکسازی روزنامه کیهان و اخراج بخشی از هیئت تحریریه و نویسندگان آن در سال ۵۸ هم اعتراض کردند؟ به تعطیل روزنامه آیندگان، چلنگر، پیغام امروز، آهنگران و ... که در مرداد ماه سال ۱۳۵۸، با حکم دادستان کل کشور، که از طرف خمینی به این سمت منصوب شده بود، صورت گرفت، چطور؟ به دستگیری و شکنجه ۴۰ تن از نویسندگان و هیئت تحریریه آن چطور؟ آیا اعدام "شکرالله پاک نژاد" از اعضاء "جبهه دموکراتیک" که یکی از نویسندگان روزنامه آیندگان بود و ۹ سال از زندگی خود را در سیاهچال های رژیم شاه گذرانده، و دفاعیات او در دادگاه های فرمایشی شاه، یکی از معروفترین و بهترین دفاعیات آن دوران است، مورد اعتراض ایشان واقع شد؟

بدنبال بسته شدن روزنامه آیندگان، تظاهرات هایی در حمایت از این روزنامه در گوشه و کنار ایران صورت گرفت، که با حمله نیروهای حزب الله ای و خط امامی روبرو شد. آقای میرحسین موسوی، که در آن زمان، عضو شورای انقلاب، عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و سردبیر و مدیر مسئول روزنامه جمهوری اسلامی بود؛ در روزنامه خود نوشت؛ "گروه های مخالف آیندگان برای جلوگیری از هرگونه درگیری آمده بودند، و طرفداران "جبهه دموکراتیک" بودند که با قلوله سنگ به مخالفین خود حمله می کردند. گروهی در میدان ۲۴ اسفند سابق کمین کرده و با آمادگی قبلی، با سنگ و میله های آهنی و چماق و حتی کپسولهای گاز اشک آور به "گروه های اسلامی" و "عابرین پیاده" برای ایجاد ارباب حمله ور شدند. طبق خبر رسیده در کنار نخست وزیری از یک دختر هوادار آیندگان دو نارنجک کشف و ضبط گردید و در این حدود سی نفر که اکثر آنها مسلح بوده اند دستگیر گردیده اند. (۲۵) آیا عقل سلیم باور می کند که نویسندگان، کارمندان و کارگران یک نشریه، و قشر روشنفکری که خوانندگان این روزنامه هستند، مسلح بوده و نارنجک حمل می کرده اند؟ آیا این سناریو دقیقاً همان چیزی نیست که اکنون خامنه ای و نیروهای امنیتی اش برای مخالفان خود می سازند؟ روزنامه بامداد، یکی از روزنامه های مستقل آن دوران، در گزارش خود در باره این تظاهرات می گوید؛ "از آغاز خیابان فخر رازی و مقابل دانشگاه، گروهی خشمگین بسوی تظاهر کنندگان حمله کردند، و ناگهان کیسه هانی پر از شن و خاک به هوا پرتاب کردند، که خاک به هوا برخاست، و تظاهر کنندگان متفرق شدند و مهاجمان با چوب و چماق آنها را می زدند، و تعقیب می کردند. شعارهای داده شده عبارت بودند از "سانسور، اختناق در دولت بازرگان"، "آیندگان آیندگان، سنگر آزادگان" و در جواب "توده ای، فدایی انگل اجتماعی"، "توقیف آیندگان، مزدور بیگانگان، مورد تایید ماست"، "مهاجمان همان خط امامی ها، مجاهدین انقلاب اسلامی، ودوستان آقای موسوی بودند، که با حمایت خمینی، حزب جمهوری اسلامی و روزنامه جموری اسلامی، سعی در تخریب و خاموش کردن هر صدای مخالف و هجد جو رعب و وحشت در کشور را داشتند.

در پی تعطیل روزنامه آیندگان از سوی دادگاه انقلاب اسلامی ایران، این اطلاعیه از طرف شورای مشترک هماهنگی نویسندگان، کارگران و کارکنان این روزنامه، به وسیله خبرگزاری پارس انتشار یافت؛ "ظهر روز سه شنبه ۱۶ مردادماه مردان مسلح بحکم دادستان کل انقلاب اسلامی، محل روزنامه و چاپخانه آیندگان را به اشغال درآوردند و پس از مهر و موم کردن ساختمان و دفاتر، سیزده تن از همکاران ما را بدون ارائه حکم قانونی بازداشت کردند، و به نویسندگان و کارمندان اداری، اجازه ورود به محل کار خود را ندادند. کارگران چاپخانه، با تکیه بر اینکه چاپخانه، خانه ماست، از ترک محل خودداری ورزیدند و مردان مسلح دستگاههای چاپ را مهر و موم کردند. ما با ابراز تاسف از این رویداد ضد دموکراتیک، که به متوقف شدن انتشار یک روزنامه آزادیخواه انجامید، و اطلاعیه مبهم دادستان کل انقلاب، که توجیه کننده آنست، شدیداً به مقامهایی که دستور چنین عمل خودسرانه ای را داده اند معترضیم و خواستار آزادی بی قید و شرط و فوری همکاران بازداشت شده و رفع ممنوعیت انتشار روزنامه آیندگان هستیم." (۲۶) بعدازظهر روز بعد، گروهی با چماق به روزنامه آیندگان که محل تحصن طرفداران و کارکنان

این روزنامه بوده ریختند. بدنبال حمله گروه چماق- بدست که با چاقو و قداره به متحصنین روزنامه آیندگان حمله کرده بودند ۶ نفر زخمی و ۳۰ نفر دیگر از تحریریه دستگیر شدند. وزارت ارشاد جمهوری اسلامی در خصوص تعطیلی آیندگان گفتند؛ "تعطیل روزنامه آیندگان براساس اعلام جرم و شکایاتی که از نشریه به دست دادستان انقلاب رسیده صورت گرفته، و وزارت ارشاد ملی دخالتی در اینکار نداشته، اما در دوران انقلاب چنین اقدامی از سوی دادستان انقلاب چندان دور از انتظار نیست، زیرا در بسیاری از کشورها مشاهده شده که دولت انقلابی پس از انقلاب، جرایمی را که با مشی انقلابی آن کشور همراه نیستند تعطیل کرده است." همزمان با توقیف آیندگان، در پی فرامین خمینی دادستانی انقلاب، فرمان توقیف حدود ۵۰ نشریه دیگر را صادر کرد. (۲۷) آیا در آن روزها، آقای موسوی و بقیه اصلاح طلبان، به این بیعدالتی ها، خودمحوری ها، و زیر پا گذاشتن اصول آزادی بیان، آزادی نشریات، حقوق شهروندی انسانها و آزادی تجمعات احترام گذاشتند؟ یا با عده ای چاقوکش و لباس شخصی به کارمندان روزنامه آیندگان و هواداران این روزنامه حمله کرده، آنها را دستگیر و روانه زندان کردند؟ ۳۱ سال پیش، آقای موسوی و دوستان اصلاح طلبان، مست پیروزی، به قداره بندی و قلع و قم آزادیخواهان مشغول بودند، و فرصت فکر کردن به آزادی بیان و آزادی مطبوعات را نداشتند، اما امروز چرا از گذشته خود انتقاد نمی کنند و هنوز، از "دوران طلایی امام راحل" صحبت می کنند؟ واقعیت این است که مشکل آقای موسوی و یارانشان، نداشتن آزادی بیان، آزادی تجمعات، و آزادی رسانه ها نیست، بلکه مشکل شان این است که چرا "ما" اجازه تجمع نداریم، چرا "ما" اجازه انتقاد نداریم و چرا "ما" اجازه داشتن روزنامه و رسانه های دیگر را نداریم.

در ۲۱ مرداد ماه ۱۳۵۸ سازمان "مجاهدین انقلاب اسلامی" از مردم دعوت کرده بود که در مقابل "جبهه دموکراتیک" بایستند و با اقدامات قاطع خود مانع از هر حرکتی بشوند. از اعضای کلیدی این سازمان در بدو تشکیل می توان از بهزاد نبوی، سعید حجاریان، محسن مخملباف، مصطفی تاجزاده، محمد عطریانفر، فریدون وردی نژاد، علیرضا شجاعی زند، پرویز فدایی، محسن رضایی، علی شمخانی، محسن آرمین، هاشم آعاجری، فیض الله عرب سرخی، مجتبی شاکری، حسین فدایی، عبدالحسین روح الامینی، حسین زیبایی نژاد، حسین علم الهدی، محمد منتظر قائم، حسن واعظی، و حسین صادقی را نام برد. با تحریکات و حمایت آشکار سران حزب جمهوری اسلامی و مدیریت تلویزیون ملی ایران، هواداران خط امام، راه پیمایی جبهه دموکراتیک را بخون کشیدند؛ مطبوعات را از حضور نیروهای انقلابی و تحریریه های حرفه ای تصفیه کردند؛ و آهن فروشان سردبیر شدند. (۲۸)

جالب اینجا است که آقای موسوی، راه حل برون رفت از بحران های سال ۸۸ را باز هم در ساختار بیمارگونه نظام جمهوری اسلامی جست و جو می کند. او در بیانیه شماره ۱۱ (۲۹) خود می گوید، "من لازم می دانم قبل از آنکه راه حل خودم را برای خروج از بحران مطرح سازم، برهویت اسلامی و ملی و مخالف سلطه بیگانگان و وفادار به قانون اساسی ما و جنبش سبز تاکید نمایم. ما پیروان ابا عبدالله حسین علیه السلام هستیم. ما شیفتگان حریتی هستیم که منادیش آن امام مظلوم بود. اسلامی که شوینده هر نوع نابرابری در مقابل قانون و پرچمدار تکریم حقوق شهروندی است." در همین چند جمله ایشان تکلیف خود را با کسانی که "مسلمان و پیروان ابا عبدالله حسین" نیستند، روشن می کند. آیا این مملکت غیر مسلمان ندارد؟ غیر شیعه ندارد؟ غیر مذهبی ندارد؟ مخاطبان آقای موسوی، همچون ۳۰ سال گذشته، "مسلمانان شیعه ذوب شده در ولایت، و وفادار به قانون اساسی" هستند، دیگران به حساب نمی آیند. او از جلادی مانند خمینی که مسئول قتل هزاران زندانی سیاسی است، بعنوان "امام روشن ضمیر" نام می برد. سی و چند سال پیش، آقای موسوی و یارانش نمی دانستند که هزینه اشغال سفارت آمریکا، جنگ خانمان سوز هشت ساله، کشته و مجروح شدن بیش از یک میلیون جوان ایرانی، از دست دادن میلیونها دلار سرمایه ملی و انزوای بین المللی است، اما امروز که همه اینها را می دانند، چرا از جلادی مثل خمینی، که به هیچوجه دغدغه جان انسانها و یا موفقیت و سرفرازی ایران را نداشت، بعنوان "امام روشن ضمیر" یاد می کنند؟ او در بخش دیگری از این بیانیه می گوید؛ "ما خواستار اجرای بدون تنازل قانون اساسی و بازگشت جمهوری اسلامی به اصالت اخلاقی نخستینش هستیم. ما جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد را می خواهیم، و آنانی را ساختارشکن و هرج و مرج طلب می شناسیم که با بهانه و بی بهانه از موازین اسلامی عدول می کنند، و بنا بر امیال شخصی، به تعطیل اصول قانون اساسی دست می زنند... ما به عنوان کسانی که به نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن پایبندیم، اصل ولایت فقیه را، یکی از ارکان این نظام می دانیم، و حرکت سیاسی را در چارچوب های قانونی دنبال می کنیم." در این جملات، آقای موسوی، یا رسماً دروغ می گوید، و یا معنی جملات خود را نمی فهمد. مطابق با قانون اساسی ایران "ولی فقیه" دارای "قدرت مطلقه" است و او است که تصمیم می گیرد، موازین اسلامی چه هستند و چگونه باید اجرا بشوند. اصل صد و دهم، از جمله وظایف و اختیارات رهبری را؛ "تعیین سیاست های کلی نظام، نظارات بر اجرای سیاست های کلی نظام، و حل معضلات نظام" دانسته و اصل پنجاه و هفتم گفته؛ "قوه مقننه، مجریه و قضاییه زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت است." اگر آقای موسوی به قانون اساسی التزام دارد، و ولایت فقیه را یکی از ارکان نظام می داند، در چنین حالتی، اصلاحی اعتراض ندارد، چون بر طبق همان قانون اساسی ای که او از آن دفاع می کند، این وظیفه رهبری است که همه معضلات نظام را حل کند. پس وقتی که خامنه ای، در نماز جمعه، حمایت خود را از احمدی نژاد اعلام کرده و می گوید؛ "در انتخابات قلبی صورت نگرفته، و این یکی از بهترین و سالم ترین انتخابات های جمهوری اسلامی بوده"، آقای موسوی باید ولایت او را پذیرفته و روی حرف او حرفی نزنند. نمیتوان هم ادعای التزام به قانون اساسی و ولایت فقیه داشت، و هم با ولی فقیه بحث کرد و زیربار حرف زور او نرفت. بر طبق تعریف ولایت فقیه، که تنوریسین و پایه گذار آن "امام روشن ضمیر آقای موسوی بود"؛ "لازمه پذیرش حکومت اسلامی، روا داشتن اختیارات مطلق برای فقیه است. فقیه، حاکم علی الاطلاق است و همه اختیارات امام معصوم شیعه را دارا است..." (۳۰) بنابراین کسانی که سنگ قانون اساسی و ولایت فقیه را به سینه می زنند، حق اعتراض به دستورات ولی فقیه را ندارند. وقتی شما صلاحیت و وجاهت قانونی پدیده ای را پذیرفته و خود را ملزم به پیروی بدون قید و شرط از آن می دانید، دیگر نمی توانید اعتراض کرده و بهانه بیاورید. آقای موسوی در ادامه این بیانیه می نویسد؛ "باید باز گردیم، هنوز دیر نشده است... باید به اسلام باز گردیم، اسلام ناب محمدی... به قانون بازگردیم؛ به قانون اساسی، این بزرگترین میثاق ملت. به قوانینی که خود وضع کرده ایم پایبند بمانیم و آنها را اجرا کنیم. بدون این کار سنگ روی سنگ بند نخواهد ماند. جمهوری اسلامی نظامی است که اگر بر اساس عهد نخستین و نسخه اصلیش به اجرا درآید، تمامی خواسته های ما را دربر می گیرد." آقای موسوی "عابد ریاکاری" است، که با کلمات بازی کرده و قصد عوام فریبی دارد. اگر او به قانون اساسی اعتقاد دارد، باید بدون چون و چرا اوامر "ولی فقیه" را بپذیرد، همانگونه که در دوران خمینی، که خود در قدرت بود، همه اوامر او را می پذیرفت. اما حالا که از چرخه قدرت به بیرون پرتاب شده است، جرزنی کرده و بجای زیر سوال بردن قوانین

قرون وسطایی جمهوری اسلامی، در فکر حفظ نظام است، و فقط به دولت وقت و احمدی نژاد معترض است. او بجای اینکه بپذیرد، "ولایت مطلقه یک فرد بر هفتاد میلیون انسان" بی معنا و مسبب استبداد است، مغلطه کرده و مدعی می شود که عده ای قانون اساسی را زیر پا گذاشته اند. او در ادامه می نویسد؛ "مبادا کسی فریب شعارهای ساختارشکنانه را بخورد. اینجانب قویا با چنین وسوسه‌های مخالفم و اعتقاد دارم قانون اساسی ما همچنان دارای ظرفیت‌های ارزشمند تحقق نیافته‌ای است که باید با فعالیت همه نخبگان روحانی و دانشگاهی و اندیشمندان کشور اجرای آنها به صورت مطالبه‌ای ملی درآید." ایشان اعتراف می کنند که به دنبال ساختار شکنی نیستند و خواهان حفظ نظام اند. همان نظامی که در تمام طول عمر خود، در حال حذف و کشتار مخالفان خود، با تکیه بر همین قانون اساسی بوده است، تنها با این تفاوت، که سالها آقای موسوی با چماق "قانون اساسی و ولایت فقیه" بر سر دیگران می کوبید و حالا این چماق، خود او دوستانش را نشانه رفته است. او ادامه می دهد؛ "اسلام آن پوستین وارونه‌ای نیست که برخی مخالفان شما پوشیده‌اند. شیوه آنها این است که هر چیز مقدس و مبارکی را به نفع سلیقه خود مصادره کنند، تا جایی که حتی اگر بتوانند شال سبز شما را هم می‌ستانند. اسلام راستین نسبتی با ظاهرسازی‌ها و کج‌اندیشی‌های آنان ندارد، بلکه مکتبی رهائی‌بخش است که اگر به حقیقت و نورانیت آن برسیم، دوی تمامی دردهای شخصی و اجتماعی ماست." بر طبق همان قانون اساسی ای که ایشان خود را به آن ملتزم می داند، "ولی فقیه" مانند "امام معصوم" است، و او تصمیم می گیرد که چه چیزی اسلام هست و چه چیزی اسلام نیست، نه آقای موسوی. او سپس می گوید؛ "از ما خواسته می‌شود که در این شرایط شکایت خود را از طریق شورای نگهبان پیگیری کنیم، حال آن که این شورا در عملکرد خود چه قبل، چه حین و چه بعد از انتخابات عدم بی‌طرفی خود را به اثبات رسانده است و نخستین اصل در هر داوری رعایت بی‌طرفی است." شورای نگهبان متشکل از شش فقیه و شش حقوقدان است. همه تصمیم‌گیری‌ها بعهده فقها است و چه حقوقدانان فقط در مورد مغایر نبودن قوانین با یکدیگر مشاوره می دهند. احمد جنتی، محمد مومن قمی، غلامرضا رضوانی و رضا استادی از زمان خمینی در این سمت هستند، تنها حسن طاهری و هاشمی شاهرودی از طرف خامنه‌ای جایگزین منتخبین خمینی شده اند. یعنی اکثریت فقها شورای نگهبان، از طرف "امام روشن ضمیر آقای موسوی" به این سمت منصوب شده اند و بیش از ۳۰ سال است که تمامی تصمیم‌های کشور به وسیله این افراد گرفته شده است. در تمام دوران ۸ ساله نخست‌وزیری آقای موسوی، همین افراد مامور نظارت بر انتخابات و تانید صلاحیت نمایندگان بوده اند. حالا بیکباره آقای موسوی به این نتیجه رسیده است که این افراد "بیطرف" نیستند؟ هنوز بعد از گذشت بیش از ۳۰ سال، آقای موسوی این واقعیت ساده را نفهمیده است که داشتن یک "نهاد استصوابی مانند شورای نگهبان" برای تشخیص صلاحیت نمایندگان، برخلاف دموکراسی، حقوق بشر و آزادی‌های انسانی است و شکایت او از "بی‌طرف نبودن" این افراد است. وقتی که این فقها، صلاحیت عزت‌الله سبحانی، احمد سلامتیان، کیانوری، رجوی، بازرگان و ... را رد کردند، آقای موسوی مشکلی با "بی‌طرف نبودن" این افراد نداشت، اما امروز که این بی‌عدالتی، دامن خود او را هم گرفته است، سر به فغان برداشته و به جای اینکه اصل وجود چنین نهاد استصوابی‌ای را زیر سوال ببرد، از "بی‌طرف نبودن" آنها شکایت می کند. این اعتراض آقای موسوی درست مثل این است که بیماری که سرطان دارد و رو به موت است، در فکر عمل جراحی زیبایی بینی خود باشد.

آقای موسوی بعنوان حسن ختام در بیانیه خود اضافه می کند؛ "ماجرای ما، هر چقدر تلخ، یک اختلاف خانوادگی است که اگر خامی کنیم و بیگانگان را در آن دخالت دهیم به زودی پشیمان خواهیم شد... ما خواسته‌هایی بسیار روشن و منطقی داریم. ما حفظ جمهوری اسلامی را می خواهیم." حق با او است. در طول سی و اندی سال حکومت رژیم جمهوری اسلامی، همه خط‌امامی‌ها و ذوب شدگان در ولایت، در درون خود ازدواج کرده، از خانواده‌های یکدیگر همسر اختیار کرده و همه با هم فامیل شده و دسته جمعی در غارت اموال مردم ایران و به قهقرا بردن مملکت سهیم شده اند. سی و اندی سال است که مانند "مغولان" به ایران حمله کرده و با ایدئولوژی اسلامی خود، با طرح ولایت فقیه و قانون اساسی قرون وسطایی خود، همه آزادی‌های مردم ما را سلب کرده، حتی در نحوه لباس پوشیدن، غذا خوردن، مشروب نوشیدن، رقصیدن، و موسیقی شنیدن ما دخالت کرده، مردم را به زندان انداخته، شکنجه کرده و به دار کشیده اند. مصرف مواد مخدر و فحشا را در کشور رواج داده، تمام منابع طبیعی ما را تاراج کرده و از بین برده اند. ایران بزرگترین زندان روزنامه‌نگاران، وبلاگ نویسان و وکلا است و به نسبت جمعیت بالاترین میزان اعدام در جهان را دارد. تمام زیربنای اقتصادی، کشاورزی، تولیدی و آموزشی ما را تخریب کرده و مانند موریانه همه ستونهای مملکت را جویده اند. معلوم است که چنین کسانی، ماجرای خود را یک "اختلاف خانوادگی" می خوانند و خواسته‌ای بجز "حفظ جمهوری اسلامی" ندارند. فروپاشی این رژیم، به معنی فروپاشی آنان و فرستاده شدن خود و ایدئولوژی متحجرشان به زباله دان تاریخ است.

ادامه دارد....

لادن بازرگان

دسامبر ۲۰۱۲

پانویس:

۲۶. از مقاله "آنچه می گذشت مصاف قلم و سرنیزه بود—قسمت پنجم" از خانم فریبا مرزبان

<http://irandialogues.org/?p=1310>

۲۷. از مقاله "آنچه می گذشت مصاف قلم و سرنیزه بود—قسمت پنجم" از خانم فریبا مرزبان

<http://irandialogues.org/?p=1310>

۲۸. از مقاله "آنچه می گذشت مصاف قلم و سرنیزه بود—قسمت پنجم" از خانم فریبا مرزبان

<http://irandialogues.org/?p=1310>

۲۹. متن کامل بیانیه شماره ۱۱ آقای موسوی خطاب به ملت ایران:

[/http://www.rahesabz.net/story/1152](http://www.rahesabz.net/story/1152)

۳۰. ولایت فقیه در ویکی پدیا

http://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%88%D9%84%D8%A7%DB%8C%D8%AA_%D9%81%D9%82%DB%8C%D9%87

با درود و مهر،

کارهای هفته ی اخیر دفتر تولید خود رهاگران

ویژه ی هموطنان مقیم آمریکا: همیاری مالی کنید و از مالیات خود بکاهید

Tax Deductible Donations

کمپین: « درود بر شهابی» در تهران

جدول برنامه های رسانه ای سازمان خودرهاگران

تفاوت ایوزیسیون و غیر ایوزیسیون چیست؟
دکتر کورش عرفانی

زندگی... فقر و دیگر هیچ!
دکتر بیژن افتخاری

سه گام برای رهایی

مبانی ابتدایی انسان مداری

ایرانی، تو ناجی ایرانی،
سرود

دیدنی روشن برابزارهای تغییر در ایران

برنامه ی به سوی سازماندهی

دکتر کورش عرفانی

برنامه به سوی سازماندهی برنامه ۲۳۶ – نقشه جدید ایران در روزنامه نیروهای مسلح آمریکا

صفحه فیسبوک: " تدارک جشن سقوط اسد در ایران"

به محض رسیدن خبر سقوط بشار اسد خیابان های ایران را به محل جشن سقوط دیکتاتور تبدیل خواهیم کرد.

از کلیه هموطنان می خواهیم در صورت مفید دانستن مطالب بالا این ایمیل را برای یک یا چند تن از سایر هموطنان ارسال کنند. این تنها با حرکت است که چرخ تحول به پیش می رود.

با سپاس

سازمان خود رها گران

(تشکل فرهنگی- سیاسی)

If you don't want to receive these e-mail messages, please kindly Reply with "Unsubscribe".
اگر مایل به دریافت پیامهای آینده نیستید، لطفا در خط موضوع Reply "حذف" بنویسید.

https://www.youtube.com/watch?feature=player_embedded&v=hDNW9kxqi-Q

نا مساوی

پرونده اش را زیر بغلش گذاشتند و بیرونش کردند
ناظم با رنگ قرمز و چهره برافروخته فریاد کشید :
بهت گفته باشم ، تو هیچی نمی شی ، هیچی
مجتبی نگاهی به همکلاسی هایش انداخت ،
آب دهانش را قورت داد
خواست چیزی بگوید اما ، سرش را پایین انداخت و رفت

برگه مجتبی ، دست به دست بین معلم ها می گشت
اشک و خنده دبیران در هم آمیخته بود
امتحان ریاضی ثلث اول :

سؤال : یک مثال برای مجموعه تهی نام ببرید
جواب : مجموعه آدم های خوشبخت فامیل ما
سؤال : عضو خنثی در جمع کدام است ؟
جواب : حاج محمود آقا ، شوهر خاله ریحانه
که بود و نبودش در جمع خانواده هیچ تاثیری ندارد

و گره ای از کار هیچ کس باز نمی کند
سؤال : خاصیت تعدی در رابطه ها چیست ؟
جواب : رابطه ای است که موجب پینه دست پدرم
بیماری لاعلاج مادرم و گرسنگی همیشگی ماست

معلم ریاضی اشکش را با گوشه برگه مجتبی پاک کرد و ادامه داد
سؤال : نامساوی را تعریف کنید

جواب : نامساوی یعنی ، یعنی ، رابطه ما با آنها ، از مابهران
اصلا نامساوی که تعریف و تمجید ندارد ، الهی که نباشد

سؤال : خاصیت بخش پذیری چیست ؟

جواب : همان خاصیت پول داری است آقا

که اگر داشته باشی در بخش بیمارستان پذیرش می شوی
و گرنه مثل خاله سارا بعد از جواب کردن بیمارستان تو راه خانه فوت می کنی

سؤال : کوتاه ترین فاصله بین دو نقطه چه خطی است ؟

جواب : خط فقر ، که تولد لیلا ، خواهرم را ، سریعا به مرگش متصل کرد

برگه در این نقطه کمی خیس بود و غیر خوانا ،

که شاید اثر قطره اشک مجتبی بود

معلم ریاضی ، ادامه نداد برگه را تا کرد ، بوسید و در جیبش گذاشت

مجتبی دم در حیاط مدرسه رسیده بود ،

برگشت با صدای لرزانش فریاد زد

آقا اجازه : گفتید هیچی نمی شیم ؟ هیچی ؟

بعد عقب عقب رفت ، در حیاط را بوسید

و پشت در گم شد



سرکوب و نقض حقوق بشر در ایران را محکوم کنیم و همگی همصدا به مجازات اعدام بگوئیم نه!

در اجلاس ۲۰ دسامبر ۲۰۱۲ (۳۰ آذر ۱۳۹۱)، مجمع عمومی سازمان ملل با اکثریت قاطع، نقض فاحش حقوق بشر در ایران و سرکوب مدافعان حقوق بشر را محکوم کرد. این اولین بار نیست که مجمع عمومی سازمان ملل پس از بررسی نقض حقوق بشر و سرکوب آزادی ها در ایران، کارنامه سیاه و ننگین جمهوری اسلامی در این زمینه را محکوم می کند

در این قطعنامه، با اشاره به نقض آشکار و مستمر حقوق بشر در ایران، ادامه سرکوب مخالفین سیاسی و فعالین مدنی، شکنجه و سرکوب اعتراضات صلح آمیز کارگران، آموزگاران، دانشجویان، زنان، اقلیت های قومی و مذهبی، حکومت جمهوری اسلامی برای چندمین بار محکوم گردیده است. ما با تقدیر از این اقدام جامعه جهانی در محکوم کردن نقض حقوق بشر در ایران و ادامه آن از طرف جمهوری اسلامی، توجه جامعه جهانی و تمام کوشندگان حقوق انسانی را به چند نکته مهم زیر جلب می نمایم:

- در جمهوری اسلامی ایران، ارزش گذاری بر کرامت انسانی محور قانونگذاری نیست. قوانین جاری در این حکومت بر اساس معیارهای شرع اسلام تدوین شده اند. قانون گذاران و مجریان قانون در جمهوری اسلامی برابری حقوق شهروندان را که اساس قوانین قضایی پذیرفته شده در جهان است قبول نداشته و ایرانیان را بر مبنای باورهای دینی یک اقلیت در حکومت، به شهروندان درجه یک و دو و ... تقسیم کرده اند. در حقیقت، قوانین جاری قضائی در این حکومت، ناقض بسیاری از میثاق های بین المللی است.

- قوه قضائیه که در یک جامعه مدرن و دموکراتیک مستقل از قوه مجریه و پاسدار حقوق شهروندان است، در جمهوری اسلامی آلت دست حکومتگران و به ویژه شخص ولی فقیه بوده و به مهمترین ابزار سرکوب شهروندان تبدیل شده است.

- در ۳۴ سال گذشته، روش اصلی برخورد جمهوری اسلامی با شهروندان ایرانی، سرکوب آزادی ها و نقض مستمر حقوق بشر بوده است. برای ایجاد وحشت در جامعه، اجرای مجازات های قرون وسطایی یکی از حربه های اصلی جمهوری اسلامی در همه این سال ها بوده و اجرای مجازات های وحشیانه ای مثل سنگسار و قطع اعضای بدن را از همان ابتدای روی کار آمدنش آغاز کرده است.

- در این میان و از همان ابتدا، مجازات اعدام مهمترین حربه جمهوری اسلامی برای ایجاد وحشت در میان شهروندان بوده است. قوه قضائیه و با در حقیقت ماشین کشتاری که از همان روزهای اول با ایجاد «دادگاه» های مختلف به راه افتاد، با دست آویزهای مختلف ده ها هزار حکم اعدام صادر کرده و به زندگی ده ها هزار شهروند ایرانی با بیرحمی تمام پایان داده است. تنها در پنج سال گذشته 2843 نفر در ایران اعدام شده اند!

- در همه این سال ها، از ده ها هزار شهروند ایرانی که به دست جمهوری اسلامی اعدام شده اند بخش بزرگی را مخالفین حکومت تشکیل داده اند. به ویژه در سال های سیاه پس از انقلاب 1357، جمهوری اسلامی برای محکم کردن پایه های حکومتش دست به کشتار وسیع مخالفین زد. در سال های اخیر، گرچه حکم اعدام بیشتر برای جرائم عادی صادر و اجرا شده است، ولی قوه قضائیه که همچنان آلت دست دستگاه های امنیتی رژیم بوده و گوش به فرمان آنها دارد، به صدور حکم اعدام برای مخالفین جمهوری اسلامی و کشتار آنها ادامه داده است.

از آنجا که حکومت اسلامی در ایران همواره پس از محکوم کردن عملکردش توسط جامعه جهانی و ارگان های بین المللی ناظر به حقوق بشر، به اقدامات تلافی جویانه دست زده است، ما توجه آزادیخواهان جهان، نهادهای مدافع حقوق بشر و دولت ها را به خطری که جان تعدادی از زندانیان سیاسی ایرانی را تهدید می کند جلب می کنیم.

هم اکنون تعداد زیادی از کنشگران مدنی و فعالین اجتماعی و سیاسی محکوم به اعدام در سلول های مرگ زندان های جمهوری اسلامی به سر می برند و هر لحظه ممکن است مجازات بیرحمانه اعدام در باره آنها اجرا شود. ما از فرصت تاریخی محکوم کردن دوباره حکومت ایران به وسیله سازمان ملل به خاطر نقض حقوق بشر و استمرار سرکوب شهروندان ایرانی بهره برده و توجه تمامی کنشگران حقوق بشر را به وضعیت محکومین زیر اعدام جلب می کنیم.

البته باید یادآوری کرد که بیشتر مخالفین جمهوری اسلامی که در سال های اخیر اعدام شده اند از کردها، عرب ها و بلوچ های ایرانی بوده اند. کردها، عرب ها و بلوچ ها در محروم ترین مناطق ایران زندگی می کنند و در جمهوری اسلامی از ستم و تبعیض هایی چندگانه رنج می برند. هنرمندان، نویسندگان، فعالین مدنی و سیاسی آنها همواره نسبت به این شرایط اعتراض داشته اند. برای پیشگیری از گسترش این اعتراض ها به توده های عرب، کرد و بلوچ، و پیوند این اعتراض ها با جنبش سراسری ضد دیکتاتوری ایران، جمهوری اسلامی همواره با بیرحمی تمام به این کنشگران مدنی و فعالین سیاسی برخورد کرده است. و درست به این دلیل هم اکنون بخش اصلی فعالین محکوم به اعدام در زندان های جمهوری اسلامی بلوچ، عرب و یا کُرد هستند.

ما بار دیگر با استقبال از قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل در محکوم کردن سرکوب و نقض حقوق بشر در ایران، افکار عمومی جهان، نهادهای حقوق بشری، احزاب و سازمان های سیاسی و دولت ها را نسبت به واکنش انتقام جویانه جمهوری اسلامی هشدار می دهیم و از همه آنها می خواهیم اعتراض خود را نسبت به نقض حقوق بشر و اعدام شهروندان ایرانی قطع نکنند و از یاد نبرند که زندانیان سیاسی محکوم به اعدام ممکن است هر لحظه قربانی انتقام جویی جمهوری اسلامی شوند.

ما خواستار لغو مجازات اعدام در ایران هستیم و تاکید می کنیم که تمام مجرمین کیفری محکوم به اعدام باید دوباره در دادگاه های عادلانه محاکمه شوند و مجازاتی انسانی و برابر با جرم آنها برایشان در نظر گرفته شود.

ما همچون همیشه خواستار آزادی بی قید و شرط تمام زندانیان سیاسی و عقیدتی هستیم.

اسامی زندانیان سیاسی و کنشگران مدنی محکوم به اعدام به قرار زیر است :

1- رشید آخندی 2- منصور آروند 3- یونس آقایان علیگلو 4- جابر آبوشوکه 5- مختار آبوشوکه 6- بهروز آلخانی 7- رضا اسماعیلی 8- رزگار (حبیب) افشاری 9- علی افشاری 10- عبدالرضا امیرخنافره 11- غلامرضا خسروی سوادجانی 12- سمکو خورشیدی 13- سید سامی حسینی 14- هادی راشدی 15- هوشنگ رضایی 16- عبدالوهاب ریگی 17- مهر الله ریگی 18- حبیب ریگی نژاد 19- عبدالغنی زنگی زهی 20- مصطفی سلیمی 21- نوید شجاعی 22- هاشم شعبانی نژاد 23- شهاب عباسی 24- غازی عباسی 25- محمدعلی عموری نژاد 26- ابراهیم عیسی پور 27- حبیب الله گلپری پور 28- حبیب الله لطیفی 29- عبدالامیر مجدمی 30- سید جمال محمدی 31- زانیار مرادی 32- لقمان مرادی 33- شیرکو معارفی 34- بختیار معماری 35- عبدالرحیم صحرارزهی 36- سلمان میایی 37- سیروان نژادی 38- سامان نسیم.

ما خواستار توقف و لغو بدون قید و شرط حکم اعدام این زندانیان سیاسی هستیم و از تمام نهادهای حقوق بشری و مجامع بین المللی می خواهیم به این احکام ضد انسانی در جمهوری اسلامی اعتراض کرده و در حمایت از خواست ما به کمپین سراسری علیه اعدام در ایران بپیوندند.

همبستگی برای حقوق بشر در ایران

رونوشت این بیانیه به سازمان ها و شخصیت های زیر ارسال می گردد:

- بان کی مون، دبیر کل سازمان ملل متحد
- ناوی پیلای، کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد
- احمد شهید، گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل متحد در امور ایران
- مارتین شولز، رییس پارلمان اروپا
- هرمان فان رمپوی، رییس اتحادیه اروپا
- کاترین اشتون، نماینده عالی اتحادیه اروپا در سیاست خارجی
- باربارا لوخیلر، رئیس کمیسیون حقوق بشر پارلمان اروپا
- تاریا کرونبورگ، رئیس هیئت نمایندگی امور ایران و اروپا در پارلمان اروپا
- شیرین عبادی، برنده جایزه نوبل صلح
- عبدالکریم لاهیجی، نایب رئیس فدراسیون بین المللی جوامع حقوق بشر
- سازمان عفو بین الملل
- سازمان دیده بان حقوق بشر

اگر به عنوان یک نهاد می‌خواهید این بیانیه را امضا کنید، با ایمیل زیر تماس بگیرید :

free.iran.for.all.iranians@gmail.com

امضا کنندگان:

1. اتحاد برای ایران / بلژیک
2. اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران / آمریکای شمالی
3. اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران / شیکاگو
4. اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران / لوس آنجلس
5. اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران / مونترال
6. اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران / نیویورک
7. اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران / واشنگتن
8. انجمن پویا / کلن
9. انجمن تئاتر ایران و آلمان / کلن
10. انجمن حقوق بشر و دموکراسی / هامبورگ
11. انجمن همبستگی دالاس / تگزاس
12. بنیاد اسماعیل خویی / آتلانتا
13. جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران / اتریش
14. جامعه دفاع از حقوق بشر و دموکراسی در ایران / سوئد
15. جامعه مدافعان حقوق بشر و دموکراسی / هامبورگ
16. جمعیت کردهای مقیم فرانسه
17. خانه همبستگی مهر / کلن
18. حامیان مادران پارک لاله / ایتالیا
19. حامیان مادران پارک لاله / دورتموند
20. حامیان مادران پارک لاله / ژنو
21. حامیان مادران پارک لاله / فرزنو
22. حامیان مادران پارک لاله / کلن
23. حامیان مادران پارک لاله / هامبورگ
24. حامیان مادران پارک لاله / وین
25. حامیان مادران پارک لاله - اسلو / نروژ
26. حامیان مادران پارک لاله - لوس آنجلس / ولی
27. شبکه همبستگی ملی ایرانیان - فرزنو / کالیفرنیا
28. شورای دفاع از حقوق بشر / سوئد

29. فدراسیون اروپرس
30. فعالین حقوق بشر و دموکراسی برای ایران / هامبورگ
31. صدای موج سبز - جنبش سبز / لندن
32. صدای موج سبز - جنبش سبز / کاردیف
33. کانون ایران آزاد / آلمان
34. کانون حقوق بشری سیمرغ / دورتموند
35. کانون فرهنگ و هنر فرزنو
36. کانون فرهنگی نگاه / اسن
37. کمیته برای دفاع از مبارزات مردم ایران / شیکاگو
38. کمیته مستقل ضد سرکوب شهروندان ایرانی / پاریس
39. گروه 22 خرداد / هامبورگ
40. همایش ایرانیان / هامبورگ

^۱ سایت حقوق بشر و دموکراسی برای ایران

زور کی رد رادی و د

هشدار! سلامتی رضاشهبایی در خطر است



دیدار با آقای سلطانی و همسر آقای شهبایی

ما تعدادی از مادران پارک لاله برای دیدار با آقای سلطانی به بیمارستان سینای تهران رفتیم، وارد بیمارستان شدیم و به بخش وی آی پی رسیدیم، برخورد پرستارها خیلی خوب بود و به محضی که ما را دیدند، گفتند: "به دیدار آقای سلطانی آمده اید؟ به اتاق شماره ... بروید."

اتاق پر بود، آقای سلطانی با روحیه ای بسیار عالی روی تخت وسطی نشسته بود. دور تا دور ایشان را همه دوستان گرفته بودند، دو مامور یکی در انتهای اتاق و دیگری جلوی در ایستاده بودند، ولی مشکلی در ملاقات ایجاد نمی کردند. ما خیلی نگران سلامتی و وضعیت ایشان بودیم ولی با دیدن روحیه خوب این وکیل مبارز و همراه همیشگی اش خانم معصومه دهقان، گویی تمامی ناراحتی های ما بر طرف شد. البته آقای سلطانی نسبت به قبل کمی لاغر و ضعیف شده بود ولی چون روحیه خوبی داشت، این مشکلات نمود چندانی نداشت و همه خوشحال بودیم که توانستیم ایشان را بدون دستبند و پابند ببینیم.

آقای عرب سرخی نیز در تخت پهلوی آقای سلطانی بستری بود و تعدادی هم به دیدار ایشان آمده بودند. آقای عرب سرخی از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی است که پس از انتخابات سال 88 بازداشت و در زندان دچار عارضه ستون فقرات شد و حدود دو ماه نیز در بیمارستان خمینی تحت درمان بوده است.

چرا آقای سلطانی و امثال او را به بند می کشند و از حق داشتن یک زندگی فردی و اجتماعی محروم می کنند؟ او تعهدی به خود و جامعه داده است که باید به آن عمل کند و برای همین مسوولیت پذیری و پایبندی به تعهدش، تحمل دیدن او را ندارند.

پس از آن به دیدار خانم ربابه رضایی همسر آقای شهابی رفتیم. خانه شان را تازه عوض کرده بودند و هنوز وسایل سر جای خودش نبود. این زن با مادر و دو فرزندش با شرایط بسیار سختی زندگی می کنند، ربابه خانم با تشریح درست کردن زندگی خانواده را می چرخاند. ایشان خیلی نگران همسرش بود و می گفت: "رضا را به بیمارستان بردند ولی قرار بود ام آر آی هم انجام دهد که ماموران نگذاشتند و گفتند باید سریع به زندان باز گردیم. رضا شاکی شد و مامور با بد رفتاری و توهین به وی گفت "شما هزینه زیادی روی دست های دولت می گذارید" رضا هم خیلی ناراحت شد و در پاسخ گفت من در اعتراض به وضعیت ام مدتی است اعتصاب غذا کرده ام، حالا هم تا زمانی که به من مرخصی درمان داده نشود، اعتصاب دارو می کنم تا بتوانم با هزینه خودم مشکلی که شما برایتان درست کرده اید را درمان کنم."

ما به همسرش گفتیم سلام مخصوص ما را به آقای شهابی برسانید و از ایشان خواهش کنید این کار را نکنند، اعتصاب دارو خیلی خطرناک است و ممکن است به سلامتی اش آسیب بزند. مادر ربابه خانم اشک می ریخت و می گفت: "آخر معلوم نیست سر رضا چه بلایی بیاورند، دخترم هم که دارد به سختی زندگی را می گذراند و خیلی تنهاست. آخر مگر او چه کار کرده است؟"

واقعا وقاحت هم حد و اندازه دارد، چطور می توانند این قدر بی شرم باشند، آقای شهابی راننده اتوبوس است که با کار بسیار تلاش می کرد زندگی خودش و خانواده را اداره کند. او را به دلیل اینکه می خواست از ابتدایی ترین حقوق صنفی خودش و همکاران اش دفاع کند، بازداشت کردند و زمان دستگیری نیز آنقدر او را با مشت و لگد زدند که گردن و کمرش دچار آسیب جدی شده است و حالا حتی حاضر نیستند پیگیر سلامتی اش باشند!!!!

این است آن حکومت عدالت گستر اسلامی که وعده اش را داده بودند؟ که زحمت کشان و انسان های آگاه و مسوول که حاضر نیستند برای گذران زندگی انسانیت را زیر پا بگذارند، هر روز ندارتر و ندارتر شوند یا سر از زندان ها در بیاورند یا ... و مفت خوران و بی کاره ها و دروغ گویان که حاضرند برای پولدار شدن به هر خفت و ذالتی تن دهند، هر روز پست و مقام بگیرند و گردن کلفت تر شوند.

مادران پارک لاله ایران

7 دی ماه 1391

[blog-post_27.html/12/http://www.mpliran.org/2012](http://www.mpliran.org/2012/blog-post_27.html/12)



ناری اهل کراپ ناردام

ی تدی ق و ی س ای س ن ای ن دن ز ی م امت ط رش و دی ق ی ب و ی ر و ف ی د از آ ن ا ه او خ . م ی ت س ه ی ل کش ر ه ب ا م ن ا س ن ا ر ا ت ش ک و م ا د ع ا ن ا ز ا ج م و غ ل ن ا ه او خ
ن آ ل ی ک ش ت ی ا د ت ب ا ز ا ی م ا ل س ا ی ر و م ج ت م و ک ح ط س و ت ه ت ف ر گ ت ر و ص ی ا ه ت ی ا ن ج ی م ا م ت ن ا ل م ا ع و ن ا ر م آ ی ن ل ع و ه ن ا ل د ا ع م م ک ا ح م ن ا ه او خ . م ی ت س ه
م ی ت س ه

این یخسار یلع دمحم ی هداوناخ اب هلال کراپ ناردام رادی



ما تعدادی از مادران پارک لاله برای دیدار با خانواده محمد علی اسخنی نیا به منزل شان واقع در جنوب شهر تهران رفتیم. برادر او تعریف می کرد که روز عاشورای 88 با خانواده در نیشابور بودیم ولی محمد در تهران بود. او هیچ گاه در مقابل ظلم سکوت نمی کرد، آگاهانه صبح روز عاشورا برای ادامه اعتراض به کودتای انتخاباتی به خیابان رفته بود که زیر پل کالج مورد اصابت گلوله تفنگ ساچمه ای قرار می گیرد و صورتش متلاشی می شود. مردم او را روی دست می گیرند و با شعار به طرف آمبولانس می برند.

آمبولانس او را به بیمارستان سینا منتقل می کند ولی متأسفانه برادرم در بیمارستان شهید می شود. دوستش به من زنگ زد و گفت که برادرت زخمی شده، سریع خودت را برسان. من اصرار کردم و گفتم حقیقت را بگو تحملش را دارم، او گفت واقعیت این است که برادرت شهید شده. با عجله خودم را به تهران رساندم و برای دیدن جسدش به بیمارستان رفتم. او را از آنجا به پزشکی قانونی کهریزک منتقل کردند و از آنجا به بهشت زهرا، در بهشت زهرا هنگامی که او را می شستند، یک لحظه او را بلند کردند تا خانواده او را ببینند که متوجه شدم محمد را کالبد شکافی کرده اند. تعجب کردم! او که با تفنگ ساچمه ای شهید شده بود، دیگر چرا کالبد شکافی اش کرده اند؟ شبانه مراسم تدفین را با دو پروژکتور بزرگ انجام دادند. در این لحظه همسر برادر محمد می گوید خیلی ترسیده بودیم، در اسلام مگر نمی گویند بعد از غروب آفتاب نباید میت را به خاک سپرد، پس چرا؟

او ادامه داد: ابتدا با اصرار می خواستند به ما بقبولانند که مردم محمد را کشته اند. وقتی دیدند که دروغ شان خیلی مشخص است، از اینکار دست کشیدند. سخن از درد بسیار بود و تمامی نداشت. بعد از دلجویی و همدردی با خانواده، برای آنان صبر و پایداری آرزو کردیمو به امید محاکمه عادلانه و علنی آمران و عاملان تمامی این جنایت ها و آرزوی به تحقق پیوستن روزهای خوب؛ منزل شان را ترک کردیم.

آذر 1391

[blog-post_23.html/12/http://www.mpliran.org/2012](http://www.mpliran.org/2012/blog-post_23.html/12)



ناری هلال کراپ ناردام

ی تدیق ع و یسایس ناینادنز یمامت طرش و دیق یب و یروف یدازآ ناهاوخ .می تسه یلکش ره هب اناسن راتشک و مداع تازاجم و غل ناهاوخ نآ لیکشیت یدتبا زا یمالسا یرومچ تموکح طسوت هتفرگ تروص یاه تیانج یمامت نالماع و نارمآ ینلع و هنالداغ همکاحم ناهاوخ .می تسه .می تسه

انتلاف سراسری فعالین در حمایت از رضا شهابی:

جان رضا شهابی در خطر است، در حمایت از وی بیش تر بکوشیم!

رضا شهابی کارگر زندانی و عضو سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی از روز دوشنبه 27 آذرماه 1391 (مطابق با 17 دسامبر 2012) برای بار سوم دست به اعتصاب غذا و دارو زده است و این امر موجب نگرانی و تشویش خاطر همگان شده است. شهابی که از مشکلات حاد کمر و گردن رنج می برد و بنا بر اظهارات پزشک معالج، نیاز به عمل جراحی دارد، روز شنبه 25 آذر ماه 1391 جهت معاینه توسط پزشک متخصص به بیمارستان خمینی تهران منتقل گردید و پزشک برای بررسی وضعیت وی عکس برداری را تجویز نمود. اما در ادامه، پاسیار زندان که شهابی را همراهی می کرده است، از انجام آزمایشات تجویز شده توسط پزشک ممانعت کرده و وقتی... شهابی و خانواده اش نسبت به این برخورد مامور زندان اعتراض کردند، وی رضا شهابی را تهدید به ضرب و شتم نموده و با الفاظ رکیک و خشونت بار مورد خطاب قرار داده و به زندان بازگردانده است. در نتیجه این رفتار، رضا شهابی دست به اعتصاب غذا و دارو زده و اعلام کرده است که تا زمان برخورداری از امکانات سلامت و اجرای دستورهای پزشکی که با مخالفت دادستانی رو به رو شده، اعتصاب غذای خود را ادامه خواهد داد. رضا شهابی از سوی دادگاه انقلاب به چهار سال حبس تعزیری، پنج سال محرومیت از فعالیت سندیکایی و هفتاد میلیون ریال جریمه نقدی محکوم شده است.

ما امضا کنندگان این بیانیه به عنوان جمعی از فعالین کارگری و سیاسی و حقوق بشر، هنرمندان و روزنامه نگاران، ضمن اعلام مراتب اعتراض و مخالفت با مجازات تایید شده از سوی دادگاه انقلاب، هرگونه حکم صادره از سوی این دادگاه را فاقد جاهت قانونی دانسته و حمایت کامل خود را از خواسته های قانونی این کارگر زندانی اعلام می کنیم.

ما هرگونه بایکوت خبری یا به حاشیه راندن اخبار در مورد رضاشهابی و دیگر فعالین کارگری در زندان را محکوم می کنیم و به سهم خود می کوشیم این انحصار رسانه ای را بشکنیم. جان رضا شهابی در خطر است و سابقه حکومت ایران در برخورد با زندانیان معترض و بی تفاوتی آشکار نسبت به جان و سلامت آنان، نگرانی ما را بیش تر نموده است.

حکومت ایران باید فوراً به درخواست قانونی مداوای فوری و بدون قید و شرط رضا شهابی و دیگر زندانیان سیاسی و عادی پاسخ داده و اقدامات لازم را برای درمان بیماری ایشان فراهم آورد.

انتلاف سراسری فعالین در حمایت از رضا شهابی، از تمامی فعالین قشرهای مختلف سیاسی و اجتماعی، نهادها و سندیکاهای کارگری، مجامع و نهادهای حامی حقوق کارگران و حقوق بشر، اصحاب و اهالی رسانه و هر انسان آزاده ای که نگران وضعیت جسمانی و سلامت این فعال کارگری است، در خواست می کند که به فراخور توان و به اقتضای امکانات به هر شکلی که می توانند در داخل و خارج از ایران، در حمایت از کارگر زندانی رضا شهابی بکوشند.

فعالیت های تبلیغی در شبکه های اجتماعی، ایجاد ارتباط و درخواست از نهادهای کارگری و حقوق بشری مربوطه در هر کشور، ارسال اخبار به رسانه های ایرانی و خارجی و برپایی تجمع و تحصن و تظاهرات نمونه هایی از این فعالیت هاست و قطعاً شامل ابتکارات دیگر نیز می گردد.

آرش کیا	فعال سیاسی
آیدا مهرانی	فعال حقوق بشر
ناصر بایزیدی	فعال سیاسی
آذرطاهرآبادی	روزنامه نگاه و فعال حقوق بشر
آرام مهرگان	فعال دانشجویی
آرام فرجام	فعال سیاسی و آنتی فاشیست
آرش صدری	فعال مدنی
آرش نصیری اقبالی	فعال حقوق بشر
آرمان بیگی	فعال مدنی
آرمان پیرانی	فعال دانشجویی

آرمین رحمانی	فعال سیاسی
آرین میرذوالفقاری	فعال سیاسی
آزاده خسروشاهی	فعال زنان
آناهیتا اردوان	فعال سیاسی
آوا بیات زنان	
آیدا فرسیابی	فعال سیاسی
آیدا سعادت	فعال حقوق زنان
ائمه وین ناهید	دانش جو
ائلچین حاتمی	فعال حقوق بشر
ابراهیم مهتری	فعال حقوق بشر
ابراهیم آو خ	فعال سیاسی
ابی خطایی	آزادی خواه
احمد زلفی	فعال سیاسی
احمد فاضلی	اقلیت عرب زبان
احمد فاطمی	فعال سیاسی
احمد لطفی	فعال سیاسی
احمدسیف	مدرس دانشگاه
ارژنگ نورایی	فعال جنبش کمونیستی
ارسلان یارمحمدی	فعال سیاسی
اسد طاهری	فعال سیاسی
اسدالله پناهی مهر	فعال حقوق بشری
اسماعیل مشفق	زندانی سیاسی دهه 60
اشرف علیخانی - ستاره	فعال سیاسی
افسانه فلاحی	فعال سیاسی
اکبر ابهری	فعال سیاسی
اکرم بیرم وند	فعال سیاسی
البرز ایرانی	فعال سیاسی
الوار قلی وند	فعال سیاسی
امراالله ابراهیمی	فعال سیاسی
امید حبیبی نیا	روزنامه نگار
امید راد	فعال دانشجویی و کارگری
امیر ابراهیمی	فعال سیاسی
امیر دوشوکی	فعال سیاسی
امیر رزاقی	فعال مدنی
امیر سیفی	فعال سیاسی
امیر شریفی	فعال سیاسی کورد
امیر غفاری	کارگر
امیر کارگر	سیاسی و حقوق بشری
امیر لاک	شاعر
امیر آریا برهانی	فعال سیاسی
امیرحسین مصلی	روزنامه نگار
امیرعباس آزر وند	فعال سیاسی چپ
امیرمحسن محمدی	فعال سیاسی
اندیشه جعفری	فعال حقوق زنان
انور میر ستاری	فعال سیاسی
اهورا تهرانی	فعال سیاسی
اوستا اورانیان	فعال سیاسی
ایدا فرسیابی	فعال سیاسی
ایرج باقرزاده	ملی مذهبی
بابک اجلالی	فعال سیاسی
بابک زنجانی	فعال سیاسی
بابک غیائی	فعال دانشجویی دانشگاه رازی

برومند فرد	ژورنالیست، مترجم
بشیر احسانی	فعال سیاسی
بنفشه جمالی	فعال حقوق زنان
بهاره بابایی	فعال سیاسی
بهداد بردبار	روزنامه نگار
بهرام شجاعی	فعال سیاسی
بهرام مودت	فعال سیاسی
بهروز جاوید تهرانی	فعال سیاسی و حقوق بشر
بهروز رضوانی	فعال سیاسی
بهروز علوی	فعال سیاسی
بهروز کریمی زاده	
بهروز اسلامی مولان	فعال مدنی
بهزاد معزی	فعال سیاسی
بهمن احمدی	فعال سیاسی
بهمن کوهی	آزادخواه
بهمن محمدی - آخن	حقوق بشری
بهنام الماسیان	طراح
بهنام نوری	فعال مدنی و دانشجویی
بهنام نیک زاد	فعال دانشجویی
بهنام وفاسرشت	فعال سیاسی
پدرام رفعتی	فعال سابق دانشجویی
پردیس رحمانفرد	فعال اجتماعی
پروین اردلان	فعال زنان و روزنامه نگار
پروین کهزادی	فعال سیاسی
پریسا نصرآبادی	فعال کارگری
پگاه روشن	فعال زنان
پویا صبوری کارحانه	فعال سیاسی-کارگری
پویا عزیزی	فعال سیاسی چپ
پویان مکاری	فعال سیاسی
پیمان فاضلی	فعال سیاسی
پیمان شفیعی	حقوق بشر
پیام شاکر فعال سیاسی	
پیمان عارف	فعال سیاسی
پیمان مراد خانی	فعال سیاسی
توفیق عقیلی	کاریکاتوربست
جعفر پویه	فعال سیاسی
جلال مظهری	فعال سیاسی و حقوق بشری
جمشید انگورانی	حقوق بشری
جمیله محقی	شاعر
جواد ریاحی	فعال سیاسی
جواد سبحانی	فعال سیاسی
حامد هنر خواه	فعال دانشجویی
حسام سلامت	فعال اجتماعی
حسن جنتی	فعال کارگری
حسن عزیزیان	فعال سیاسی
حسن ماسالی	فعال سیاسی-حقوق بشر
حسن نایب هاشم	مدافع حقوق بشر
حسین آگاه	اصلاح طلب
حسین پویا	فیلم و هنر
حسین دولت آبادی	فعال سیاسی
حسین لطفی	فعال حقوق بشری
حمید بوطاریان	فعال کارگری

حمید حمیدی	پژوهشگر و فعال حقوق بشر
حمید رضا زندیه	فعال سیاسی
حمید صدر	نویسنده
حمید عماد پور	فعال سیاسی
حمید مافی	روزنامه نگار
حنیف حسین دوست	فعال سیاسی
حنیف نوربخش	فعال سیاسی
خدیجه مقدم	فعال حقوق زنان - صلح و محیط زیست
خسرو تجربه کار	فعال حقوق بشری
خسرو خواجه نوری	فعال سیاسی و حقوق بشری
خسرو شبیری	فعال سیاسی کورد
خسرو نیک ذات	پزشک
داریوش افشار	فعال سیاسی
دامون راد	فعال سیاسی
دیاکو بهمنی	فعال سیاسی
ذکریا عباس پور	فعال کارگری
راديو پیام	راديو
رایا دشتیان	فعال سیاسی و آنتی فاشیست
رضا آزادی	فعال سیاسی
رضا افشار	فعال سیاسی
رضا اکوانیان	وبلاگ نویس و فعال حقوق بشر
رضا باستانی	حقوق بشر
رضا رهنما	فعال مدنی
رضا عزیزیان	فعال سیاسی چپ
رضا نگاهداری	فعال سیاسی
رنا کریم زاده	فعال سیاسی
روبرت سپانیان	فعال سیاسی
روحی شفيعی	فعال مدنی
روح الله ضم	فعال سیاسی
روژین محمدی	فعال زنان و حقوق بشر
روشنک رضایی	فعال سیاسی
رویا محمدی	فعال سیاسی
زری اصفهانی	پزشک
زهره دهقان	فعال سیاسی
زهره شجاعی	فعال سیاسی و زنان
زینت میرهاشمی	فعال کارگری
ژیلا مساعد	شاعر
سارا ایرانی	فعال حقوق بشر
سارا بهمنی	فعال حقوق زنان
سارا کریمی	فعال سیاسی
سارا لقایی	فعال سیاسی
سارا نخعی	علیه اعدام
ساقی لقایی	فعال سیاسی
سالومه رحیمی	فعال زنان
سامان درختی	فعال سیاسی
سامناک آقایی	فعال سیاسی
سپیده عباس زاده	عکاس
سجاد بختیاری	فعال سیاسی
سحر فاطمی	حقوق بشر
سروش دشتی	تحریریه اشترک
سروناز باباخانی	فعال سیاسی
سعید مقصودی	فعال سیاسی

سعید آریان	فعال دانشجویی
سعید احمدی	فعال سیاسی
سعید افشار	فعال سیاسی
سعید بهبهانی	فعال سیاسی
سعید شیرزاد	فعال سیاسی
سعیده سهرابی	فعال سیاسی
سمیرا جمشیدی	فعال سیاسی
سوسن شهبازی	فعال کارگری حقوق بشر
سوفیا صدیق پور	فعال حقوق بشر
سینا دشتی	پناهنده سیاسی ، پزشک
سیامک گلپور	فعال اجتماعی
سیاوش دماندی	وبلاگ نویس
سید اکبر روحانی	فعال حقوق بشر
سید علی لنگرودی	فعال سیاسی
سیما بختیاری	مادران پارک لاله ژنو
سیما ریاحی	فعال سیاسی
سیمین دبیری	دبیر
سیمین روزگرد	فعال سیاسی
سینا اعتمادی	فعال سیاسی
سینا پناهی مهر	فعال حقوق بشری
شعله ایرانی	فعال زنان
شعله فروزنده	فعال سیاسی و حقوق بشری
شکوفه منتظری	فعال سیاسی
شهرام حاجی حسینی	فعال سیاسی
شهرزاد باقری	فعال سیاسی
شہلا ابراهیمی	زندانی سیاسی سابق و فعال مدنی
شہلا باور	فعال حقوق بشر
شہلا شفیق	نویسنده. فعال حقوق بشر و برابری زنان
شورش لرستانی	فعال سیاسی
شیدا ناصرزاده	فعال حقوق بشر
شیروبه سیفی	فعال سیاسی
شیروبه سیفی	فعال سیاسی
شیوا نوجو	فعال صلح
صادق حیدری فرد	فعال سیاسی
صادق رضایی گیگلو	فعال سیاسی
صادق ظہراب باقی	فعال حقوق بشری
صبا لطفی	فعال حقوق بشری
صبا واصفی	نویسنده و پژوهشگر
صبری بهمنی	روزنامه نگار فعال سیاسی
صحرا هروی	فعال سیاسی
صدرا آقاسی	فعال حرکت ملی آذربایجان
صدرالدین تام	فیلمساز
صمد بهادری طولابی	فعال سیاسی، فرزند و از اعضای خانواده دهه خونین شصت
رضا طالبی	فعال سیاسی
طاہرہ دامن پاک	فعال سیاسی
عابد رضایی	فعال سیاسی و آنتی فاشیست
عباس بروجردی	فعال حقوق بشر
عباس خرسندی	سیاسی- فعال حقوق بشری
عباس مانا	فعال سیاسی سبز
عبدالرضا صبوری کارخانه	فعال کارگری
عزت دولت آبادی کارگری	
عزت ملکی	فعال کارگری و حقوق مدنی

عزیز اجیکند	روزنامه نگار
عزیز میری	شاعر و فعال سیاسی
عسل اخوان	فعال سیاسی
علی دوستکام سوادکوهی	خبرنگار آزاد فعال سیاسی
علی ربیعی	فعال سیاسی
علی افشاری	فعال کارگری
علی رسولی	فعال سیاسی
علی سیفی	فعال سیاسی
علی عجمی	فعال دانشجویی
علی عزیزی کلانتری	فعال حقوق بشر
علی کلائی	حقوق بشر
علی محمدی	فعال کارگری
علی مهدیان	فعال دانشجویی
علی نکویی	فعال سیاسی
علی یوسفی	فعال کارگری
علیرضا رشیدی	فعال سیاسی
علیرضا زندیه	فعال سیاسی
علیرضا عبدالشخی	فعال سیاسی
علیرضا یعقوبی	دانشگاهی و فعال مدنی
عماد باقرزاده	فعال سیاسی
عماد هاشمی	فعال سیاسی
غلامرضا انگورانی	فعال سیاسی
فاطمه رضایی	حامیان مادران پارک لاله دورتموند - آلمان
فاطمه نما	فعال سیاسی و اجتماعی
فتاح سبحانی	فعال حقوق بشر و زندانی سیاسی سابق
فرحناز محمدی	فعال حقوق بشری
فرزاد نوری	فعال سیاسی
فرزین آصفی	فعال سیاسی
فرشاد پاشازاده سردهی	فعال کارگری
فرشته فراهانی	فعال زنان
فرشید فرشیدی	فعال کارگری
فرناز کمالی	فعال مدنی
فرهاد مظفری	فعال سیاسی و آنتی فاشیست
فرهاد معرابی	فعال سیاسی
فرهاد(کریم) اعظمی	فعال سیاسی
فرهاد کرامتی	فعال سیاسی و آنتی فاشیست
فروغ حکیمی	دانشجو
فریا ثمرانی	کارگردان، هنرمند
فریبا راد فعال سیاسی	
فریبا شجاعی	فعال سیاسی
فریبرز ممتحن	زندانی سیاسی
فرید فراهان	فعال حقوق بشر
فریده چزانی	فعال سیاسی
فرین هادی	فعال سیاسی
فیروز حیدری	فعال سیاسی
فیروزه مهاجر	فعال اجتماعی
کوروش صحتی	فعال پیشین دانشجویی
کاظم نجفی	فعال سیاسی
کامران عالمی نژاد	فعال سیاسی
کاوه کرمانشاهی	بلاگر و مدافع حقوق بشر
کاوه نوری	فعال سیاسی
کریم رستمی میر فرد	فعال حقوق بشر و روزنامه نگار

کمال حمیدی	فعال سیاسی
کمال دانشیان	فعال سیاسی
کمال محمودی	فعال سیاسی
کمیته حمایت از شاهرخ زمانی	
کوروش زعیمی	فعال مدنی
گلناز خواجه گیری	فعال اجتماعی
لاله طریقی	فعال سیاسی
لیلا اسدی	زنان
لیلا توکلی	فعال سیاسی
لیلا جدیدی	فعال سیاسی
لیلا سبحانی	فعال سیاسی
لیلا سومند	حقوق بشر
لیلا سیف اللہی	فعال حقوق بشر
مجید تمجدی	فعال سیاسی
مجید سیفی	فعال سیاسی
محسن یوسفی	فعال کارگری
محمد (دمی) شیروانی	فعال سیاسی
محمد اشرفی	فعال کارگری
محمد اعظمی	فعال سیاسی
محمد الہی	فعال سیاسی
محمد امیرانی	فعال سیاسی
محمد بهروزی	فعال اجتماعی و حقوق بشر
محمد پور عبدالله	فعال سیاسی
محمد جلالی	نویسنده
محمد حبیب نیا	فعال سیاسی
محمد خیرخواہ	روزنامه نگار
محمد رضا ابراہیمی	فعال سیاسی
محمد صفاییان	فعال سیاسی
محمد غزنویان	فعال اجتماعی
محمد کاشفی	فعال حقوق بشری و بلاگر
محمد کفایتی	فعال سیاسی
محمد رضا ابراہیمی	فعال سیاسی اصلاح طلب و حقوق بشر
محمد رضا حمیدی	فعال سیاسی
محمد رضا حیدری	فعال سیاسی
مرتضی موسوی	عکاس خبری
مرجان افتخاری	فعال سیاسی و زنان
مرجان عبدی	فعال اقلیت ها
مرسدہ ہاشمی	فعال حقوق بشر
مری گودرزی	فعال سیاسی
مریم افشاری	فعال سیاسی
مریم رحمانی	فعال زنان
مریم شفیع پور	حقوق بشر
مریم شیخی نارانی	آرشیست
مریم مقدم	فعال سیاسی
مزدک عبدی پور	کنشگر ملی
مسعود ابوعلی	فعال سیاسی
مسعود چناسی	فعال دانشجویی
مسعود سپنتا	فعال سیاسی
مسعود شب افروز	فعال سیاسی
مسعود فروزش راد	فعال سیاسی
مسعود محمدی	فعال سیاسی
مسیح شکر اللہ پور	فعال زنان

مصطفی رحمانی فعال سیاسی
مصی شیروانی فعال سیاسی
منصور قدرخواه کارگردان - فعال حقوق بشر
منصوره بهکیش فعال اجتماعی
منصوره خسروشاهی فعال حقوق بشر
منوچهر بی غم فعال سیاسی
مهدی سامع فعال سیاسی
مهدی گرمرودی فعال حقوق بشر
مهدی لطفی فعال حقوق بشری
مهران پارسا فعال سیاسی
مهران جنگلی مقدم نویسنده
مهرداد امیررحیمی فعال سیاسی
مهرداد درویش پور فعال سیاسی
مهری جعفری وکیل دادگستری
مهندس راستی فمینیست / کنشگر حقوق بشر
مهناز پراکند فعال حقوق بشر
مهوش علاسوندی نهاد مادران علیه اعدام
مهیار هرسانی فعال سیاسی
موسی توحیدی فعال سیاسی
مونا درودی فعال سیاسی
میتر پورفرزانه آموزگار
میثم رودکی فعال سیاسی
میراسماعیل چباری نژاد نویسنده
میلاد غفاری پور فعال حقوق بشری
میلاد فخرایی فعال کارگری
مینا انتظاری زندانی سیاسی سابق - فعال حقوق بشر
مینا خانلرزاده دانشجو
مینا زاده فعال سیاسی
مینا علیزاده فعال سیاسی
نادر امینیان فعال سیاسی و حقوق بشر
نادر معاونیان مهندس نرم افزار
نازی عظیما مترجم و نویسنده
ناصر بابزیدی فعال سیاسی
ناصر خدابنده فعال سیاسی
ناصر خدابنده لو فعال حقوق بشر
ناصر صنعتی فعال سیاسی
ناهید خیرابی روزنامه نگار
ناهید فرجاد فعال سیاسی
ناهید میرحاج فعال زنان
ندا آزادمنش فعال دانشجویی
نرگس غفاری رادیو ایرآوا
نسرین حمیدی فعال حقوق بشر
نقی محمودی وکیل و فعال حقوق بشر
نیما نصر فعال دانشجویی
نیره توحیدی فعال حقوق بشر
نیما پوریعقوب فعال کارگری
نینا دانشیان فعال سیاسی
هاجر لیواری فعال حقوق بشری
هژیر پلاسچی فعال سیاسی
هلاکو وحدت فعال سیاسی
هوشنگ دانیالی فعال سیاسی

هیوا کوردستانی مولانیا سخنگوی سازمان دفاع از زندانیان سیاسی و مدنی ایران و کوردستان

ی‌ت‌ش‌ه‌ب راتس ه‌داون‌اخ اب ه‌لال ک‌ر‌اپ ن‌ارد‌ام ر‌ادی



ما تعدادی از مادران پارک لاله به دیدار مادر و خواهر ستار بهشتی رفتیم، پس از طی مسافتی طولانی به رباط کریم رسیدیم. ابتدا به خانه ستار رفتیم ولی مادرش در خانه نبود، می‌خواستیم به خانه دخترش برویم که همسایه‌ها گفتند مادر ستار در همین حوالی است و به او خبر دادند که برایت مهمان آمده است.

مادر ستار تا ما را دید برق در چشمانش درخشیدن گرفت و ما نیز بسیار خوشحال که او را یافتیم. از کوچه‌ای باریک وارد خانه شدیم. مادر با جثه ظریف و لاغرش ولی محکم و استوار با روحیه‌ای عالی قدم بر می‌داشت و وارد خانه شد و ما به دنبالش، حیاطی بسیار کوچک، عرض حیاط دو درب کوچک بود که یکی توالت و دیگری حمامی ساده بود. سمت چپ تنها یک اتاق بزرگ و آشپزخانه‌ای کوچک با وسایلی بسیار ساده تمام این خانه بود. چند گلیم توی خانه پهن شده بود و دور تا دور دیوار خانه را با عکس‌های ستار پر کرده بودند. گوشه‌ای از اتاق تنها یک تلویزیون ساده بود که روی آن را با پارچه‌ای سیاه پوشانده بودند و در گوشه دیگری یک بخاری روشن بود و این فضای بسیار ساده دل ما را به درد آورد. همه با تعجب به یکدیگر نگاه می‌کردیم! چگونه می‌توانند با مردمی این چنین ساده زیست، آن چنان بی‌رحم باشند، حاکمانی که خود را حامی مستضعفان نام‌گذارده‌اند. نفرین بر این دروغ!

تک‌تک مادر را در آغوش گرفتیم و بوسیدیم و او هم ابراز خوشحالی می‌کرد. او به زمین نشست و ما نیز دورش حلقه زدیم، سپس بلافاصله شروع به صحبت کرد که چگونه به خانه‌اش آمدند و ستارش را بردند و از همان موقع او لباس سیاه پوشیده بود، چون احساس کرده بود که پسرش دیگر باز نمی‌گردد. می‌گفت ستار با من خیلی حرف می‌زد و می‌گفته طول زندگی خیلی مهم نیست و باید هر انسانی عمری مفید داشته باشد. او از زندگی مردم برایم می‌گفت که چرا برخی اینقدر دارند که نمی‌دانند چه گونه خرج کنند و برخی باید اینقدر سخت زندگی کنند.

مادر ستار در ادامه گفت: "یک آقای دم در اومد و سراغ ستار را گرفت، من گفتم ستار خانه نیست و در را می‌خواستم ببندم که در را هل داد و دستم لای در ماند و با یکی دیگر که قدش هم بلند بود وارد خانه شدند و ستار شوکه شد. دستش را از پشت بستند. گفتم پسر شما مجوز دارید و کت‌اش را عقب زد و اسلحه‌اش را نشان داد، باز دوباره پرسیدیم شما مجوز دارید و باز اسلحه‌اش را نشان داد. می‌خواستند ستار را با همان لباس خانه ببرند، ستار گفت من با این شلوار و دمپایی حتی تا سر کوچه هم نمی‌روم و بالاخره گذاشتند شلوارش را عوض کند ولی هنوز کمر بند شلوارش را نبسته بود که او را هل دادند تا زودتر راه بیفتد. خواست دستشویی برود ولی نگذاشتند. گفتم بچه من را کجا می‌بری؟ گفت بچه شما معتاد است، گفتم بچه من از سیگار هم بدش می‌آید."

مادر ادامه داد: "اون روزی که ستار را بردند سه شنبه بود، من واقعا از سه شنبه‌ها بدم می‌آید. از همان روزی که او را بردند، من با خود گفتم دیگر ستارم را بر نمی‌گردانند. همه‌اش ستار با لباس سفید جلوی چشم ام می‌آمد. یک هفته بعد همان روز سه شنبه دامادم را خواستند و به او گفته بودند قرص خورده و مرده. به او گفتند برو مادر و خواهرش را آماده کن و قبر بخرید. وقتی این خبر را به من دادند، آنقدر کل کشیدم تا خدا بداند. گفتم اگر او را به من بدهند به تمام اعضای بدنش بوسه خواهم زد، ولی ندادند و خودش را نیدیم و فقط دامادم او را دید و تمام کفن‌اش پر خون بود، کسی که او را شسته بود گفته بود، بدنش خیلی آزرده بود. گناه بچه من چه بود؟ اگر قانونی وجود داشت و جرمی مرتکب شده بود، می‌توانستند او را زندانی کنند ولی چرا او را کشتند؟ می‌خواهم دستان آن مرده شور را ببوسم که بدن پسر مرا شست. گویا چند تا انگشت و پایش شکسته بود چون خط‌اش را می‌شناسم چیزی که نوشته بود معلوم بود که نتوانسته درست بنویسد چون او همیشه بعضی حروف را شکسته می‌نویسد و معلوم بود که راحت نتوانسته این کار را بکند. وقتی خبرش را شنیدم همه لباس‌هایش را دادم بیرون چون ما رسم داریم چون می‌گوییم ممکن است، بدون لباس بماند و سردش شود. دیروز رفتم سر قبرش و ساعت 4 به خانه بازگشتم. چطور می‌توانم بدون ستار زندگی کنم. من و ستار با هم زندگی می‌کردیم و حالا دیگر ستارم نیست."

البته مادر ناله و گریه نمی‌کرد، ولی صحبت‌هایش طوری بود که اشک همه را در آورده بود ولی خودش را کنترل می‌کرد که اشک نریزد. گویی فکر می‌کرد اگر اشک بریزد، ستارش ناراحت می‌شود.

به دخترش زنگ زد و بلافاصله او خود را با بچه خردسال‌اش رساند. این دختر با صدایی رسا و محکم آنقدر انرژی با خودش همراه داشت که همه را ساکت کرده بود. یکایک ما را با مصمیت بوسید و تشکر کرد. گویی سال‌ها بود که همدیگر را می‌شناختیم.

جمهوری اسلامی هر چه جنایت بیشتر می‌کند مردم را به هم نزدیک‌تر می‌کند. ما کجا و خانواده ستار کجا؟ اگر این اتفاق نمی‌افتد، ما از کجا چنین خانواده‌ای را در منطقه‌ای دور افتاده می‌شناختیم. خیلی از ما شاید در تمام طول زندگی مان یک بار هم به این منطقه نرفته بودیم.

مادر باز ادامه داد: "ما را تهدید کردند که اگر از شکایت خود صرف نظر نکنید، دخترت را بازداشت خواهیم کرد و من هم شکایت خود را به خدا بردم. می‌دانم بالاخره روزی اینها باید پاسخ‌گوی اعمال خود باشند و می‌دانم این شکایت‌ها نیز هیچ‌کدام به نتیجه‌ای نمی‌رسد. ولی نه من و نه دخترم و هیچ‌کدام از اعضای خانواده اینها را نمی‌بخشیم و جای ستار را گرفته‌ایم و حالا هر کدام از ما ستاری دیگر شده‌ایم.

ما هم گفتم یک ستار را کشتند و هزاران ستار جایش را پر می‌کنند. مادر گفت: "ستار با هر نوع وسایلی اضافی‌ای در خانه مخالف بود. او عاشق زندگی ساده بود و می‌گفت مادر جان معلوم نیست ما چقدر عمر می‌کنیم و نباید دور و بر خود را از وسایلی اضافی پر کنیم"

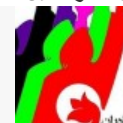
خواهر ستار که آمد دیگر مادر ساکت شده بود و دخترش با چنان هیجانی صحبت می کرد که همه را به شگفتی واداشته بود. او می گفت من گریه نمی کنم چون می دانم ستار در راهی کشته شده است که خودش انتخاب کرده و من در مراسم اش نیز گفتم ستار نمرده است، امروز عروسی ستار است و از همه خواستم لباس سیاه نپوشند و عزاداری هم نکنند. مادر می گفت گاهی بدون اینکه ستار بداند می رفتم و در خانه مردم کار می کردم تا بتوانم کم و کسری خانواده را جبران کنم پسر هم کارگری می کرد. واقعا چگونه می توانند اینقدر راحت آدم بکشند، جوانی که نان آور خانواده بود و توقع زیادی هم از زندگی نداشت و فقط اعتراض اش را بیان کرده بود. ستار با اینکه تحصیلات بالایی نداشت، ولی آگاه بود و از همین آگاه بودنش ترسیدند. ستار و ستارها را کشتند، ولی در هر گوشه از این شهر و شهرها و روستای های دیگر ایران هزاران ستار هستند که بالاخره روزی صدای شان در می آید. چقدر می توانند بکشند؟ یکی، دو تا، هزار تا؛ ولی همه مردم را که نمی توانند بکشند.

اکنون تمام جوان های آن محله و هزاران محله دیگر راجع به شهامت ستار و جنایت حکومت صحبت می کنند، حالا هی بترسانید، اسلحه نشان دهید، وحشی گری کنید، شکنجه کنید، به مردم حمله کنید، بگیرید، ببندید بکشید، این ترس چقدر می تواند بازدارنده باشد، بالاخره روزی ترس مردم می ریزد و تمامی کسانی که به نوعی در این جنایت ها سهیم بوده و هستند باید از آن روز بترسند، روزی که برای مردم خیلی دور نیست، ولی برای ستم کاران دیگر خیلی دیر است.

[blog-post_21.html/12/http://www.mpliran.org/2012](http://www.mpliran.org/2012/blog-post_21.html/12)

مادران پارک لاله

29 آذر 1391



ناری هلال کراپ نارام

یتدیق و ع و س ایس ناینددن ایمامت طرش و دیق یب و یروف یداز آناه اوخ . می تسه یلکش ره هب امناسن راتشک و مدع ا تا زاجم و غل ناه اوخ ن آلی کشت یدتبا زا یمالسا یروم ج تموکح طسوت هتفرگ تروص یاه تی انج یمامت نالماع و نارم آینل و نالداع همکاح ناه اوخ . می تسه می تسه

رگید کردام یارب کا هت شون لد



پار اگراف زیر برگرفته از دل نوشته مادر مصطفی کریم بیگی است:

دیروز پنج شنبه بود . . . مثل همه ی پنج شنبه ها . . . اما من بی قرار تر از همیشه به دیدن پسری رفتم که صدای مادرش آشفته ام کرده بود . . . بی قرارم کرده بود . . . مادر ستار عزیزم با غمت آب شدم، در دلم عاشورا بود، وقتی سر مزار ستار در حالی که عکس پسرهایمان روی مزار بی سنگ ستار بود یکدیگر را در آغوش کشیدیم. تازه فهمیدم که بی قرار این آغوش بودم . . . بی قرار، اشک هایی به شانه های هم بدهکار بودیم . . . عجب سبک شدیم در آغوش هم

دل نوشته ی کوتاه ولی بنیان کن درد دل مادرانه یک دیدار، در دلم غوغا به پا کرد و با قلمی ناتوان نوشتم، از زنی که دیروز ایران و جهان را لرزاند

شیرزنی که دیروز حتی اجازه ی عزاداری به او ندادند، گیسوانش را پریشان کردند و پاهایش را مجروح

شمع را بگویند که خاموش شود که مادران و ظنم نور افشانی می کنند

پروانه را بگویند بال نسوزاند که مادرانم دل سوخته اند

به ابر بگویند نبارد که مادران اشکبار اند

چشمه را بگویند نجوشد که مادران از این رنج در جوش و خروشدند

... باز هم پنج شنبه بود نه مانند پنج شنبه های دیگر

روز ستار بود و مادرش، مادر شجاعی که غم از دست دادن فرزند، او را چون شیری غران به صحنه آورد. در یک طرف مادری که سلاحش فقط عکس فرزندی بود که با شهامتش، دژخیمان را به زانو در آورده بود و در طرف دیگر صف شکست خوردگان در برابر شهامت ستار، که در پشت سلاحهای مدرنشان، برای مردم بی دفاع دندان تیز کرده بودند و در سکوت به او و مردمی که برای همدردی آمده بودند، هشدار می دادند. او تهمینه ای بود که رستم وار در جلوی صف آرای دژخیمان ایستاده بود، ولی او سهرابش را نکشته، سهرابش بدست کسانی کشته شد که تاب حقیقت را ندارند

می خروشید، چون ماده شیری از برای پسرش. ستار فرزند خلف وطن که میخواست رنج مردم و وطنش را عریان کند رخ در نقاب خاک کشید. ولی با مرگ خود صدای درد و رنج مردم را رساتر به گوش همه ی جهانیان رساند و خود جاودانه شد

دیگر جامه از برای سیاوش کشون ندرید که ستارها کشته شدند
وسیمین ها نیستند که از رنج ستار کشون ها قصه ها بنویسند

جمعه 91/9/24

[blog-post_15.html/12/http://www.mpliran.org/2012](http://www.mpliran.org/2012/blog-post_15.html/12)



ناریا هلال کراپ نارادام

و کیساکس نای نادنز کی مامت طرش و دق ق ب و یروف یدازآ ناهواخ .مریتسه یلکش ره هب اناسنا راتشک و مادعا تازاجم وغل ناهواخ
زا کیمالسا یروهج تموکح طسوت هتفرگ تروص یاه تی انج کی مامت نالماع و نارمأ ینالع و هنالداع همکاجم ناهواخ .مریتسه ی تدیق ع
مریتسه نأ لی کشت یادتبا

دن درواین بات ار ردام کشا ی ت ح نارادامروز



چهل روز از مرگ ستار گذشت

امروز در رباط کریم چه گذشت. کسانی که درگذشته می گفتند چند مامور، خودسرانه ستار را کشتند و قاتلین را به مادر ستار نشان دادند. کسانی که تا دیروز از مرگ ستار خود را ناراحت نشان می دادند، امروز گیسوان مادر داغدار او را کشیدند و او را روی خاک مزار فرزند کشانند، تا جلوی عزاداری اش را بگیرند. بار دیگر حاکمان ستیزه جو و مستبد، ماهیت خود را به مردم نشان دادند. آیا مامورینی که امروز مادر ستار و مردم را کتک زدند، جز افراد خودسر بودند. هم چنان این سوال بدون جواب باقی می ماند که این افراد خودسر چه کسانی هستند که با تمام وقاحت هر جنایتی را در این کشور انجام می دهند و از طرف چه کسانی حمایت می شوند؟ طبق گزارش افراش شرکت کننده، جمعیت زیادی

در مراسم شرکت کرده بودند. از جمله آقای نوریزاد. مادر ستار حرف می زد از مرگ پسر از قاتلین او خواهرش عکس ستار را در دست گرفته بود و شعر می خواند. باز آمرین تاب نیاوردند و برای ساکت کردن صدای آنان، فرمان سکوت را با خشن ترین شکل صادر کردند.

آقای مامور نمی دانم نامت چیست و آیین ات کدامست؟ ولی آیا ندیدی چگونه همکارانت را در همین روزهای گذشته به عنوان قاتل معرفی کردند؟ چون خود در مظان اتهام بودند، چند افسر را به عنوان قاتل معرفی کردند؟ آیا مادر ستارها حق ندارند حتی برای جگرگوشه های خود عذر اداری کنند؟ آیا خبر از آه مادر دارید؟ امروز باز در رباط کریم در منطقه ای که مردمانی زحمتکش زندگی میکنند یک باردیگر مردان مجهز به اسلحه باد درغیغ انداخته و زنی را که چهل روز در کنج خانه به سوگ فرزند نشسته بود کتک زدند. پس کجا بودند کسانی که ادعا می کردند به مادر ستار کمک می کنند؟ چرا کتک و دستگیری؟ چرا برهم زدن مراسم چهلم جوانی که در بیگناهی به خون خود در غلتید.

[blog-post_14.html/12/http://www.mpliran.org/2012](http://www.mpliran.org/2012/09/19/blog-post_14.html)

91/9/23



ناری اهل کراپ ناردام

یتدی ق و یسایس نای اندن زیمامت طرش و دیق یب و یروف یدازآ ناه اوخ . می تسه یلکش ره مبانسانا راتشک و مادعا تازاجم و غل ناه اوخ نآ لی لکشیت یدتبا زا یمالسا یروهمج تموکح طسوت متفرگ تروص یاه تی انج یمامت نالماع و نارمآ ینلع و نالمداع همکاح ناه اوخ . می تسه می تسه

؟دنوش ینوناق ریغ لامعا بکترم دنناوت یم نیلویسم یتیماح رتچ ریز رسدوخ دارفا یک ات



هر روز به چشم خود شاهد بی عدالتی و بی قانونی و بی حرمتی های پیاپی عوامل جمهوری اسلامی هستیم که جان و امنیت و آزادی و زندگی مردم کشورمان و بخصوص جوانان را نشانه گرفته است و زندگی را برای آنان، هر لحظه سخت و سخت تر می کند.

افراد بی سلاح را فقط برای بیان کمترین خواستشان می گیرند و زیر انواع و اقسام شکنجه از بین می برند و با گذشت سالها کسی پاسخگو نیست. چهل روز از کشته شدن ستار بهشتی، پسری که به جرم بیان عقایدش، زیر انواع و اقسام شکنجه ها، جان عزیزش را از دست داد می گذرد و هنوز کسی پاسخگو نیست. وقتی به دلیل افشای جنایت، مسئولان مجبور به پاسخ گویی شدند، با هیاهوی بسیار پیرامون آن و در نهایت محکوم کردن و حذف چند نفر فرمان بر، سعی در به بیراهه کشاندن افکار عمومی ایران و جهان کردند و در پایان مانند همیشه، مسئله به فراموشی سپرده شد. در تمام این سالها هیچوقت نه تنها افراد خودسر شناسایی و مجازات نشده اند، بلکه مورد حمایت قرار گرفته و روز به روز فعالیتشان گسترش پیدا کرده است.

جوانان را بی دلیل و بی هیچ مدرکی به سازمانهای امنیتی فرا می خوانند، با تهدید و با اتهامات واهی و همچنین شنیع ترین رفتارهای غیر انسانی و با ایجاد جو ترس و وحشت، آنان را مجبور به پذیرش خواستهای بلیدشان می کنند. در این بین حتی بسیاری از آنان به دلیل شرایط عصبی شدیدی که بر ایشان ایجاد می کنند، راهی بیمارستان شده اند. آنان را با تهدید، مجبور به سکوت در برابر رفتارهای غیر انسانی می کنند، آنان را مجبور به رازداری رفتارهای ناشایستشان می کنند، و با فشار می خواهند جلوی افشای این جریانات را بگیرند. در این بین اگر کسانی هم به ارگانهای مربوطه شکایت کنند و معترض شوند، به جای برخورد قاطع با عوامل مربوطه باز با جمله ی همیشه اینان عوامل خودسر هستند، سعی در بستن پرونده می کنند.

متأسفانه چون ملاک تایید افراد، برای کار در سازمان ها و ادارات دولتی، تخصص و صداقت و انسانیت نیست و فقط انتخاب افرادی گوش به فرمان است. به همین دلیل، سوجدویان به آسانی می توانند وارد ارگانهای حکومتی شده و به راحتی به اعمال غیر انسانی خود دست بزنند.

شرایطی ایجاد کرده اند که ساده ترین خواستهای طبیعی شهروندان جرم محسوب می شود. وقتی مادری از مامورانی که فرزندش را به اسارت می برند، محل انتقال فرزند خود را سوال می کند، با زشت ترین سخنان مجبور به سکوت می شود. وقتی مادری درخواست دانستن محل قبر، فرزندش را می کند، یا می خواهد برای عزیزش مراسمی بگیرد با

تهدید مجبور به سکوت می شود. مردم حتی حق ندارند، سوال کنند که به چه اجازه ای آرامش و امنیت آنان توسط این افراد سلب می شود. گویی مردم اسرای جنگی این حکومت اند. در حالیکه دانستن این مسایل در شمار کمترین حقوق مردم است.

- سران یک حکومت مسئول هستند که پاسخ گوی مردم خود باشند و ما می خواهیم بدانیم:
- تا کی، هر جنایتی در این کشور با مطرح کردن اینکه آنان افراد خودسر هستند، توجیه می شود؟
 - با چه مجوزی اینان به راحتی به خود حق می دهند که با ایجاد وحشت، آرامش و امنیت مردم را سلب کنند؟
 - به چه دلیلی اطلاعات مردم در اختیار این افراد خودسر قرار می گیرد، تا آنان بتوانند از این اطلاعات سوءاستفاده کنند؟
 - اگر این افراد خودسر هستند، چرا از امکانی که زیر نظر اطلاعات و مراکز دولتی است، استفاده می کنند و به شکار انسان ها می پردازند؟
 - چرا مقام های مسئول حکومتی در مقابل این همه بی حرمتی و هتاکی نسبت به مردم سکوت اختیار می کنند؟

ما مادران پارک لاله این برخوردهای خودسرانه را به شدت محکوم می کنیم و از مسئولان جمهوری اسلامی که وظیفه حفظ جان و مال و امنیت مردم را به عهده دارند، مصرانه می خواهیم که به جایگاه انسانی مردم و بخصوص دختران و پسران جوان ما که آینده سازان این کشور هستند، احترام بگذارند و هشدار می دهیم که با مردم به مانند یک اسیر یا غنیمت جنگی برخورد نکنند .

مادران پارک لاله
20 آذر 1391

12/10/1
2

۲۰۱۲-رشد قوقح یناهج زور تشادیمارگ هینایب: Attached
رشد قوقح یناهج زور تشادیمارگ
2012 ربماسد 10

یومع عمجم رد رشد قوقح یناهج روشنم نیلوا و تسشن رمث هب ناسنا یدازآ نی عفادم رمبسم و یخیرات هزاربم ۱۹۴۸ لاس ربماسد مه رد هولج یرشب هعماج یعامتجا یامدروا تسرد نیرتگزرزب زا یکی ناونع هب ،یناهج رد رشد قوقح هدی بیترینت نیدب .دش بیوصت دحتم لدم نامزاس بتفای موادت ،دوخ یالتع رد فقوت نودب و درک ادیپ یمسر ی

گرو رد ار یعامتجا و یدرف یدازآ هب ندیسره نامیپ نیامود لسن و دوب یعامتجا و یدرف یاه یدازآ رب ،رشد قوقح روشنم لولاسن دیکات یارب نأطفح و تعیبط بیرخت زا یریگولج و تسسز طیحم یگدولآ اب هزاربم .تسناد یتیسنج و یگنهرف ،یداصتقا یاه یدازآ تیاعر یهاگ حطس عاقبترا ،اه هاگشناد هب مومع یسررتسد اب ،تیهان ره ده نامیپ نی .دهد یم لیکشت ار رشد قوقح شلاچ موس لسن یوتحم ،انگدن یآ .تسا مدش رتلماک ،یناهج مدرم همه یارب شناد بسک ناکما و یملع

قوقح یناهج روشنم نیلوا بیوصت زا لاس ۶۴ تشذگ زا سپ ام ،تسا هدوزفا یناهج نامیپ نیاملاکت و التعموادت رب ،نامز تشذگ دنچره هیلوا قوقح زور ره و مدشن تیاعر زین هیلوا نامیپ نامه ،ناریا ام روشک هلمج زا ،هماکدوخ یاه تموکح تحت یامروشک زا یهراپ رد زونه ،رشد یاصتقا ،یعامتجا ،یدرف یهزوح چیه ،ناریا رد هنافساتم .دوش یم ضقن رتشیب ،یعامتجا یاهورگ و دارفا کی تارکومد یاه تساوخ و ناسنا .تسا مدنمان نام رد ،مکاح تردق طلست زا یگنهرف و

ضییعت اعمال اب و متفای یتلود و یمسر یلکش ،ناریا یمالسا یرومجم یندم و یئاضق نیناوق رد ،نانز قوقح رمبسم و یتنس ندش لامیپ دن.تسه مورحم رشد قوقح یناهج روشنم یایزم زا ،نانز ،ناریا مدرم زا یمین ،نوناق قباطم ،درم و نز قوقح نیام رب ،ندنک یم یگدنز راو مدرب گرزب یامرشد رد مک تسرپرس یب ینابایخ کدوک نارازه دوجو .تسن یناکدوک قوقح نامض یندم نیناوق .تسا هدوزفا ،نانز لیصحت زا تیمورحم و ناکدوک راک ،یرازآ کدوک

راکنا و هعماج نارمعم و دشرد نانز آ یهاگآ زا هدافتسا یاج هب ناگتخومآ شناد ندرک ینادنز ،یئوچشناد یاه شبنج کی تامتس یس بوکرس .تسا مدش راک و لیصحت ،یدازآ بسک یارب روشک زا جراخ هب یناریا نان اوج میطع یاه ترجام بجوم ناشیاقح هب یاه تساوخ یم یدج دیدهت ار ناشیاه مداوناخ و نازرواشک ،انگراک یگدنز ،رقف و متفای شیزافا دص رد 25 زا شیب هب ،راک یورین نیب رد ،یراکیب ،یئاکیدنس تاعامتجا تی عونمم و روشک هعسوت و دیلوت هب کمک یاج یرگراک نیلاعف ندرک ینادنز ،ضارتعا هونگره بوکرس .دنک .تسا مدناشک یشکدوخ زرم هب ار ناراکیب زا یرایسب

بهادمن ناورپ ای ناروابان ادخ اعدام یتح و هجکش ،یریگتسد ،راک و لیصحت زا تیمورحم حذرا ،ناریا رد یبهزم یامرواب و مدیق یدازآ نادقف .دریگ یم رب رد زین ار دشاب هتشداد تموکح و تلود رب یداقبتا یرظن سکن ره ،هتشذگ هخیش ریغ یاه نیئو و و درک ،چولب ،برع ناهواخ یدازآ ،یموق ناینادنز مداوناخ ای لیکو عالط نودب و یناهنپ یاه مادعا ،یناریا موقا یعامتجا و یگنهرف قوقح راکنا .تسا ناریا رد رشد قوقح راکشآ و رمبسم ضقن ،یرذآ

دنچ و یس لوط رد ،یشیامرف یاه ممکحم یارجا اب ای ،لیکو نتشاد و هاگداد لیکشت نودب ،بالقنا زاغآ زا مک یتدیقع / یسایس ناینادنز مادعا رد یشحاف روطب ،رشد قوقح هک مداد رارق یئامروشک تسلی یالاب فیدر رد .ار ناریا هراومه ،مدوب یراج و یراس ناریا یامرشد مامت رد ریخ لاس .دوش یم متفرگ مدیدن انان

نفد لحم زا اننت من ،دنا مداد تسد زا ملولگ برض هب ای امرد رس رب ای نادنز رد هجکش ریز ار دوخ نازیزع هک یئاه مداوناخ و ناردام زا یرایسب یم هجکش و یریگتسد هب دیدهت ،نانشانگتخابناج نوخ یهواخداد و یریگیپ ای ،یراوگوس مسارم ندرک انپرب تروص رد مک ،دنعالط یب نانآ دنوش

،ینوناق مفیظو هب دنگوس بسج رب اننت هک یئالکو .تسا یگنهرف و یعامتجا ،یسایس ناگ هتخیهرف زا رب ،ناریا یاه نادنز نونکا مه ،دنا متسارخرب یهواخداد هب ،دوخ ناگ هشوگ رگج لتق نالمامع و نارمآ یئاسانش ریگیپ هک یناردام ،دنا متفرگ هدهعرب ار شیوخ لکوم زا عافد

عصر ناهاوخ مک یزرابم نازن، دندناد یم یناسناره هیلوا قح ار نایب یدازآ مک یناگدنسیون و ناسیون گالبو، ناراگن ممانزور، نایوجشناد رد ار ناشیامب نارگ یافزور، نارایا یالتعا و یگدنزاس تهج رد تیلعاف یارب یا مصرع نیشاد یاج م، دنا یتیسنج یاه یرباربان و ضیعبت دندنارنگ یم یمالسا ماظن فوخم یاه لاجهایس چنک

زا بتسا هدش لی دبت یتدیقع و یعامتجا، یسایس نیلخاف مه و ام یرشب قوقح یاه تساوخ نیرت یروحم زا یکی م، دادیب مه نی زا یه اوخداد ناستا رد، ناهج ناهاوخ یدازآ مامت اب هارمه و متشاد یمارگ ار یرشب یاموزرا ققحت یناهج و مدنخرف زور لاس ندیسر ارف، رگید راب، یور نی یامیشاب یم نارایا یتدیقع - یسایس ناینادنز مامت یدازآ ناهاوخ هنادجم، ناسناتمارک و تلزنم م هجوت

نارایا رد رشب قوقح یارب یگتسبمه مکبش
ناگدننکاضم

1. کیژلب - نارایا یارب داحتا
2. یلامش یاکیرم - نارایا رد یسارکومد رالوکس دربشیپ یارب داحتا
3. کرویویون - نارایا رد یسارکومد رالوکس دربشیپ یارب داحتا
4. سلچنآ سل - نارایا رد یسارکومد رالوکس دربشیپ یارب داحتا
5. وگاکیش - نارایا رد یسارکومد رالوکس دربشیپ یارب داحتا
6. یتناک چنروا - نارایا رد یسارکومد رالوکس دربشیپ یارب داحتا
7. یس ید ننگنشاو - نارایا رد یسارکومد رالوکس دربشیپ یارب داحتا
8. لارتنوم - نارایا رد یسارکومد رالوکس دربشیپ یارب داحتا
9. گروبم - یسارکومد و رشب قوقح نمچنا
10. لارتنوم: ینارایا نازن نمچنا
11. ونزرف ناینارایا یگتسبمه نمچنا
12. سالاد ناینارایا یگتسبمه نمچنا
13. اتنالتا - ییوخ لیعامسا داینب
14. "دازآ نارایا یارب ادن" داینب
15. اینرفیلاک بونج - نارایا رد رشب قوقح زا عافد هعماج
16. شیرتا رد نارایا مدرم قوقح زا عافد تیعمج
17. دیوس - نارایا رد یسارکومد و رشب قوقح زا عافد هعماج
18. ایناتیرب - فیدراک زبس شبنج
19. هلند نشریه - eUpdat News
20. ندنل زبس شبنج
21. یلو - سلچنآ سول - هلال کراپ ناردام نایماج
22. دنومترو - هلال کراپ ناردام نایماج
23. ژورن - ولسا - هلال کراپ ناردام نایماج
24. ونژ - هلال کراپ ناردام نایماج
25. ایلاتیا - هلال کراپ ناردام نایماج
26. گروبم - هلال کراپ ناردام نایماج
27. نلک - هلال کراپ ناردام نایماج
28. نیو - هلال کراپ ناردام نایماج
29. اینرفیلاک لامش - ونزرف - هلال کراپ ناردام نایماج
30. کیژلب - سرپورا نویساردف
31. ناملا - دازآ نارایا نوناک
32. نسا - هاگن یگنخرف نوناک
33. دنومترو - غرمیس رشب قوقح نوناک
34. شیرتا - نارایا رد رشب قوقح زا عافد هعماج
35. سیراپ - ینارایا نادنورمش بوکرس دض لقتسم هتیمک
36. نارایا مدرم نازرابم زاتیمح یناریا-یزورن هتیمک
37. نارایا رد تنوشخ هیلع لملما نیب نیپمک
38. گروبم - دادرخ ۲۲ مورگ
39. رووکنو - وگتفگ مورگ
40. لارتنوم - حلص ناردام
41. گروبم - ناینارایا شیمه
42. گروبم - یسارکومد و رشب قوقح فعالین
43. دیوس - رشب قوقح زا عافد یاروش
44. نلک - رم یگتسبمه هناخ
45. اینرفیلاک بونج - نارایا رد یسارکومد عفادم نمچنا
- شیرتا - نارایا رد رشب قوقح زا عافد هعماج

